

س

۲۰۸۵۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

بسم از پر کلام بنان که چه معنادر سبک بیان آورده الفاظ بدین پیش با فصل بیج
برابر و معانی منیعش با وصل عنوانی برآورد چون مورد ایجاز ابد نازل منزله ایجاز شود
و چون موقع الطاب کرد در صاحب کتب فصل الخطاب باشد در شهر صیقله ایمان بحسنها
سجود اذما لا حظ لها بالصحائف در حقیقت این کلمات جامع مؤخره و براهین قاطعه
که از نالیفات جمع فنون مجامده و منبع عیون مشاهده قدوة الفضلاء العظام و نجبة
العلماء الکرام الموثقین بالله ملا حبیب الله حفظه الله که از اجله فضلاء و علماء
معاصرین است کتابی است جامع و سیفی است قاطع کلامی است کامل و کافی و بنیانی است
شامل و شافی فیضی است عظیم و کتابی است کرم مخوم ختامه مشک که هر یک از این
براه طالب حق شایسته شناسن با چون شاهد از من و شرکانها پیش چون بر چشم دشمن



قفی کلمه ای که دل علی انه حجه از خارجی هزار بیکو نمیزند کو کونا بکو
 منافق سپا باش مخفی نهانا که چه سال است که جمعی نملاحد و زناد فیه العنکبوت
 و این بهائم بهار است است خدا پرستی برداشته دین مزدک را بحدید نموده و این کلسا
 احمد و بوستان محمد پراپمال چریدین خویش قرار داده اند چون سلطان کجور
 زشت و خطاکار کپت که بکزد برسد سلطانرا این همه دانستند قدر و منزلت
 دد بر شهر خدای فوج سکا را مسلم است کلاغ را از بانگ ناموزون خیال افزون نکرد
 و مرد عاقل از نباح کلب و هیوچ در بخون مخزون نشود شعرا از زبان که توان هیا
 میخواند در آن نه ذوق سخن بدیم و نه رنگ و نه بوی اگر بدفرق است هیچ نیست
 باب معدت تنبیه بشوی از اینجا که اکتارد و کلام شرط نیست گفتند الذ
 الکلام از جزه واحده عجز این کتاب شریف را مؤخر نوشت پس آمد عجمی چون
 خورشید خورش خود میشنو و این کتاب مستطاب بخوان بایدانی که هیچ نمیدانی و چشم
 تابشایی که حق نمیشناسی رو بیک ان خصمك بالعراء خضيب المرج منصوب
 اللواء ستعرف خصمك الشاکی از اما دعاك اطعنه يوم الآله ^{اللقا} نامسلمین بداند
 که این فرقه ضاله راه خویش دارند و مستحرم خرمی کشند و همچو عبد اصنا
 و عبده نار فریب شیطان خورده اند ای بابا ابله ای هم رو که هست پس هر که
 نباید در دست پس هر که از در انصاف را بد و بسو ^ص اطالمسئلم شرع فوا

کراپد



گواید باید که این کتاب مستطاب را که در دست کرامتینها در دستها بخواند تا بداند
که این طایفه بیهوده در راه مشرکین و مخربین مبین خاتم النبیین قیامت باشند
علیهذا طلبنا المرضات الله ونفرا بالی الله محض خدمت بشرع انوار جنات
مستطاب فضایل مآب تمامه رضایت سبیل الاطیاف سلاله الاجناب قدوة المحققین
افای اوامیر استبداد ^{بیا توقیها} که شمس الواعظین بجواب بدجعی انفضلا و همرا
وسعی همام بعضی از مؤمنین و خالصین خانواده سید المرسلین صلوات الله علیه
والله اجری در رصد طبع این کتاب شریف بر آمده نادر پوم الحساب مجاور و مشا
باشند و خود این کتاب مستطاب بزبان حال با ان فرقه خیران مال

میکوید در کوی عشق بر تو بکیرم نفس نفس

چرخ دنده دین بر تو شمارم قدم قدم در راه

کوره محبت در بونه هوا ^{کوره محبت در بونه هوا}

کوناز نند زبانانش ^{کوناز نند زبانانش}

علم علم ^{علم علم}

فانی

الحکم بذلك البیان اجابکم

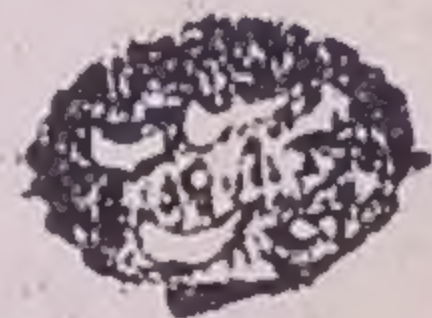
بغير لسان الله في التوفيق وعليه التمسك



رساله شریفه المستفی حرمین
 از مصنفات جناب شریعت مقدس
 العلماء العالمین در فقهها و
 الفقه جامع المقسم و المنتظم
 الفروع و الاصول اقامه الجلاله
 کانیامد ظله العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی تسخیر بشریت محمد ص سایر الشرائع الماضیه و جعلها باقیه الی یوم القیمه
 فالصلوة علی محمد و آله و علی مروری احکامه من حرامه و حلاله اما بعد پس چنین گویند
 راجی حبیب الله بن علی مدد الساجی صلا کاشا مولدا و مسکا که اکل شرایع و اقوم مذا
 شریعت سنیّه حضرت سید انبیا و مرسل محمد مصطفی و مذهب اهل بنیاطهار است لهذا
 شریعت تسخیر کرده شریعتهای گذشته و کتاب و که قرآن است محو کرد جمیع کتابهای اینها
 پس دینش که بهترین دینهاست بدی است چنانکه کمال انحضرت بدی است و دلیل بر این
 مطلب است که نبوتها پیغمبران حاکمی و صورت نبوت خاتم پیغمبران است و نبوت انحضرت
 حقیقت اصل همه نبوتهاست پس انحضرت پیغمبر است بالاصالة و نبوتش اصیل است و نبوت
 پیغمبران بالعرض و بالبع است بلکه نبوات کل من سبق علیه فاما مقدمه ظهور نبوت
 انحضرت است و لهذا فرمود کتبنا و ادم بین الماء و الطین یعنی مرا نبوت پیغمبر بودم که
 هنوز آدم صلی الله که اول پیغمبران بود در صورت خلونشده بود و اجزاء و جرد من منظم
 نکشته بود بلکه همان وقت که خلق شد پیغمبر خلق شد و این مقام از او منقطع نبود
 منقطع نخواهد شد چنانکه مقام خدائی از خداوند منقطع نبوده و نخواهد شد پس



چنانکه مقامش و کمالش اصل و دائمی است و هیچ شریعتی متصور نشود که تواند ناسخ شریعت
 آنحضرت باشد زیرا که ناسخ باید از منسوخ کاملتر باشد و چون شریعت از شریعت عام بنوعی
 کاملتر باشد باید صلاح شریعت نیز از آنحضرت کاملتر باشد و حال آنکه وجود او اکل و انضال
 از همه وجودات است بلکه مثل وجودش چون مثل وجود حضرت خضر جل شانه محال و ممنوع است و بالجملة
 در بنوعی اصلیه زوال راه نیابد بخلاف بنوعی تبعیه از ایمانی که شرایع بقیامت ظهور شریعت محمد ص
 شود بطریقیکه اگر صاحب بن شرایع در زمان ظهور شریعتش زنده می بودند یثیابن ارمیا
 این شریعت کریمه نبود بلکه همه طریقات آنحضرت را پیروی و چون دیگران عتیا و بودند چنانکه
 فرمود لوان موسی در کتب حلاله و سعه لا اتباعی یعمی اگر موسی در آن زمان من کرده بود او را
 جز متابعت شریعت من جاریه نبود و در کتاب احتجاج از آنحضرت روایت شده که یهودی فرمودند
 یا یهودی لوان موسی در کتب یوم فی یوم یوفی لم یمنع ایمانه شیئا ولا نفعه شیئا
 یعنی اگر موسی در آن زمان من میکرد و ایمان بمن نمیاورد و معترف به پیغمبری من نمینمود
 ایمان او برایش هیچ منفعتی نمی بخشود و پیغمبری او برایش فایده نمی داد و این است آنکه
 آنحضرت خاتم همه پیغمبران گشته ایمانا از وجودش کامل تر می نیامد و نخواهد آمد جدا
 باین مقام اشارت میفرماید که و لکن رسول الله و خاتم البشیر یعنی محمد فرستاده
 خدا و منتهی مقام رسالت کبری است و ختم همه پیغمبران است و معنای خاتم این است که
 احدی بر او نرسد که بعد از او دعوی پیغمبری و اکتفا کند بلکه کمال هر کمالی متابعت شریعت
 آنحضرت حاصل شود و میرا از سعادت و شقاوت هر سعید شقی الهامی و مخالف آنحضرت را
 پس دعوی کمال بدو است و اینان حضرت شهباطی و مدان کاذب خواهد بود و این
 مطالب از جمله ضروریات دین است پس اگر کسی منکر این مطلب شود پس دعوی پیغمبری
 یا گوید که من از محمد کمالتر و وجودم از وجود آنحضرت شریفتر است یا گوید که تو
 که ناسیس شریعتی کم که از شریف محمد محکمتر باشد بی شبهه ضال و مضل و کافر و
 باشد



باشد و قتلش بر همه مکلفین لازم شود و مالش بر میانه ورثه قسمت شود و هجرت
 حکم انکس که تاویل کند احکام انحضرت را باینجه خواهش نفس او باشد و بکار کند که ظاهر
 شریعت مقصود صاحب شریعت است اگر هفتاد و نه بابی از آنکه اهل باطن بان مکلفند و برای ایشان
 جائز است که عمل بنا و یل کنند بلی هر تا و بلیکه انصاحب شریعت ثابت باشد عمل بان مانند
 عمل بظاهر لازم باشد و بالجمله حرام محمد بظاهر و حلال او بظاهر بر وجهیکه در نزد
 علمای امت و مقرر است بقیست روز قیامت کبری بلکه اگر در روز قیامت تکلیفی
 جردین انحضرت دینی نباشد و احد را نرسد که بدعت دینی و تاسیس شریعت کند و مدعی
 مقامی شود که بواسطه ان خود را واجب الطاعه خلق دانند الاصاله زیرا که همه
 خلق بر محمد ندای یوم القیمة بلکه ائمه اطهار که از هر نفس و عصیا معصومند بعد از
 دست احدی بهمان جلالت مرتبت ایشان نرسیده و غیرند و زبان احد و ضم مقام ایشان
 شواسته و شواهد جز باینجه از خود شان نرسیده و مقام هدایت خلق جز بمحمد استناد کردند
 و خلق را ببولیشتن بالاصاله دعوت فرمودند و تاسیس حکم جدید مخالف محمد نکردند و نیز
 جردین محمد مندر نشدند و دعوی بجز نبودند بلکه کل متفق الکلمه بودند بر اینکه محمد خاتم
 پیغمبران بود و شریعتش تا آخر روزگار سیرمد و بانه است حلالش با خود هر حلال و حرام همیشه
 حرام و خود را مرجع و معین شریعت انحضرت دانستند و مرد را بایر مطلب در باره خود شان
 دعوت کردند و مدعی مقام باطل و اهل بدعت العت ابر بلغت نمودند و این طریق در میان
 ایشان اما بعد امام مسمی بود تا آنکه نوبت امامت بحضرت یقیناً الله فی الارضین قائم ال محمد
 م ح م د بن الحسن العسکری رسید انحضرت در نصف ماه شعبان سنه دلیست پنجاه و پنج از هجرت سولد شد
 و او خاتم انصا است چنانکه محمد خاتم انبیاء و لکن انحضرت بجهت صالحی چند از نظرها غایب شده است
 و انرا دینیت بوده صغیرا که هفتاد سال و کسر بود و در این مدت فیوض انحضرت بر مردم میرسد و احکام
 خدا را بایشان میرساند بواسطه چهار کل امین که عثمان بن عفان و محمد بن عثمان بن عفان

وحین بر روح علی بن محمد الترمی بود نزد چون ایندی بیایان رفت و علی بن محمد مرا که
وکیل چهارم بود و فانی شد و توفیق مبارک از ناحیه مقدسه بیرون آمد که ای
علی بن محمد تو تا شش روز دیگر از این عالم رحلت خواهی کرد فاجع امری و لا توفی الی احد فبقو
مقامت بعد و فایک فقد و فعلى الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی کرم و
بعد طول الامد و فسو القلوب و امتلاء الارض جورا و شيئا الى شيعة من يدعي المشاهدة
الامن ادعي المشاهدة قبل خروج السحاب والصيحة فهو كذاب لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم بغیر مهیار مردن باش و کارها که داری فراهم کن و با حید و صیت مکر که
مقام تو شود در و کال آن من زیرا که غیبت نامه بغیر کبری واقع شده است پس دیگر
ظاهر نخواهم شد مگر خدمت من نخواهد رسید مگر بعد از آنکه خدا رخصت من ظهور من
دهد و این بعد از گذشتن زمان طویلی باشد نه در این نزدیکی ها و چون دلها را فرو
کرد و زمین بر از جور و ظلم شود من ظاهر خواهم شد و زود باشد که بیاید کسی
دعوی دیدار من کند باید کسی از و یا ورنکند هانا هر کس دعوی مشاهده مرا نماید پس
از بیرون آمدن سحاب و صیحه استیاء دروغ گو باشد و بر من افراشته باشد و بگو
که از برای این غیبت حد نیست بلکه حدش تابع مصلحت و رخصت خداست و توفیق بر این امر را
نماید ابوبصر از صادق قال محمد استوال کرد که ظهور تا م در چه وقت باشد فرمود
کذب الوقانون انا اهل بیت لا نوقت بغیر دروغ گفتن انکسان که از برای این امر وقت
قرار دادند ما اهل بیت هستیم که وقت قرار نمیدهم و فضیل بر سار از امام محمد با
بر سید که ایا از برای این امر وقتی مقرر است فرمودند کذب الوقانون کذب الوقانون
کذب الوقانون الخ و کمان نکتی که در هنگام غیبت انحضرت فیوضاتش از خلق منقطع
شده است بلکه وجود مبارکش واسطه فیض خداست بخلو هانا اگر وجودش نبود
زمین را قرار نبود و آسمان را حرکتی متصور نمیشد و خود انحضرت در یک آریو

مقرر ماید



مفرمانند و اما وجه الاستفاج فی غیبه فکالا استفاج بالشمس اغیبتها عن الابصار الشیخ
 واتی لا مان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاعلقوا ابواب السور
 عما لا یغنیکم لا تستکفوا علم ما قد کفینم واکثروا الدعاء بتجیل الفرج فان فی ذلک فرحکم یستفج
 شدن مردم بوجود من در زمان غیبت من مانند مستفج شدن استبحور شدت بابان در اینجا
 که ابرار را بپوشان و من سبب ان اهل زمین از عذاب واسطه هیتا چنانکه ستارها اما
 اهل اسمانند پس سؤال نکنید از امریکه برای شما فائده ندارد و بپوشید علم خبری که
 نباید بدانید و دعا کنید که خدا فرج مرا نزدیک کند که در ان فرج شماست بالجمله
 همکس را شاید که در زمان غیبت کسی دهد و بداران بزرگوار نماید پس هر کس که
 گوید من بخدمت انحضرت میرسم و احکام الله را از وی فرامیگیرم و ب مردم القاسمکم سبها و
 میگوید بر انحضرت افرای بندد و خداوند بر چنین کسی لغت میکند و اگر کسی که پس مردم را
 از لقای انحضرت تکلیفا خود را از کجا میداند و از که اخذ نمایند گوئیم که امر و بحث
 خدا بر خلق اخبار و احاییت معتبره ایست که از ائمه کرام علیهم السلام بدست فقهایی اعلام رسیده
 پس هر حکیمی که اینها بقواعدهای که نزد شما مقرر است از این اخبار استنباط فرمایند حکم خدا
 باشد و مردم را بر آن تکلیف نباشد بلکه در حقیقت و ذلک علماء حجتها خداوند بر مردم و بر مردم
 اطاعت و تقلید است چون اطاعت پیغمبر و ائمه کرام فرض و لازم است زیرا که هر کس که حجت را
 حجت اند لا محاله حجت است و اخبار بسیار در لایب این مطلب دارد و در این حظه است
 که انظر الی من کار منکم قدیر و حدیثا و بظرف حلالنا و حرامنا و عرواحنا ما باله و احکامنا
 فاذ قد جعلناه علیکم حاکما فاذ احکم بحکمنا فلم یقبله منه فاما بحکم الله استخف علینا رد
 و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشک بالله یعنی نظر کنید بسو انکس که از جمله
 شیعیان ما و احاییت باشد و ناظر باشد در حلال و حرام ما و عارف باشد با حکام ما
 پس بحکومت و راضی شوید زیرا که من او را بر شما احاکم فرار داده ام پس چون بحکم



از احکام ماحکم کند و کبر از وی قبول نکند انکس بحکم خدا استحقاق و تقاضای کوراهت و بر
مرد عوده است و رد کنند بر ماسد کنند است بر خدا و رد کنند بر خدا در حد مشربند
نجد است و دیگر از توفعات حضرت صاحب الامر مذکور است اما الحوادث الواقعه و الرجوع
فیها الى رواه حدیثنا فانهم حجج علیکم و انا حجج الله علیهم یعنی امور که رو می دهد و حکما
نمی دانند رجوع نمایند بر اخبار و امان الحادیت زیرا که ایشان از جانب من می آیند بر شما
و من برای شان حجت و از حضرت صادق مرویست که فرمودند الملوك حکام علی الناس و العلما
حکام علی الملوك یعنی پادشاهان حکمرانند بر مردم و علما حکمرانند بر پادشاهان و می نمایند
که در مقام واجب الاتباع شرط است عدالت و امانت و کبریا و دنیا و توجیه کلی یا معجزه
پس و هر عالم روایتنا شد و در کتاب احتجاج از امام حسن عسکری روایت شده که حضرت صادق فرمودند
و کذا الت عوام امتنا اذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و الکاتب علی
حکام الدین و حرامها و اهلاک من یعصون علیه و ان کان لا صلاح امره مستحقا و ان
بالبر و الاصل علی من یعصونه و ان کان للادلال و الامانة مستحقا من قلد من عوامنا مثل
هؤلاء الغفلة فهم مثل اليهود الذین ذمهم الله بالتقلید لصفه فقهائهم و اما من کان
من الغفلة عاونا لنفسه حافظا لدینہ مخالفا علی هو مطيعا لامر مؤله فللعوام ان یقلدوا
و ذلك لا یكون الا بعض فقهائهم لا جمیعهم فاما من کتب من القبايح و الفواحش و کشفه
فقهائهم الغامه فلا یقلدوا منهم عناشی و حاصل و عاید است که چون عوام امتنا از
خود فسق و فجور ظاهر و خلافت دین بشناسند و ایشان را حریص بدینا و خوردن حرام
باید از تقلید ایشان اعراض نمایند و علومیکه تقلید این علما کنند مانند عوام یهود
باشند که تقلید بنساق ملای خود کردند و گمراه شدند و خداوند ایشان را در این
تقلید ندمت فرمود و اما انکس از علما که نفس خود را از معاصی و ممالک حفظ نمایند
و دین خود را زنده دارد و مخالفان یهودانی نفس و طاعت خدا کند عوام را بر او باشد
که

که در امر دین تقلید را نمایند و این مقام مخصوص است با بعضی فقهاء شیعه جمیع آنها زیرا که
 بعضی از این فقهاء چون فقهاء اهل سنت فاسق و فاجر میباشند و دین دنیای خود
 میفروشند و بجهت تملق اهل دنیا محرف احکام خدا میکنند پس تقلید ایشان از برای احد
 جائز نباشد همانا اگر راه دلیل بر او نشود و هدايت شواهد کرد و قائم مقام امام شود
 و بر جای خود بماند نشود بدانکه شرط نیست در علم واجب التقلید که مدعی علم قطعی باشد
 شرعی زیرا که بآب علم کدانی مستند و در او ظن غوی که از آن شرک بر که دعوی کند که من
 جمیع احکام شرعی را بر وجه یقین قطع میدانم بطریق دیگر احتمال است که در علم شرعی
 دیگران زیرا که اگر مستند قطع و اخبار اهل بیت و امثال اینها باشد قواعد معتبره و مثال
 این اخبار و قواعد را میدانم و بهر چه فهمیم و هیچ قطع و علم بر ما حاصل نمیشود مگر در علم
 با این اختلاف فاحش در اخبار که خود ائمه در میان مردم افکند به جهت مصالحی جدید و
 نیز این است که اکثر احکام شرعی از ظواهر اخبار مستفاد میشوند و ظاهر احتمال احتمال
 خلاصه دارد پس هر چه علم نمیکند مگر کسی که تتبع در احکام و اخبار ائمه انداشیده باشد
 و اهل تحقیق و خرد و عوالم منطقیه نگردد و اگر مستند در عوالم کشف و سمع از معصوم است
 مطالبه دلیل کنیم و گوئیم که از کجا تو در این مطلب صادق باشی پس عوام را حکم میکند
 که تقلید تو کنند پس از ثبوت عاقلانه اگر تو از اموالیه خردادی زیر و کشف
 که عوام تصدیق تو کنند فحال آنکه در این امور مانند دیگران بجز و تانه می
 خبر نمیداد و اگر مراد از خصوص علم علی غایتی است که مرجعش بیوطن است را با یو
 زیرا که موافقت کرده و لکن بهتر است که بقرین لفظ منطقیه یا چنانکه میاعلام
 محققین کرده اند و نباید شخص متشیع بقرین لفظ مؤمن کند که تو مخالف علمای این
 از آن است شما شود باعث فریب عوام و اختلاف مذاهب است اگر در دین و عوالم معاد
 رکنه و مجادلات فاشانیست در میان ایشان پیدا شود و چه نصیحت و چه تمییز

ایشان کرد و حال آنکه سبزان و اوصیای ایشان همیشه تالیف و توفیق و اندوختن
مردم کرده اند و از شیخ با یکدیگر و مجادله و بدکرداری و زشت گفتاری منع مؤید
فرموده اند و از فساد و نزاع نه نموده اند و بالجملة بر آداب خرد مسکون و آنکه طریقه
علم را شدین و مسلک فقیها مهدیین زاد الله امثالهم کل جن که مستمر بوده است
از ابتداء زمان عیسی خضر صاحب الامر الی الیوم که تالیف این مرصع منسوخ که مطابقت
با هفدهم محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری در طریقی و راستین مسلکهاست بلکه خرد و عا
جل ذکره از هیچ مبدل از شیخ و دیگران نیست که در این طریقه سلوک کند و در این جاده
ساده رود و سالکان این طریقه را از یکی از دو امر که در شایان از اجتهاد اگر اهلان
با این غیر که تصافیه و درستی باشد که تواند از احکام شرعی را از قواعد مقرر و
فرماید و یا تقلید از اهل قوه نباشد و صاحب قوه مذکور را در اول امر از تحصیل
مرسمه معارفه چاره نباشد همانا این علوم مصباح این راه است و سیاط
مصباح در ظلمات پیدا نشود و انکس را که کمان السنه در تحصیل احکام شرعی
حاجب یا نگونه علوم نیست شبهه گمراه است اهل سر رشته علم نیست یرا که
از جمله ماخذ احکام اخبار ائمه امام است آنها بلسان عرب است و یا شخص اهل عرب
و طریقهها ایشان را در تکلم و تعبیر معصونانند چگونه تواند که مفصوحت را از این
کلمات استنباط کند و از شیخ شنیدم که میگفت عوام نیز بمبارست در کلمات
ائمه صاحب این مقام تواند شد که مفصو و امام را کما هو تفهید اگر چه تحصیل علوم
معارفه نکرده باشند و این سخن بسیار واهی و بی مغز است و امثال این سخنان کول و
میلون داد و کن صبا این گونه کلمات نزد خواص علماء رسواست و شیخ صدوق در کتاب خصایص
از صادق آل محمد روایت کرده است که فرمودند تعلموا العربیة فانها کلام الله الذی کلکم
یعنی زبان عربی یاد کنید بجا آنکه خداوند بهمین کلام با خلق خود تکلم فرموده اند و استقامت
که باد

که یاد گرفتن شریعت صحیح و فیصل علوم دقیقه متعارفه ممکن نیست و بالجملة هر کس که از آنک
 فقه استنباط اشی عشرت بیرون رود اگر چه بدین کام باشد به شهره هالاکه گراست و اسب زور
 که نجات بخرد بر این طریق ماضی و هر کس که استغفار و امانت نماید بر این طریق حقیقه انکه
 از علمای این طریق را حقیر شمارد یا با و استغفار کند یا اگر عمرید از مردان این استخاره بیا
 یا کتاب از کتب معتبره را به سر می کند یا انکه بگوید که طریق مستمره فقهاء باطل است و طریق
 دیگر حق است بگوید که نجات بر طریق فقهاء نیست بلکه فرقه ناجیه غیر از این طایفه اند
 یا امثال این کلمات را بگوید که دلالت کند بر اختیار او مسلکی را غیر از مسلک فقهاء و اگر
 غیر از طریق علمای ماضی شریعت را نگوید که اوست و کراه است و تابعان و تابعان باشد
 که ایشان را محاله طریق عدل و انوار سلوک میکند و کینه ایشان را در دل میگرداند
 و با ایشان بظرف حقارت نظر میکند و علمای محققین را کسانی که هر از بر و بالوعد از ایشان
 نموده اند نسبت به جهل و نادانی و حماقت میدهند و علم و حکمت را در خود منحصر میدانند
 و این نیست مگر از افقوای شیطان رجیم عصا الله منه ای عزیز من اگر ترا از الحمله
 باشد در احوال علمای سابقین از زهد و ورع و علم و حکمت ایشان هر کس را بشناسد
 گمان بدخواهی برد و اگر نه بدین گفت حقیقا علیه ایشان را خواهی دانست که قوام
 دین بین بوجود ایشان بوده و خواهی فهمیدی که ایشان چه حق بزرگ بر تو و بر
 این زمان دارند شکر الله سبحانه و تعالی بسیار از ایشان که نسبت به شیخ دین
 گشته و مصداق شدند و چه بسیار گشت مضافه که الان از ایشان باقی او علمای
 از آنها منتفع میشوند یا از انصاف است که هر غامی نادان ایشان را بجهل و قصور
 نسبت دهد و استعلا و فهم خود را از این بزرگواران بالا برداند ای عزیز
 خداوند عالم طریق فقهاء را باقی رد اتم خواسته است کسانی که قصد تصدیق
 این طریق هستند متعجب داشته باشند یا ندانند بیک فرقه های بسیار این طریق معارفه

کردند و طریقه علما پیش گرفتند و مقام تعلیل ایشان را از سر افکندند و عوام الناس
 بایشان بد گمان کردند غافبت الامر چگونه خداوند ایشان را بر سر او گردانید و ایشان را
 و طریقه علما بلا تبدیل در بجای خود پامانند و سر و آبرو و زبیر و زبیر و زبیر و زبیر
 و این نیز دلیل است بر حقیقت این طریقه و بطلان سائر طرق مخالفه قال الله تعالی
 من الباطل ما عَصَى اللَّهَ اَوْ عَصَى الرَّسُولَ و ما یوقد من النار من قبل الله
 ابغاء حلیه او مشاع ذیل مثل کت بصر الله الحق و الباطل و اما ان تردید فی حدیث
 ما یقع الناس فیکتفی الارض کت بصر الله الا مثال فضیصل بدایه فکر از جمله
 طریقه ثاباطله و مذاهب فاسده که در مقابل طریقه حقه فقهاء اشعی عشره سید است
 و خداوند سالکانش را بزود رسو کرد و دروغشان را ابراهیم دانست و خرداشکار نمود
 طریقه فاسده بابیه و مرهم الله است و سالکان این طریقه را از انجا بابیه میگویند
 که متابعت کرده اند در سلوک جاده ضلالت شخصی را که معروف بود بمیراقلیم
 شرازی و او در نخست امرش مدعی شد که باری الله اسم پس معروف بیاباشد و این در سنه
 یک هزار و دویست و شصت بود و چون جماعه از فراهان این دعوی را از او پرسیدند
 یا بجهت خواسته ها نفسا او را تصدیق نمودند مدعی شد که از صاحب الامر ع
 که مردم منظر فرج او بیندیم و چون آن مطلب پیش از وی قبول کردند مدعی میگردید
 در این دعوی نیز او را تصدیق کردند و خود خدائی کرد و احق قاضی او را در دعوی
 شدند و این اختلا و دعوی اوضح دلیلی است بر بطلان مذهب او و بر کثافت عقل او
 و رفع این اختلاف از بعضی از ناویدان تکلف محض محض تکلف است و دیگر
 بر بطلان مذهب غیالفت است بامد هب علی ای اعلام و طریقه ائمه کرام و این
 مدعی که در مجلس در سر جناح سید کاظم که از تلامذه شیخ احمد احسائی بوده حاضرند
 و بر باضات شافیه حرمه خود را رنجه میداده مثل اینکه در کرمای تالستان

در مقابل خوشید یا سر به نه می ایستاد بود و در میان طویلی و سراد شجره می خواند
 پس در فغانش بر ایشان کشته و بفهمید بعضی مطالب معارف که از سید مذکور
 شنیده بود و بجهت ظریفی که داشت خود را صلاح مقامی از مقامات عالیّه که دست
 امثال او بان شواهد می رسید پیدا شده لهذا بدعو باطل اقدام نموده و در وقت
 افکند و چون او شاگرد حاجی سید کاظم بود بعضی را کماکان است که او در مسکن با شیخ
 موافقت داشته و بایه با شیخه فرقه واحد هستند حتی آنکه از عالمی شنیدم که میگفت
 کل بلای شیخ و کل شیخی با بی و لکن انصافاً است که شیخه را اگر چه الجمله با علمای ناجیه محاربت
 بلکه عداوت نیست و لکن میانه ایشان و بایه کمال پیون و عداوت است و بابت شرعاً از کما
 خود منع کرده است از رجوع بکیش شیخ احمد و حاجی سید کاظم و حرام کرده است مطالعه کتب
 ایشان را و در این مطلب تاکید بلیغ نموده است حتی آنکه حرمت این را مانند حرمت زنی با
 آنهاست و سایر محارم قرار داده است این طائفه را با حاجی کریم خان قاجار که امروز
 خود را رئیس شیخه سید اند و عداوت بسیار است حتی آنکه بعضی از بایه دچار با و با و
 کرده اند و بعضی او را ستم خوانده اند و در کتابی از ایشان بنظر رسید که آیه ان شجره الزکو
 طه الام لا یم را در شان او دانسته اند زیرا که او خود را د و ایل کاتبها خود عبدالم
 و همچنین آیه ذن انت انت الغریز الکریم را و در این کتاب مسطور است که کتب عربیه او بعضی
 حاجی کریم خان بدست نیافت اما اینکه شخصی و رد ذکر نموده که کتابی از ایشان که مستی با ش
 العوام است در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم را محله کبر و غرور است شام شد
 مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب و فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
 که در سبیل نفس سالک است و در رتبه جهل و غمی ساکن با وجود این کتاب اطلب
 نموده چند روز معد و نرد بنده بود کویاد و مرتبه در او ملاحظه شد از فضا
 مرتبه ثانیه جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که

فریب نیست علم او از بد شرط معرفت معراج نوشته است چنان مستحق شد که اگر بغیر این علوم را
 در سبک درک نمود باشد معرفت این امر مستحافان نکرده و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا
 و علم سیمیا را مذکور نموده سبحان الله باین ادراک چه اغراضات و غنایها که بهیچ علم
 نامناهی الهی وارد آورده و یکفر از اهل بصیرت ملتفت این مزخرفات نشده با اینکه بر هر صاحب
 بصیرت واضح است که اینگونه علوم لهیزل مرد و دحق بود است چگونه علومیکه مرد و د^{ست}
 نزد علماء حقیقه شرط ادراک معراج میشود با اینکه صاحب معراج بجز از این علوم نفهمود و^{وقت}
 میران از جمیع این اشارات مقدس بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات بر خرها لنت حق^{سور}
 باد پیران چون خذلت والله هر کس بخواند سر معراج را ادراک نماید اگر همه علوم نزد او
 باید قلب خود را از همه پاک کند تا سر این امر در قلب و تجلی نماید البوم مقتویها بجز علوم^{منه}
 و ساکنان فلك حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرماید و در و میرشان
 محمد الله نزه از این اشارات استاه و از اینگونه از طرفین بسیار است و هر یک در^{در}
 و طعن و لعن مرد بیکر کوتاهی نکرده اند و با جمله مقصود کلی از وضع این رساله شریعه که
 مستقیم است بر جوم الشیاطین فی رد الملاعنین توضیح بطلان مذهب بییه و بیان فساد طریقه
 ایشان است بر آنکه ایشان شیعه از اهل بدعت و ضلالند و مردشان بر علم و اجتهاد^و
 از رسول خدا روایت شده که فرمودند اظهر البدع فی امة فلم یظهر العالم علیه فعلیه^{لعنه}
 الله یعنی چون بدعتی در امت من ظاهر شود و عالم علم خود را در رد آن ظاهر نکند لعن الله^و
 چنین عالمی نادر و ناجی از مذهب این طایفه را در این رساله ذکر میکنم و از سر بصیرت^و
 فساد بطلان را پانیم تا احد را شبهه در فساد و عشا این مذهب نمایند بشرای آنکه انصافا
 دهد و در طریقه معتبر و لحاج راه نرود بلکه این مذهب فسادش چنان ظاهر است که^{حت}
 بر دندارد و لکن ما بجهت تکمیل ایمان مؤمنین و اطمینان قلوب ایشان باره از کمال^{مطالب}
 این طایفه را ذکر میکنم و رد میمائیم با احد دیگر احتمال نیست در مذهب ایشان همد^{نما}

بسیاری از مردم بجهت عدم اطلاع بر حقیقت این احتمال صدق و حقیقت برآورد
 ایشان دهند و چون حقیقت امر را برایشان ظاهر سازیم لا محاله از وسوسه و وسوسه
 اسوده خاطر خواهند شد و رد کردن هر مطلبی اطلاع بر حقیقت و خلاصه طریقه اهل
 و کاه شود که متحقق مذاهب فاسده نیز لازم شود اما اگر اهل این مذاهب اهل مذمت
 معارضه کنند جواب ایشان انسان باشد و عوام الناس که حکم انعام دارند و هر روز
 بجای میروند و از بی شعور مردم مذمت تازه میگردانند و زمام ارادت بدست کسی میدهند
 ضائع و گمراه نشوند زیرا که ایشان باندک شیخی از دین میگردانند و بجز ملاحظه با حق نمیکند
 پس ما الحال بر سر سخن میرویم و میگوئیم که این مردم مدعی که رئیس طائفه بابیه بوده است
 مدعی او از چهار مطلب بیرون نبوده است اول آنکه من باب الله هستم و مراد
 از این کلام اگر آنست که من وکیل حضرت صاحب الامر و بخدمت او میرسم و اخذ احکام
 از وی نمایم و بخلو میرسانم و ادراک احکام خدا و ساطت من ممکن میشود میگوئیم که
 زمان غیبت کبری حضرت را وکیلی نمیشد و احد را دعوای مشاهده آن بزرگوار شاید چنانکه
 بعضی از اخبار بر این مطلب دلالت دارد و در پیش از این زمانها نیز جماعه چند مدعی این مقام
 شدند و عاقبت رؤسایان بر مردم ظاهر شد و الان هیچ اثری از آنها باقی نیست ستمنا که هدای
 مذکوره در این غیبت نیز روا باشد و لکن حجت تو بر این مطلب چیست بجهت چگونه تراد این
 اجابت کنیم و اگر مرادش آنست که من از اهل کشف و شهود شده ام و از حیف ظنون و ادعا
 بذروه علم یقین و عین یقین رسیده ام پس بر مردم لازم است که مرا مرشد و لازم الانبیا
 دانند و زمام ارادشان را بدست من دهند میگوئیم که تراد این دعوی دلیل چیست و چه دعوی
 کفایت نمیکند و الا هر کس را رسد که این ادعا کند چنین است بلکه صاحب کشف باید بر هر
 مطلع و بهر علی و سری واقف باشد و انبیا در بسیاری از مطالب ظاهر معطل میمانند و چون
 از و سؤال میگرداند جواب نمیکند و چون میبکشد مطابق واقع نبود و جواب مطابق سؤال

و اگر مرادش آنست که من چون علی برای طالب و سایر امامان باب علم و حکیم چنانکه سر
 الله شهرستان علم و حکمت بود میگوئیم که علی مکرر اسلوح قبل از آن نفوذ میفرمود
 و بهر علم دانا و بهر صنعت توانا و بهر زبان عارف بودند و این مرد از لباس علم و معرفت
 برهنه بود و از هیچ سئوالی جواب نداشت و بغیر از زبان فارسی رایج و عربی غلط
 رشته نداشت البته شنیده ای که بعضی بزبان ترکی با او مکالمه کردند جواب نکفت بلکه
 گفت من ترجمیدانم حکایت کرده اند که معتمد الدوله اصفهانی محفلی را نزدیک اصفهان
 اصفهان را بان محفل دعوت کرد که تادانش باب را امتحان کند و چون در آن مجلس حاضر شد
 باب را آمد و بر صدر مجلس بنشست احمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلبا اعلی الله مقامهما
 بنشین کرد و گفت که مشرعه از دو فرقه میروند نیشند مجتهدین و مقلدین تو از کدام یک
 از دو فرقه باب گفت که من تقلید نکرده ام و عمل باطن و ظاهر احوام دارم اما محمد مهدی فرمود
 البوم باب علم مسدود است تو این علم از کجا آوردی باب گفت که ترا مقام طفل ایجد چون
 و مرا مقام ذکر و فواید است ترا نرسد که با من از آنچه ندانم سخن گوئ پس میرزا حسن که پسر ملا علی
 بود و در علم حکمت مهارت تمام داشت گفت که ما در اصطلاح خود از برای ذکر و فواید معانی
 نهاده ایم که هر کس آن مقام را ادراک کند بر هر شیئی احاطه کند و هیچ چیزی از او غایب نماند و هیچ
 مطلب مخفی نباشد یا شمارا چنین مقام بهم رسید است باب گفت که هر چه میخواهی از من پرس
 میرزا حسن از مسئله سوال کرد اول مسئله ای که الارض دو نیم است و ملا علی در یک شب در چهل خان
 سیم سرعت پیر اسماء در زمان سلطان جابر باب گفت که جواب این مسائل را مشافهه بگویم
 بر صفحه بنویسم میرزا حسن گفت امر را نخواست باب قلم برداشت و نوشته و بنویشتن مشغول شد و تا آخر
 مجلس سطر چند نوشت میرزا حسن برداشت ملاحظه کرد که همانا خطبه عنوان کرده و کلام
 چند بنما خارج نموده و آنچه ما خواستیم هیچ جواب ننوشت و بالجمله چنین کسی که از خوا
 مسائل مذکور عاجز باشد شایسته دعوی کشف و شهود و رسیدن بمقام ذکر و فواید
 و شراکت

و شرک با علی در رتبه بابت نیست و این مرد در این دعوی معصوم است و سبب عی چند از صیغه
 که بجهت فریب عوام کالاتعام از این قبیل دعواها کردند و عاقبت لا مر خدا ایشان را
 کرد و بفضل مذاهل ایشان در رساله دیگر مذکور است اگر مرادش آنست که من ترا از عمل
 هستم و بر مردم تقلید من لازم است میگویم که اولاد دعوی این مقام دلیل میخواهد تو که در
 خوانند و از کدام علم با سر رشته شد سلیمان و لکن چرا باید مردم تقلیدشان را محصور بکنند
 اینکه این همه علماء در اطراف عالم منتشرند که مسلم العلم والهدیند و چرا باید استناده بر
 خود گذاشت و عوام را گمراه کنی و مرا آنکه خداوند و معبود خلائیتم پس مرادش اگر از این
 ظاهر است آنکه مرادش مثل مراد بعضی از صیغهاست که قابل با اتحاد یا حلول است میگویم که جواب
 این سخن واضح و هویدا است زیرا که بعد از لیل چگونه تواند خدا شود و خدا چگونه تواند که
 بنده خود حلول نماید با او متحد شود و ادله عقلیه و نقلیه بر بطایر از این مطلب گواهی است و
 در رساله دیگر مذکور است اگر مرادش آنست که من مظهر صفات و اشما خدا و ندیم بطریق
 هر کس مرا به بنید خدا را دید و هر کس را عبادت کند خدا را عبادت کرده و هر کس مخالفت من کند
 مخالفت خدا کرده میگویم دلیل تو در این دعوی چیست خدا شاهد است که او را هیچ دلیل نیست مگر آنچه
 خواهی شنیدی و بر او خواهی خندیدی یعزیز من این مقام باشد سیم آنکه من پیغمبر و رسول خدایم
 و بر خلق مبعوث شده ام چون سایر پیغمبران و بر خلق اطاعت شریعت من لازم است و این دعوی
 در آیاتی چند از کتاب خود اشارت کرده است از جمله این است که کتاب من لدن الغلام المنان
 بالله و آیاته و کان رضایاته تذکره لمن فی ملکوت السموات و الارض ما من اله الا الله و کان
 علیا کبر اقل فی مکتوبات بک الله الذی لا اله الا هو ان هذا اعلام من بالله و آیاته و ما جعل
 شریکا سبحانه ربنا لا اله الا هو انما الرسل کل فالوان لا اله الا هو یعبد له ما فی السموات
 و ما فی الارض و انه کان غیبا کریم ما هو الذی ارسل نفسه بالهدی و الحق لیظهر دین القوی علی
 من ملکوت الامر و الخلق و هذا دین الله انما به و ان کما قد کفرنا به فقد فعلنا انما عظیم

آنکه که منصف صفات خدا میفرمود و عاقله و ابراهیم صفا

و از آنها شریک خدایانند ما نیز در جاهای دیگر

میسوز که صاحب

یا مبادء المجتنب اشکروا لله يومئذ واثبوا انفسکم فی ذلک الصراط الاعظم فانه والله
 لهو الحق فی کل النسخ المنزله من السماء وما بعد الحق الا الضلال وکان الاو من لدن الله فی
 شان نقطه اولی قضیا ومانقطه اولی الا کا حد من رجالکم ولکنه بقیه الله و
 الا علی واما من اله الا الله وانه کان علی ما یشاء قد یرا الله امر سئل بقیه الله بالهدی
 والحق واما جائکم بایه الا باذن الله وعلی لایات بینات علی انه لا اله الا هو ان
 نقطه الا ولیه جائکم بالحق من لدن الله وان هذا العزیم امن بالله وایاته وکان لله
 عبداً سنیاً یا ایها الدین امنوا لا یجدکم الصو والالباس يومئذ ویرتکم اما یتیر
 من کتاب الله ولا یصعبو علی انفسکم شیئاً لکم لا یرید منکم احد کلک یغظکم يومئذ وکم
 الامر فی ذلک الکتاب من قبل قد هدینا کم الی الله بالحق وکان الله علینا وعلکم وعلی
 شهید امیکونیم اولاه از پیشد انکه بجهت تمام سغران بود و هیچ کس را بعد از او نشا
 د هیچ سغری نباشد و این مطلب ابادله عقلیه و تعلیه ثابت گردیم و ثابتاً
 اینکه از شرط صدق قد سغری معجزه است و دلیل بر سغری هر سغری است بر آنکه اگر
 این شرط نباشد هیچ و مرج در دین لازم آید و صادقان کاذب و سگازند سغری
 خدا نشود و در اینصورت بحث چگونه بر خلق تمام شود و خدا از عمل ایشان حکم می
 نماید پس از این مدتی می رسم که آیا بل من دعوی معجزه همی داری یا نه اگر میگوید دارم
 ظاهر است و اگر میگوید دارم میگویم شما و حال آنکه واضح است که هیچ معجزه از وی
 ظاهر نشده است بلکه کارها شکی از خوکیان و ساحران و کاهنان و برمالان و
 بندان میاید نیز از او بر میز نکرده و کسیکه ثقه باشد را و نقل نموده بده از مریدان
 او بعضی مرغوفات بر او بسته اند تا عوام را فریب دهند و حال آنکه خود این مدعی میگوید که مرا
 هیچ معجزه نیست مگر آیات بیان و هر کس از من غر از این معجزه حکایت کند دروغ گفته است و این
 در اثبات من الواحد السادر من ان کتاب خود میگوید و عبارتش این است که مستدل بقرینات
 و آیات

و آیات البیان و عجز الكل عن الاشیان مثلها فلا دلیل له و من برک و معجزه بغيرها فلا حجة له و
 یکنی الایات فلا یعرضه احد ولا یدان یقرآن ذلک الباب فی کل شئ عشر و مائة واحدة و یفکر
 فیما نزل فیہ باللیل و النهار و معناه فیه اخره چنانکه در بیان فاسر مسطور است استکه در
 نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کند لعل در ظهور و من یظهره الله محبت نشوند نشود و در
 آیات که اعظم حج و بر این بوده و هست و علی هذا پس منحصر شد معجزه این مرد در آیات و کلمات
 از زبان او جاری میشود است و در اینحال او را میگویم که مقام پیغمبری مقامیست که خود
 بند را بان برگزیند هیچ امری نباشد مگر آنکه او را بر و قدرت دهد تا انا اگر چنین نباشد
 بر خلق تمام نخواهد بود سلیمان که این مطلب شرط پیغمبری نیست و منحصر است معجزه در آیات و کلمات
 خلق از ایشان بمنزل او عاجز باشند و لکن میگویم که این مطلب دخلی بتو ندارد زیرا که ایاستکه تو
 آورده که نه قصدا دارد و نه بلاغت و نه موافقت تو آمد بخویر و صرفیه دارد و نه
 بلغات عربیه و نه لغتش صحیح است و نه معنی دارد از طلبه از طلاب بهتر از او میشوند و در
 پس چگونه شود که امثال این مخرفات معجزه شود و ناسخ قرانی باشد که هر قصدا عرب را از این
 بمنزل او عاجز شدند و باین مطلب قرار کرد و اگر مثل این مهملا معجزه باشد هر چه سر و بار
 که عجز و جابر شدن زبان او باینکه نه مخرفات و نه پیغمبری کند پس از چه رو توان بکذیب شعر
 مسئله کذاب و سجاج و امثال اینها را بلکه از انصاف و راست که این مرد را باین مهملا پیغمبر
 و انجاعت را با کمال قصدا و بلاغت نکند بنمایم سبحان الله این مرد با و جوا اینگونه کلمات که فطر
 بر هر ذی شعور و ظاهر است اعتقادش آنستکه احد را قدرت بر اینست که مثل کلمات او بیاورد نیست چنانکه در
 اوایل کتاب بیان خود میگوید که در این کوز خداوند عالم بنقطه بیان آیات و پند خود در
 و او را حجت متسخه بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند این را
 خداوند از لسان او جابر فرموده ایمان نمایند و هر چه روحی که تصور کند یقین مشاهده
 میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند و احد احد است که بر لسان
 میآید

جاری فرموده و جاری فرموده و بخواند فرمود الا از نقطه مشیت بر آنکه او سبب
کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امر بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن
تا حین نزول بیان که هزار و سیصد و هفتاد و پنج سال گذشته باید که بایه انیان کرده باشد
و چون بیکه کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمه الله را نمایند و کل عاجز شدند
و هرگاه که تصور در خاطر این شجره نماید بلا ریب قصد یقین در علو امر الله نماید زیرا که از نفسیکه
سال از عمر او گذشته و از علو معنی باطنی او منع میگشته متعجب بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات
نماید بدون فکر و تأمل و در عرض عبادت هزار بیت در مناجاة مینویسد بدون سکون قلم و تقاضا
و مشغول علیه در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکماء در آن موارد
بجز از ادراک انشاء و ده شبهه که کل ذلک من عند الله است علی اینکه انا دل هر تا آخر اجتهاد
حکونه در وقت نوشتن بسط رفت نموده و آخر الامر کمال نیست که لا یؤدی کریم الخاء و انصافا
میگوید که حال امر از دوشو و پیوسته با اینکه شما باین بیان کرده آید کلمات آیات او حاضر
و اگر نیست این ایراد که در اینجا نوشته شده کافیت سبحانک اللهم انک سلطان السلاطین لئول السلطنة
من ثناء و لثمنها عن ثناء و لغزین من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء
و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء و لثمن من ثناء
ما بثناء بامرک انک کتب غلاما مقدر را فایده انکم نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت
و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه غمی کنید دلیل است اینکه آنچه
کرده آید بخر حق شده و صاحب این آیات حق است عند الله و شبهه نیست بر اینکه خداوند این
ایات را نازل فرموده چنانچه بمثل این آیات بقدر صدر هزار بیت در میان خلق منتشر است بفرستادن
و صور علیه حکیمه او در عرض عباد و هزار بیت از روز او ظاهر میگردد یا با سیر طوری که کما
نزد او تواند تحریر نماید اما الله را قرائت نمائید میتوان بر آنکه هرگاه از اول ظهور تا امروز
میگذاشتند چه قدر آثار آنرا و منتشر شدن بود و هرگاه میگویند که این آیات منبها حجت غیبی

بر او بمثل آنکه بر سر شجره انا



نظر کنید بر قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول بغیر آیات احتیاج فرموده شما را
 تأمل نماید و حال اینکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یقنعون
 تعلیم البزاد کذب قلم قوم نوح و هم کل امة بر رسولهم لیاخذوه و خادلو بالباطل لیس
 به الحق فاخذتم فكيف کان عقاب در مقام کفایت کتب نازل فرمود اوله بکفهم اما انزلنا علیک
 الکتاب علی علمهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر فی القوم یؤمنون الخ اه و کتب بیان او را اینگونه کلمات
 مجموع و هوئی معنی است مشحون است در جادیکر میگویند که اگر همه مردم جمع شوند و بگویند که این
 کذب مجری از جزو بیان بلکه بنقطه از لفظ او و این سخن بنهایت مغرور و معنی است که مثل حرف
 و نقطه ایشان نمیتواند کرد و اینکه ذکر کرد که از جن نر و ل پیا باید که باید ایشان کرده باشد
 که باین مطلب چه حاجت و فائده اینکار چه بود علاوه بر این آنکه مراد از آیه اگر مثل آیات قرآن
 احد ایشان عمل آن شود و اگر مثل آیات مصلیه تو است همکس از ایشان عمل آن عاجز نیست
 خود حقیر را در مناجاه و خطب کلمات بسیار است که اگر انصاف دهند بنهایت از کلمات این
 شخص بخت و صمیم و خویشتراست این کلمات از مردم رسن نیست و دو سالگی ظاهر شد تأمل و به
 قلم و اینکه کشیکه در پنج ساعت هزار بیت فکر و تأمل در مناجاه میشود میگوئیم اولاً بر فرض
 این مطلب کار نداشتند از آن مخصوص از آنرا کسیکه عادت کرده باشد و شغل خودش را در این کار
 منجم کرده باشد و مسبوق باشد به بسیار خواندن قرآن و ادویه پس اینکار چه باشد و از تکرار
 و مداومت بلکه اش حاصل شود و معجزه کی و ملکی نباشد بلکه موهبتی باشد از جانب خدا و تا
 اینکه اگر این هزار بیت صحیح باشد و معجزه داشته باشد کمالی است مثل آیات تو که الحال بعد از
 اینکه جمیع از مردمان تو او را تصحیح کرده اند نه صورت ندارد و نه معنای ثانیاً اینکه یک دفعه میگویند
 در پنج ساعت هزار بیت می نویسم و یک دفعه دیگر میگوید و هزار بیت کدام میگوید قبول کنیم و یا در
 و اینکه ذکر کردی که خداوند در قرآن از بر اثبات نبوت رسول آیات استدلال کرده است میگوئیم
 اولاً این مطلب نمیکنند سایر معجزات را از انحصار کیف و معجزه شوالی را در قرآن ذکر میکنند و سایر

قرآن تا آخر نازل

معجزات انحضرت بنو اثبات شده است و ثانیاً اینکه از کلام تو حقیقان مستفاد میشود که جمیع معجزات
 معجزه منحصراً آیات بود مطلقاً آنکه جز محمد هیچ معجزه خود را در کلمات آیات خود قرار نداد
 بلکه هر یک از معجزه بود و در این مطلب بحسب اقتضا عصاره مثلاً صالح فافه آورد و مؤید پضا و عصاره
 اینها نمود و عیسای اموات کرد پس اگر معجزه منحصراً آیات کلمات باشد باید هیچکدام از اینها
 معجزه نباشند و مراد از آیات در قرآن مطلق نیست بویژه است و ثالثاً آیات در معجزه است
 که صحیح و موافق لسان عرب باشد و شبهه قرآن چنین است اما آیات تو موافق هیچ لسان
 از السنه عرب نیست بلکه مخالف قواعد مقرر است پس چگونه توان او را معجزه قرار
 داد و بر خلق بان احتجاج کرد و اگر میگویند که اینک قرآن از قرآن بیک نوع از وجود عرب است
 که تا بحال از مردم مستور بوده میگوئیم که این مطلب لیل میخواهد و الا هر مهمل کو نیز آمد
 که مثلاً چند مردم بامنه ادعا میبرند و بگویند که معجزه من اینست که منست و بر وجهی از وجود
 ظاهر شده است پس میگویند که من خود حجم و خبر من لا محاله صد است میگوئیم که تو خود
 از این آیات میخواهی ثابت کنی و میگویند که معجزه من منحصراً است اینها پس صدیق تو موافق است
 بر ثبوت معجزه بودن این آیات و معجزه بود اینها موافق است صدیق تو و ما حکوم و عورتا
 باور کنیم و ترا صادق دانیم بلی این سخن از کس مسموع است که معجزات یک لسان تحت خود کرده
 و از همین مطلب ظاهر میشود جواب از آنچه در باب اول من الواحد الثانی از کتاب بیان خود
 میگویند که اگر نکه گیری در اعراب قرآن با قواعد عربیه میشود مرد و د است زیرا که این قوا
 از آیات برداشته میشوند آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب آیات یعنی قوا
 و علم بانها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالباب از عدم علم بانها و اهلها این
 نوع آیات و کلمات عظیم نیست زیرا که عمده این علوم فهم کتاب الله است و بر شجره که کتاب
 الله نازل نمائید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب را چه خداوند
 نازل فرمود ثابت است وجه بسیار از اشخاص که صاحب کل علوم هستند لکن اینها

اینان است نیست زیرا که ثمر این علوم علم با و امر الله است نه دون آن که اگر بنفسم
 علوم مقرر بود صبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرف نیست در آنها بلکه
 شرف بر خداوند است ایچ سبحان الله ای عزیز من متنبه شو و به بین که این مرد بچه نمرقا
 میخواهد امر را بر مردم مشتبه کند و عوام را کول زند و خود را مقابل محمد بلکه بقرار او
 قلم دهد و این مهملا ترا مقابل قرآن بلکه اکمل حساب نماید خداوند آن که او را ندیده بود
 عمید اعم ایا امر بر خود او نیز مشتبه بوده و خود را چنین پنداشته بود از روی جهل مرکب یا
 اینکه از روی تعدی میخواست دین را بر هم زند و مردم را ضایع کند و بجهت و روزه دنیا
 و ریاضتیه آخرت باقیه را بر باد دهد خداوند ما را از شر و انفس حفظ نماید و لا باس که
 ما بعضی از آیات و کلمات او را در اینجا ذکر کنیم تا آخر محقق شود و اهل ایمان بدین خود مطمئن گردند
 و احتمال صدق در دعوائی که میگویند که از جمله کلمات او این است فطویر لمن لا یرى من
 الا و یرینه ظهور و بیه و لا یسکر نشی الا بالله و لا یرى من شی الا ایاه و لا یعقل فی الله ما یعقل
 الخلقه لان الله لم یکن فی شی و لا من شی و لا علی شی و لا الی شی و لا یدکر شی و کل شی و نه خلق له لیس
 بکفر احد و نه و لا یوحده بذاته احد سواه و کل ما ند عرف المشیة ما عرف الا انفسها و کل ما
 عرف الموجدات ما عرف الا ما ند تجلت المشیة فیها و ان الله بذاته لیس یعرف و لا یدرک و لیس یحس و لیس
 و لا سئل لاحد الیه الا بالفجر عن عرفانه و الاستفراغ من اطل و حدایفه و استغناء له من کل شی لیس
 و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و اولیه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و کافوریه و سارحیه و انه
 هو اعلا علو سلطان قیومیه و ابهی سمو ملک قدوسیه متعال عن کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل
 نعت و عله لم یزل الله کان الیها و احدا احد اصدا فردا حی قیوما دائما ابدا معتمدا لم یجد لنفسه
 و لا ولد او ان ما دون خلقه له قد خلقه بامر و انه لم یزل و لا یزال غنی عن نفسه و کیف لا یكون
 غیا عن و نه و مستغیا عن ذاته و کیف لا یكون مستغیا عن غیره سبحانه و تعالیما یبقی لعلو قد
 و سمو ذکره انه کان علیا علیا ای عزیز من انصاف بدیه که ایا کس از این کلمات با اینکه به کلمات

مثل

نمیتواند بگوید بلی و اما بکه سر رشته عبارت نداند و از کلمات عما و ادبا و حکما خبر نداند
 شاید که چنین کما فی کتب و از انجمله اینست لتکوین اولی الامر بظهره الله یوالقیده لتکوین مبتدئ
 و کتاب الله فان ذلك لهو الفضل العظیم و لا حد ربکم ان لا یختص به اول کل نفس لتکوین مبتدئ
 خیر فان ذلك لهو العذاب العظیم و از انجمله است قل صدق الله و عده کذا لک یغیر الله النفی الی
 ان لا یبقی له من اثر فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله و عده کذا لک یغیر الله الاشیا
 بامر الله علام قدیر و نیز از انجمله است و لسطرن ظهور الله فان الساعة لتاتینکم بغتة و ان
 علی الله ربکم انتم تعرضون و نیز از انجمله است انی ایا الله لا اله الا انا قد خلعت کل شیء و ارسلت
 الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتاب لا تعبدوا الا الله ربکم فان ذلك لهو الحق البقین شوا علی
 ان تؤمنوا به فانکم انتم لا تفهمون و ان لم تؤمنوا بهی و لا یما نزل الله علی فاذن بالاعتقاد
 و انی انا الکاتب غیبا عنکم من قبل و لا کون غیبا عنکم من بعد فلیفهمون انفسکم ان یا خلوا الله ثم یا یا
 تؤمنون فان من لم یؤمن به و لا یما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حرف
 السبع و الیسان و کان مؤمنا من قبل محمد رسول الله و الفرقان کیف انتم یومئذ ان یفهم
 الهم کلکم ان تعلمون ستدخلون فی رب الله و لا ترضین ان یصرن فی الیسان بعد ما قد مر
 علی الایات من عند الله علی کل شیء قدیر و انی انا نقطة الیسان من قبل قد اظهره الله بمثل
 قد اظهره فی قبل الاخرین من قبله ان یثم بالیسان من قبل فلیشرح فی امر الله ثم ایاه تقون و لا تروین الا
 بالله ربکم رب السموات و رب الارض رب کل شیء ربنا یرى رب العالمین فان مثل
 ما عندکم کمثل ما یدل المرآة علی شمس السماء کما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیکم من قبل
 الیسان ثم ح ان یا عباد الله فاعفون و از انجمله است یا ایها الذین آمنوا یوسف یوسف است
 بعد بکم الله فی یوم القیمة من حشر الشجرة المخرجة فی ارض السجین الی قد کانت فی ام الجحش من حکم الباب فی قوما
 افلا تعلمکم باللیل و النهار ما لکم کیف تمسکون ارض الله من غیر الحق و لا تؤمنوا یا ایها الذین آمنوا بالحق
 مؤمنا کفلا هو الله الذی لا اله الا هو ما جعل الله فی قلوبکم هذا دون عبده علی الحق بالحق من عند

من عند علی العالمین شهیدان فلای اهل الفرات لا مقام لكم فارجعوا مساککم وارفعوا امر الله ^{کر}
 علی الحق بالحق فربما نور بکم لهذا جانکم مریا بدکم ومن شما نلکم بالبیت الاکبر علی الحق بالحق البقل
 مرارا وانتم لا تعرفون باياتنا علی الحق بالحق وقد يدعوهما الرحمن بذكره ذلك الباب الاکبر وقد ک
 الامر فی ام الکتاب مفضیلا وانکم ان تطعنوا بالحق علی انفسکم فما لکم لا تقدر وین بکسب الخیر من ^{الباب}
 العلی اکبر فلیلا یا ایها الحبیب سمع مد امر الله مولیک الحق غرضک الاکبر الله لا اله الا هو ^{یا عبدا}
 فاسجدوا لله واعبدوه سبل هذا الباب الاکبر واستعملوا من العطر الحاصل ما استطعتم فی الصلوات ^و
 الاوقات وارسلوا الی الذکر الاکبر احسنه وحده والانفسکم خاتما من العقب الحراء علی اسم الباب ^{الکبر}
 عند الله العظیم قوله للک الباب العلی مذکور یا اهل السما سمعوا من هذا الف المیز الذی ما ابدت ^{طلعه}
 الحق علی وجه العلم المبشر المعز الذی مجد فی کل الالواح سراسلنا علی السراسل علی السراسل ^{المحرم}
 قد کان بالحق حول النار مسطورا یا ملاء المخلوق سمعوا من نطفة القلب من هذا العلم المبرر العظیم
 الا عظیم انما الله لا اله الا انا ما نزلت هذا الکتاب فی شان الذکر الاکبر هذا الاخر مثال علی ^{الحرف}
 من مثل نقطة المقطوع الی قد کانت حول الباء وکان الحق معطوفا وما من نفس قد بد حرفا من هذا الکتاب
 فسر برایه الا وقد حکما الذی ام الکتاب النار النابوت فی تعریفهم دائما علی الحق بالحق خالدا ابدا وما
 نفعه وما بقدر له فی يوم القيمة ظهر من الذر من بعض البصر بطیرا وهین قدر از ایا او که ذکر
 کفایت میکند و زیاده بر این تطبیع عمر است که چه در رساله جمع المهمات بسیار از کلمات و امات
 و ما بین او را ذکر کرده ایم ایغیر من خوب تا مل کن و انضاف به که اینگونه مهمات را چگونه ^{بنا}
 قرآن می شود که است سبحان الله میگوید که این آیات من همان قرآن است که بوجه اشرف نازل شده است
 یا بحال نمی کشد که اینگونه سخنان میگوید و خود را از رسول الله اشرف میدانند این التی من ^{الشیخ}
 و النعامه من الکرمه و بالجملة دعوی غیره او بنهای واضح الفضا است چگونه فاسد و باطل باشد ^{و حال}
 انکه او را در این دعوی هیچ حجت نیست بلکه حجتها بسیار بطلان دعوی ایشان است و از جمله است که
 حکمت هر سخن باز د آشن نفوس است از مهالک و هدایت ایشان است بصواب مسالک ^{و مع}

ملاحظه نمودند و دنیا شد است که تافش و نزاع و صفات مردیله مریع شود و بتواند قطع از
این مرد ضال فصل نقل شده است که در او اهل ظاهرش مالها و زنان مردم را بر یکدیگر مباح نمود
و تکلیفات را بالمرة از میان برداشت و کت امکت و زوجت قدر از میان برداشت و نفوس شقیه
و اراذل ناس که مدتها بود که طالب بهانه بودند که زمام اتباع دین مبین را از گردن بپا کنند
و اراست بافت کردند و زنان خود را راسخ کرده بمجلسها بردند که تا از زنان اجتناب میکردند
ای عزیز من! آیا این طریق خردست عالم بشر را و تربیت میشود و انکادین و دنیا نظم میکند و اگر
کوئیکه این مطلب دروغ و افراست بر این طایفه هرگز از این احکام نکشد و از تبعه او کسی
اینکارها نمیکرد. میگویم که من خود از بعضی از این ملامین که خورامین طایفه میدانستند
که کت را و اراست را در چنین ادراست که تا نفوس از شریعت سابقه بالمرة محروم شوند و مخالفان
برایشان سهل شود و بعد نسخ شد ای عزیز من چه شبهه استند به این مرد بجهت مذکور که از حکما
عجم بود و بر باطل و عیو مغری کرد و کتابی ترتیب داد و اسمش را دیشاک داشت و ادب شریعت
خود را در آن کتاب ثبت کرده است و از آن جمله است که آنچه نوربان از حق نیست و هر مرد از آن خوش
فتال و نزاع باشد و اموال را باید مباح کرد تا هر کس خواهد مال هر کس را بردارد و همه مرد را
اموال و زنان یکدیگر شریک است و چنانکه در آن کتاب علف شریکند و چو یکدیگر را ازین شریک
و دیگر برادر و رشت و شرط عدالت است که این کس از آن جمله خود را یکدیگر مدتها برادر و رشتی خود
کدارد و زن رشت او را یکدیگر و همچنین مال خود را با نادرست کند و از احکام اوست مباح است
محارم چنانکه از طایفه بایه نیز حکایت شده است که ^{نقصان} تواریخ نقل شده است که قباد
پادشاه ایران بود بدین مرد ک متدین شد پس اشرار و جهال دست بفروج و اموال مردم
بسیا بود که اراذل باخذ اراذل و فاضل در او میخند کار بد انجام میداد که روزی در یک بخر خانه
قباد رفت و خواست که باز وجه او که مادرش و شوهر او بود در او بیزد این مطلب را نوشت و آن
ولکن از بیم قباد هیچ نکفت لاجرم از در بصرع باز کرد و او را از این عزم رجوع داد و جو

از دنیا رحلت نمود و انوشروان بر سر سلطنت ایستاد و مردی را حاضر ساخت که گفت
 در شهر تهنیت نهاده اند سخن میگویم و اگر بایر همان بر تو غالب شود ترا در ریاست را میگویم پس گفت
 کسی را که در امر زخم کشیده و بخی برده باشد با کسی که هیچ زخم نکشیده در نزد برابر کنیم یا نه
 یا نه مردی گفت ستم باشد نوشروان گفت که پس چگونه حکم میدهی که کسی زخمی نکشد مالی بدست
 نیارود و از آن بکسی دهد که هیچ نکشد باشد در جمع مال و بازار و پرسید که اگر یک نفر در زیر
 محلی بنیاشد و زیر آن کند یا محصل آن نزع مخصوص زارع باشد یا نه گفت از مال زارع است
 نوشروان گفت پس چگونه زن یکی را بدیگری میوه و ثمنه مرد را مخلوط کنی و از اینگونه پسران
 از تو نمود و گفت مرد این شریعتی که تو قرار داده رسم بر تو و فرمای و فرمای هر که برخیزد و
 کس را و لا دکیه را نداند و اشارت در هر دو شد و جان و مال مرد را هدر کند پس گفت که
 از آن روز که پای تو را بوسه زدم بود جورب تو در دماغ من جای کرده است و حکم دادند
 مردی که او بکشد و بردار شکر کشیدند و پسران او در آن روز بسیار بودند صد هزار نفر از
 ایشان را در همان روز سر از تن جدا شدند و بردار سازند پس زنان مرد را بجا میروند
 خویش فرستادند و اموال هر یک مالی را با و میزدند و اگر صاحبش نبود بوزارت او دادند
 علی بن ابی طالب و لاهل البیت و عو جها بر ما صلوات ما باینکه منم همان مهد موعود و قائم که در
 سالهاست منتظر اویند و منم همان محمد بن الحسین که منصور است اما میقت قائم است و در سبک
 از کلمات خود باین مدعی تصریح کرده است اگر مریدانش او را باین اسم میخوانند و بگویند
 اول تفسیرش بر صورت یوسف میگوید الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر الحسن العاصم
 محمد بن الحسین علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام لیکون
 من عند الذکر علی العالمین بلغیا یا معشر الملوک و ابناء الملوک انصرفوا عن ملک الله جمیعکم علی الحق
 بالحق جمیلاً یا ملک المسلمین فانصر بعد الکتاب ذکرا الاکبر بالحق فان الله قد قدر لک و لایحافن
 حولک فی یوم القیمة علی الصراط موقفا علی الحق مسئولاً یا ایها الملک تا الله الحق لو تقاد مع الحق

خفته

د امرند و در بسیاری از کتب سابقه اشارت بوجود جنی که شده است بر هر یک از آنها
 و اگر چه اختلاف بسیار واقع شده است بر تعیین او و کیفیت تسلط او و لکن مرقه را به منتهی
 ان منفق شده اند که همان امام دوازدهم است اسنادی بر سر خود مطابق معنی در
 حسن مکرر است مادرش حضرت نرجس خاتون دختر شیر خاکی قیصر روم پادشاه است
 خالش در کتب مفصله مذکور است انحضرت از آن زمان که متولد شده تا بحال زنده است
 و استبغای ران نیست و هر وقت که خدا مصلحت داند ظاهر خواهد شد اگر اهل سنت و اهل
 السنه انحضرت هنوز متولد نشده است و بعضی اهل تصور اعتقاد است که فائیت امر است
 نوعی و هر عصر این امر در شخص باید بروز کند اگر چه نسبت ظاهر او بر رسول الله نباشد
 و با این مطلب ملای روم اشاره کرده است هر گرا خلیفش نکونیکس شمر خواست بر علی
 پس بهر دو روئی لازم است تا قیامت ما این دایم است هر گرا خوی نکونیکس باشد برست هر
 کسی کوشیده باید شکست پس امام حق قائم آتیه است خواه از نسل هر خواه از علی است
 مهدی های دین است اینک هم نهان هم نشسته رو برد و اینگونه سخنان خطاست و حق
 نسبت مذکور بر وجه مذکور شرط این امر است و اتفاق امامیه بر این مطلب قائم است
 شخص تواند دعوی این مقام کند بلکه باید که بنص معصومین منصوص علیه باشد زیرا که
 این مقام از جانب خداست و نا خدا احلام نکند حتی بر خلق نباشد الله اعلم حيث جعل رساله
 پس منحصر شد این مقام در حق انا ما میگرد که شود که امام دوازدهم که مسیحی محمد الحیر
 باشد زیرا که او منصوص علیه است در اخبار ائمه کرام و ذکر این اخبار موجب طول است
 و اجماع شیعه اثنی عشریه در حق انحضرت ثابت است بلکه این مطلب ضروری مذهب شیعه است
 و در بعضی از کتب اهل سنت از رسول خدا روایت شده که فرمودند لا ینبغی لکون منکون
 من اهل بیت یواطئ اسمی اسم ابی اسم ایما و اهلها قسطا و عدلا کما ملکت ظلما و جورا و مثل
 روایت چند روایت دیگر و لکن واسم ابی اسم میپردازد و حاصل معنا این روایت است که

دنیای تمام نخواهد شد مگر آنکه خداوند از اولاد من مرده بخواهد فرستاده است موافق اسم من
 باشد تا بر کند زمین را از عدل بعد از آنکه نرسد باشد از ظلم و شیخ عیبه الدین در کتاب فتوحات
 میگوید آن الله خلقه مخرج من قرة رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} واطمعه اسم الله ورجله الحسین ^{علیه السلام}
 ابی طالب بیایع بن الرکن والمقام لشبه رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} في الخلق يعطي الخاء وينزل عنه الخلق بضم الخاء
 الناس به اهل الكوفة يعيش نجسا او سبعا او تسعا يضع الحزبة ويدعو الى الله بالسيف ويرفع المذاهد ^{منهم}
 الارض فلا يبقى الا الذين الخالص عدائهم مقلدوا اهل الاجتهاد لا يرونه من الحكم بجدلا ومانعهم اليه
 فيدخولون كرها تحت حكمة خوفا من سيفه يفرج به غامة المسلمين اكثر من خواصهم بيا بعة العار فون من اهل
 الحقائق عن شهود وكشف بتعريف الهی له رجال الهی یقیمون دعوتہ وینصرونه ولولا ان السيف
 لافى الفقهاء بقتله ولكن الله يظهره بالسيف الكرم من طيحي وغيثه ويطوبون حكمه من غرايمان بل
 يضررون خلافة ويعقدون فيه اذا حكم فيهم بغير مذاهبهم انه على ضلالة في ذلك الحكم لانهم يعتقدون
 ان اهل الاجتهاد زمانه قد انقطع وما بقي مجتهد في العالم وان الله لا يوجد بعد انتمهم احدا له
 درجته الاجتهاد واما من يدعي التعريف الا الهی بالاحكام الشرعية فهو عندهم مخون فاسد الخيال
 لا يلتفتون اليه آه وبعضه دیگر از اهل سنت نیز تمجید با این مطلب کرده اند و علی هذا پس هر کس در
 هر مقامی که واقف شد چون دعوا امامت مذکوره را نماید بدردن آنکه از اولاد رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 باشد و اسمش موافق اسم او باشد یعنی محمد بن الحسن که ذکر شد نباشد بشبهه دروغ میگوید
 برخدا افترا میزند زیرا که او را اهلیت این مقام نیست و در روز قیامت چنین کبریا صورت ^{سپاه}
 محصور خواهد شد چنانکه خدا میفرماید و يوم العتمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم ^{مسود}
 سورة بن كليب تفسیر این آیه را از امام محمد باقر ^{علیه السلام} سوال کرده فرمودند من قال انه امام وليس بابا
 قال قلت وان كان علویا قال وان كان علویا قال قلت وان كان من ولد علی بن ابی طالب
 قال وان كان بعینه مورد آیه مذکوره کیست که مقام امامت نداشته باشد و دعوی امامت کند ^{بن}
 برسدیم که اگر چه علوی باشد فرمود اگر چه علوی و از اولاد علی بن ابی طالب هم باشد و من

المختار قال قلت لابي عبد الله جعلت فداك ويوم القيمة ترى الذين اخرج قال كل من من عن عمه
 امام وليس امام قلت وان كان فاطميا علويا قال فان كان فاطميا علويا ليس مجرد نسب كفتا
 نكند بلکه باید که صلاحیت مقام امامت مذکور و داشته باشد و این از امور باطنیه است
 که خدایا و ائمه هدی ایندراست و ایشان ما را خبر داده اند که صاحب این مقام همان پسر امام حسن
 عسکری است و مادرش حضرت زهرا خاتون است پس نباید که ما بجز او احد را قائم و جانشین
 دانیم و چون کلام با این مقام انجامید میگوئیم که این مرد بیکه در سنه هجری ۴۵۰ و است
 ظاهر شد و در حقانیت کرد استش میرزا علی محمد بود و اسم پدرش میرزا رضا بن از و مادرش
 خدیجه نام داشت و سقط الرأس و شیراز بود و این سبب ز برای و معروف بود و ثبات
 این اسم و نسبت محمد بن الحسن ظاهر است پس چگونه توانید که قائم موعود او باشد و از خبر و او را
 تصدیق کنیم اگر میگوید که در این امر ما از خدا حاصل شد میگوئیم او را که بداند این حدیث باطل
 و ثانیاً اینکه از کجا این مطلب را بداییم حجت قول تو هنوز بر ما ثابت نیست که تصدیق خبر را
 نمایم پس اگر فی الواقع هم خبر تو راست باشد بر ما حرجی نخواهد بود زیرا که شیخ نجاشی
 اهلام معنی ندارد و عقلاً و شرعاً قبیح است پس اگر در این امر ما جایز میگوئیم لازم بود خبر
 و برائت هدی که ما را بر این مطلب واقع کند و حالی آنکه در هیچ روایتی اشاره به این
 بلکه در همه اخبار تعیین محمد بن الحسن شده است پس خداوند از آنجا میفرماید که از ما میفرماید
 کند که میرزا علی محمد را بجانب سما فرستام چرا تصدیق او نکردید و ما را را و باشد که
 خداوند تو ما را بتصدیق محمد بن الحسن امر فرموده بود و از این ما را اطلاع نداده
 ای خدا را در این صورت بر ما حجتی خواهد بود و ما خدا را و خدا را و ما را محض الله اعلم
 و تعالی الله عن ذلك علواً کبراً و اگر میگوید که من از سادات او و ائمه دینم و این
 محمد است زیرا که لفظ علی محمد شامل بر لفظ محمد خراسانی است که من محمد بن الحسن میگویم چنانکه
 یکی از رؤسای این طائفه در کتاب خود که از تراشایان مذکور خود نوشته اند و

کرده است و را بجواهر الاسرار و معارج الاسفار میگوید که لکن الذی ظهره المستن
 لا يحتاج في حق التبدیل والناس و لا لان كان اسمه محمد وكان من اسماء ائمة الدين اذن يصح
 في حق بانه ابن الحسن وهذا معلوم عند جنابك و مشهور لدحضت بل انه خالق الاسماء
 لفسده لو انكم بطرف الله شطرون آه یخبر انكس که در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر شد
 امش محمد بود و از اولاد ائمه دین بود پس در حق او صادق است که پسر جن مسکری است
 بلکه او خود مختار است و هر اسم که آنرا بخود بگذارد میگوینم که آنچه از خصوص معتبر ثابت
 شده است است که آنحضرت باید ولد صلی امام حسن مسکری باشد و واسطه و مادرش
 خواتون باشد و واسطه و شبهه در این نیست که الفاظ را باید حمل تو بر معانی ظاهر آنها
 ظاهر لفظ ابن الحسن است که ما کسم و حملش بران معنا که گمان شد محتاج بدلیل است
 از کجاست لیل تو بر اینجمل و اینکه گفته که لفظ علی محمد مشتمل بر لفظ محمد است پس صادق
 که امش محمد است بسیار پیوده منجی است زیرا که اگر کسیکه امش محمد باشد او را
 باسم محمد بخوانند یا آنکه محمد باشد و او را باسم علی محمد بخوانند هرگز انخطا بر اسم خود
 ندارند ظاهر است که اگر کسی اسم پسرش را محمد بگذارد و بعد از او پسریند که اسامی پسرین
 او بگوید که علی محمد است و رفع گفته باشد و همچنین عکس این مطلب و اینکه ذکر کرد
 که خود او مبدع اسم و خالق اسم است زیرا خود پس خود را بهر اسم که خواهد میگوید
 تواند کرد می است مغربی معنی زیرا که بعد از اینکه خدا او را محمد نامید و ائمه سلف
 اند برای او باین اسم ما را خبر دادند چگونه شود که او این اسم را تغیر دهد و مردم را
 و خستاند و باعث گمراهی خلق گردد و اگر میگوید که اسم من نیز محمد است و لکن از اینجا
 که اسم محمد مصطفی و علی مرتضی هر دو در من تنها بروز کرده است اگر این دو در من
 بودند حال آنکه من اسم خود را علی محمد دانسته ام تا دلالت کند بر اینکه امر و زانند
 شخصیکه شده اند میگوینم که این دعوی پیغمبر دفع شبهه نکند همانا ما محمد نام و قائم
 نه

نه علی محمد را سلیمان و لکن با اسم پدر چه خواجگی کرد و اگر میگوید که این غیر اسم مجتبی است
 خلق بود و امتحان مجتبی محض اهل ایمان در هر زمان سیماد در آخر الزمان لازم است
 چنانکه آیات و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد میگویند که مثل این نه امتحان است بلکه اعراض
 بجهل و انداختن و حیرت ضلالت است این مطلبی را بابت تکلیفات الهیه روا نباشد بحکم
 عقل و شرع و اگر میگوید که شما چه کار با اسم اریدا اسم خرافاتی نیست معنای قائمیت صفات
 مهدویت در من مشاهده کنید پس بنام ایمان او برید اگر کلی را به بند که نور کس و دیگر
 صفات و خواص نرسد و او باشد و لکن اشترک نباشد او را کل نخواهید گفت و مجتبی
 و خواص او که عن صفات خواص است الثقات نخواهید کرد که اشترک نباشد ^{الباقی}
 اعتبار بلفظ نیست حقیقتاً است میگویند که اولاً کوان مغیر و صفات قائمیت که مدعی و
 اگر میگویند که علم شهود و کشف دارم و چه بر من مخفی نیست دروغ گفته و اگر میگویند که هر
 قدرت دارم و بر هر کار توانا هستم و صبا معجزه و کراماتی هستم که از قائم ظاهر میشوند دروغ گفته
 زیرا که هیچ ندانسته و هیچ نتوانسته و جز دعوی مغیبه و بکار از تو ظاهر نشده مگر از آیا
 مهملات و کلمات مغرورات که چشم را غار میاید از نظر بر آنها و زبان را گراهاست از تلاوت
 آنها با اینکه قائم بعثت قائم اظهار در ولایت سلطنت ظاهریه و باطنیه ال محمد است
 این مطلبی شبهه حاصل نشده است همانا اگر بلاد بر کفر و ضلالت خود و انکار را بر محمد
 و آل محمد بانی هستند پس معنای قائمیت نیز در تو نباشد و ثانیاً اینکه بعد از خرداد و رضا
 شرع ما با اینکه قائم انکس است که امیر محمد باشد مقصودش آنست که هر کس که مستحق این اسم باشد
 او را قائم ندانند و در اینصورت ما از کجا بدایم که اسم را هیچ مدخلی در این امر نیست
 و بگوید که هست و اگر میگوید که اگر چه اسم من در مقام ظاهر علی محمد است و لکن در مقام باطن
 توحید که مقامی که هر انوار یکی میشوند و اسم هر یک بر دیگری روا میشود اسم محمد است
 چنانکه در حدیث است که کلنا محمد پس اختلاف اسماء بحسب ظاهر است و ظاهر بباطن

حالی که در منی با اسم شناخته میشود و مواضع خدا را در این مطلب عالم خواجگی که در این کتاب است

حقیقی است لباس و صورت و یدای و احوال که باشد شش سناس است شناسد شاعر و
 و صله بحاله مشار الیه از برای سالک چند مقام قرار داد است ^{اول} بقدر یقین و مدینه و مدینه
 عشق و جذب هم مدینه توحید چهارم حقیقه حیرت پنجم مدینه فنا ششم مدینه بقا
 مقام غیب در تفضیل مقام توحید میگوید و اذا قطع هذا السفر اى مدینه العشق و
 من هذا المقام الاکبر يدخل مدینه التوحید و حقیقه التفرید و بساط التجرد و هذا
 المقام یلقی السالك كل الاشارات و الدلالات و الحجج و العبارات و یشهد الامتیا
 بالعين الی محلی الله له به بنفسه یشاهد السفر بان المختلفات کلها ترجع الی کلمة واحدة
 و الاشارات یشهر الی نقطة واحدة کما شهد بذلك قوله العلم نقطة کثرها الجاهلون
 و هذا المقام الذکر فی الحديث بانى انا هو و هو انا الا الله هو هو و انا انا و ذلك
 المقام لو یقول نقطة الحتم انا نقطة البدء لیصدق و لو یقول بان انا غیرها الحق و لو یقول
 بانى صاحب الملك و الملکوت و ملک الملوک و سلطان الجبروت و محمد و علی و ابا
 اناسیهم و غیر ذلک لیكون صادقا من عند الله و حاکما علی الممكنات و علی کل من سوا
 ما ورد من قبل بان اولنا محمد و اخرنا محمد و او سطنا محمد و مقام اخریان کلهم من نور
 واحد و ذلک المقام یشتمل حکم التوحید و آیات التجرد و تجرد بان کلهم رفعا و اسرار
 غریب قدره الله و یدخلون الحکام رحمة الله من غیر ان یشاهد الفرق بین الاحکام و الحجب
 التفرید و التبديل فی هذا المقام شرک مرف و کفر محض لان هذا مقام محلی التوحید و یحکی
 الفریانیه و اشراق انوار حجر الارزاق المرآة الرقیعة المنطقية لا تبدل لخلق الله اما قرأت
 لن محمد لیس من تبدل اما شهد ما ترک فی خلق الرحمن من تفاوت و من کان من اهل هذه الجنة
 و رکب هذه السفينة لم یشهد التبديل فی خلق الله و لا یزى العافی ارض الله و لما لم یکن
 التبديل و التفرید خلق الله فیکف محرم علی مظاهر نفس الله الشاکر هذا البحر قد ذخر و هیچ
 الريح موجا یقذف الدررا فاخلع ثیابک و اغرق فیہ و دمع غلت السبا لیس السبح مغرأ
 و اناب

وَأَنْتَ أَنْتَ لَوْ تَكُونُ مُرَاهِلٌ بِهَذِهِ الْمَدِينَةِ هَذِهِ لِلْحَجَّةِ الْأَحَدَةِ تَرَى كُلَّ النَّبِيِّ وَالْمُرْسَلِينَ كَهَيْكَلٍ وَاحِدٍ وَنَفْسٍ وَاحِدٍ وَنُورٍ وَاحِدٍ يَحْيَى كَوْنَهُمْ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ أَرْحَامِهِمْ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ أَرْحَامِهِمْ فَاشْهَدْ ظَوَاهِرَهُمْ هَذِهِ كَلِمَتُهُمْ عَلَى هَيْكَلٍ وَاحِدٍ بَلْ تَجِدُهُمْ عَلَى لَفْظٍ وَاحِدٍ وَكَلَامٍ وَاحِدٍ وَبَيَانٍ وَاحِدٍ وَأَنْتَ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ لَوْ تَطْلُقُ أَوْ لَمْ تَطْلُقْ بِاسْمِ أَرْحَامِهِمْ أَوْ بِالْعَكْسِ لِحَقِّ كَمَا نَزَلَ حُكْمُ ذَلِكَ عَنْ مُصَدِّقِ الْأَوْثَانِ وَنَبِيِّ مَبِيعِ الرُّسُلِ قُلْ أَذْهَبُ أَوْ أَدْعُو الرَّحْمَنَ أَيْ مَا تَدْعُو لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ثُمَّ أَجِدُ ذَلِكَ الْكَلَامَ فِي هَذَا الْمَقَامِ فَاعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْظُرْ بِكَيْفُونِيَّةٍ وَلَا بِذَاتِيَّةٍ لَمْ يَنْزِلْ كَانَ مَكُونًا فِي قَدَمِ ذَاتِهِ وَخَرُوجًا فِي سِرْمَدِيَّةٍ كَيْفُونِيَّةٍ فَلَمَّا ارَادَ أَنْ يَظْهَرَ جَمَالَهُ فِي جُورِ الْأَسْمَاءِ وَابْرَازِ جَلَالِهِ فِي مَلَكُوتِ الصِّفَاتِ أَظْهَرَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ الْغَيْبِ إِلَى الشَّهَادَةِ لِيَتَبَيَّنَ اسْمُ الظَّاهِرِ مِنْ اسْمِ الْبَاطِنِ وَيُظْهَرَ اسْمُهُ الْأَوَّلُ غَيْرَ اسْمِهِ الْآخِرِ لِيَكْمَلَ الْقَوْلُ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَجَبَلَ مَظَاهِرَ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ فِي مَظَاهِرِ نَفْسِهِ أَذْهَبَ ثَبَتَ بِأَنَّ كُلَّ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ تَرْجِعُ إِلَى هَذِهِ الْأَنْوَارِ الْمُقَدَّسَةِ الْمُتَعَالِيَةِ وَتَجِدُ كُلَّ الْأَسْمَاءِ فِي الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا وَكُلَّ الصِّفَاتِ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ لَوْ تَدْعُوهُمْ بِكُلِّ الْأَسْمَاءِ لِحَقِّ تَمَثُّلِ وجودِهِمْ أَذْهَبَ قَاعُ عَرَفٍ مَا هُوَ الْمَقْصُودُ فِي هَذِهِ الْأَسْمَاءِ ثُمَّ أَكْمَلَهَا فِي سِرَادِقِ قَلْبِكَ لَتَرَى فِي حُكْمِ مَا سَأَلْتَ بِصُلِّ إِلَيْهِ عَلَى قَدَرِ مَا قَدَّرَ اللَّهُ لَكَ لِحَقِّ تَكُونِ مِنَ الْأَرْشَادِ بِمَا أَرَادَ اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ وَكُلًّا سَمِعْتَ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ حَقَّ الْبَرِّيَّةِ وَأَنَا كُلُّ بَرٍّ أَسْمُوهُ وَكَذَلِكَ أَمَّةُ الدِّينِ بِأَنَّهُ كَانَ فِي مَدِينَةِ جَابَلِقَا وَصَفُوا هَذِهِ الْمَدِينَةَ بِأَنَّهَا غَرْبِيَّةٌ وَعِلَاقُهَا غَرْبِيَّةٌ أَنْ قَالَ ثُمَّ اعْلَمْ بِأَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ رُوحٌ وَنَفْسٌ وَاسْمٌ وَرِسْمٌ وَاحِدٌ وَأَنْتَ بِهَذَا الْعَيْنِ تَرَى كُلَّ الظُّهُورَاتِ أَسْمَهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَبَابَهُمْ حَسَنٌ وَظُهُرُهَا مِنْ جَابَلِقَا قَدَرَةُ اللَّهِ وَيُظْهَرُ مِنَ اللَّهِ جَابَلِقَا رَحْمَةُ اللَّهِ وَجَابَلِقَا لَمْ يَكُنِ الْآخِرَاتُ الْبَقَاءُ فِي حُجْرَةِ الْعَمَاءِ وَمَذَائِ الْغَيْبِ فِي لَاهُوتِ الْعِلَاقِ وَنَشْهَدُ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ كَانَ فِي جَابَلِقَا وَظُهُرُهَا مِنْ يَنْظُرُ اللَّهُ بِكَوْنِهَا فِيهَا إِلَّا أَنْ يَظْهَرَ اللَّهُ عَلَى مَقَامِ سُلْطَانَةٍ وَأَنَا بِذَلِكَ مَقْرُونٌ فِي أَسْرَارِ هَذِهِ الْأَلْوَانِ لَوْ تَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ أَمْ وَمَقْصُودُ أَرَامِكُمَا أَنْتَ تَكُونُ اسْمُكَ الْإِطْلَاقُ اسْمُ مُحَمَّدٍ بِرِجَالِهِ صَاحِبِ صِيحَةِ نَظَرِ مَقَامِ تَوْحِيدِ مَبِيعِ نَفْسِهِ كَمَا خَلَقَ مَكْلُوفَ بَطْنِهِ الْفَاطِمَةَ مَكَرَانَكُمْ أَرْضَ صَاحِبِ شَرْعِ مَبِينٍ وَمُؤْتَمِنِينَ دِينَ تَأْوِيلِيَّةٍ ثَابِتٍ شَوْدِ كَخَلَاةٍ ظَاهِرٍ مَقْصُودٍ

و ان تاویل که ذکر شد بر تقدیر استقامت او در این مقام ثابت نیست و وجه مذکور و اما
 که از مقامات عالی سبب مثال این تاویل پیش خودی چگونه ثابت شود و چون ما عمل نظام
 کنیم خدا را بر ما چه مواخذه خواهد بود سلیمان که این تاویل نیز در این مقام ثابت است و لکن میگو
 که هر کس را نرسد که خود را مورد این تاویل کند کار پاک را از آتیا سر از خود میگرداند و الا
 دعوی امامت مذکور به بسیار مردم مساوی خواهند بود و هر چه و هر چه در امر عالم خواهد شد
 بلکه تصدیق نباید کرد مگر از آن کسی که بایر همان و حجت باشد و این مرد شبهه حجت ندارد
 خرابیات کلمات خود و اینها همه چنانچه دانسته مهملات و فرخانات است و شایسته
 حجت نیست بلی و یو همان دعواست و لکن در اقامه دلیل و حجت رسالت با اینها و مسائل
 گوید که لا که نئی طو و سر خواجیه و العالی فصل دیم بدانکه از برای ظهور حضرت صاحب
 الامر اگر چه زمان موقت نشده و وقتی معین نگشته است بلکه در بعضی اخبار چنانکه دانسته
 تکذیب و قاتلین شده است و لکن از جمله از اخبار مستقامت شود که ظهور آنحضرت را از
 علامت چند گزینا شده و ان علامات نسود آنحضرت ظاهر شود اگر چه بعضی از علامات
 معارض ظهور باشد و این علامت بسیار است حتی آنکه از بچاه متجاوز است و لکن ما اکتفا میکنیم
 بذكر بعضی از این علامات زیرا که مؤمن با آنچه ما ذکر میکنیم اکتفا میکند و با آنچه مقصود ما مظهر
 میشود پس میگوئیم که از جمله علامات ظهور و فور السور آنحضرت بیرون آمدن خورشید است
 از طرف مغرب رخا لیکه شیا و تارید باشد و از روایتی که سید المحققین شیخ علی بن عبد العالی دیده
 رساند لیکه در خصوص علامات آخر الزمان معمول شده است نقل کرده است مستقامت شود که
 این مطلب در زمان ظهور آنحضرت خواهد بود و این روایت از امیر المؤمنین مرویست و طولانی
 و مضمون بعضی فقراتش است که آنحضرت در مدینه منوره با الارشد و بعد از حد و بیاض اخل و در
 اینها الناس سیطره و آخر الزمان و قانع لیشیت فیها السبا غیر ظاهر خواهد شد در آخر الزمان
 حادثه همانیکه از شدت سحر آنها جوانان پر میشوند پس جابر عرض کرد که مرا از اوقات خبر ده



حضرت شروع فرمودند رسان کردن آنها تا اینکه فرمودند ثم يظهر الامام الهمام الامد
 الضمائم القائم بالحق من آل محمد الهدهد يعني بعد از خروج دجال تحت خدای متعال ظاهر شود
 و با آن تفصيل ميدهند تا اینکه غير ما يند ثم يطلع الشمس من المغرب و اظلمت قلوبهم و نزل بها
 خلق عظيم و بقي ثلث ايام ثم يخرج منها من القبلة فيطر عليهم برد ابيض النعام فتهلك الارض و من
 ثم يعود الشمس الى المشرق حتى لا يوجد لها الا بقول لا اله الا الله محمد رسول الله يعني بعد از ظهور
 دابة الارض طالع ميسو خورشيد از غرب بر آيد و تا زمانى كه پس خورشيد از غرب بر آيد و تا آن
 ان هلاك ميسو ماست و از امر جن است و بعد از آن از اجابت قله ظاهر شود و بر مردم نكر كيا
 مانند غم شمرع پس جميع مردم كراه هلاك ميسو و بعد خورشيد مشرق بر ميگردد و مانند بر
 و در بين الامون كامل و از جمله علامات خروج همان سقياسه كه در با هر ج طرف مكر
 خروج ميكند بالشكر يسا و شه و ساسا از او ظاهر ميسو و شاي او ندا ميد كه هر انكس كه
 يكي از شيخان على بن ابي طالب با و در هر درهم با و ميدهم و تفصيلات حلاله در كفتله
 مذکور است و اين علامت لا محاله بايد پس از ظهور انحضرت باشد چنانكه فرمودند الا فساد
 قبل خروج السقياء والصيحة فهو مفر كذا يعني هر كس كه دعوت بدار فرزند پس از ظهور سقياء و
 انما اين واقعا بر من بسته و در روغ گفته است و از جمله علامات حتمه خروج دجال است و امش
 صابدين صيد است و احوال شه انگزي و سيار است و در كتب مفصله مذکور است و ظهور انحضرت
 از اين علامت كز بر نباشد و در روايت طويله مشار اليها مذکور است كه فيظهر الدجال من بلاد
 اصفهان طوله عشرون ذراعا في راسه عيان مشقوقان بالطول و تحت جوار ملي جنبه سطران
 مكويان يحد هما كل مؤمن و يطيع و يعمل بهما كل كافر الشقي من اتبعه و السعيد من فارقه و عسكه
 ثلثمائة من اليهود و يتبعه جمع كثير من الاسقياء فيسير الى فارس و يقبل منهم الاطفال والنساء
 ثم يسير دمشق و يقول للناس ان اربكم الاعلى و بقي في الارض سبعة اشهر يعني بعد از خروج سقياء
 دجال بدسكال از شهر اصفهان بيرون ميآيد در طول بيست ذراع و خشمها او در نبرد

و از طول حق شده است بر حری سواثر است و در پیش او و وسط نوشته شده است ^{نور} ^{نور}
 متابعت و میکند و هر سعید از او مفارقت نماید و سبب نفر از بهر همراه او خواهند بود
 و جمع بسیاری را شقیان بر او خواهند نمود پس بفارس خواهد آمد و اطفال و زنان
 ایشان را خواهد کشت و از آنها بد مشق خواهد گرفت و دعوی خدائی خواهد کرد و مدعی
 زندگانی او هشت ماه پیش بخود بود و از برای خروج این ملعون بر علامت است مثل
 قحطی و غلا و امثال آن از اموریکه ذکرش موجب طول میشود و در کتاب کمال الدین
 از امیرالمومنین روایت شده که فرمودند که علامت خروج دجال آنست که نماز را فراموش کند
 و در اماکنها خجالت نمایند و از کفن دروغ و خوردن ربا و کفر بشوئه احتراز نکند
 و دین بد نیافر و شند و ارحام را قطع کند و هواهای نفس را متابعت نمایند و شأن ^{مید}
 و معرفت کم شود و ظلم را فرزدانند و امیران فاجر و وزیران ظالم شوند و از جمله علامات
 ظهور آنحضرت ندا منادی است از آسمان بحقیقت آنحضرت بطریقیکه همه مردم میشوند و در
 کتاب کمال از صادق آل محمد روایت شده که فرمودند منادی منادی من السماء ان فلان
 بن فلان هو الامام باسمه و نیادی ابلیس الارض کما نادی بر رسول الله ليلة العقبة و در
 حدیثی دیگر میفرماید که منادی منادی باسم القائم قلنا خاص او عام قال عام یسمع کل قوم ^{نفسا}
 قلت من يخالف القائم وقد نودی باسمه قال لا یذعنهم ابلیس حتی ینادی فی آخر الليل فمضت
 و در حدیث دیگر میفرماید منادی منادی من السماء اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته
 ثم ینادی ابلیس فی آخر النهار الا ان الحق فی السقیاء و شیعته فیرتاب عند ذلک المبطلون یخرون
 اول روز منادی از آسمان ندا میدهد که حق با علی بن ابی طالب است که سنانیکه بر و مذهب او میکند
 و ابلیس در آخر روز ندا میدهد که حق با سقیاء و منافقان اوست پس اهل باطل که قسید
 نیستند بسک می افتند و از جمله علامات ظهور موفور السور و ان معدن نور کشته شدن
 پیر است از آل محمد در میان رکن و مقام که محمد بن حسن موسوم است و بعد از پانزده روز

از کشته شدن او قائم ظهور نماید و در کتاب کمال از حضرت امام جعفر صادق روایت شده
 که فرمودند خروج القائم بقیام القائم الیماه السعیا والمناذی فی السما وخص البدر
 وقت انقضای رکبه و مراد از نسیر همان شخص است از بعضی اخبار مستفاد میشود که غیر از
 آن است و او با هفتاد نفر از عتبات کوفه کشته خواهد شد و با جمله شهرت است
 این علامات مذکوره را که علامات دیگر که در کتب معتضله مذکور است هنوز واقع نشده
 و اثر از آنها اهریست پس لطایفه باینه میگویند که پس شما از کجا دانستید که قائم
 موعود بمقام ظهور و شهود آمد و حال آنکه مقتضا جعل این امور را علامت ظهور
 است که تا این امور واقع نشود ظهور نشود چنانکه امیر مؤمنان در یکی از خطب خود میفرماید
 الا ان خروجی علامات عشره مخریق الرایات فی ارضه الکوفه و تعطیل المساجد و انقطاع الحما
 و خیف و قذف خراسان و طلوع الکواکب الذنبه و افراز النجوم و هرج و مرج و قتل
 و نهی تلك علامات عشره و من العلامة الی العلامة عجبت فانمت الی علامات قام قائما
 غیر از برای ظهور و من در علامات شد و آن سوزانیدن علمهاست بر کوههای کوفه و تعطیل
 از نماز مصطفیان و موقوفه شدن حج است بجهت نافرمانی راهها و بر زمین فرو رفتن بعضی از
 بلاد خراسان و مشرق شدن اهل آن و ظاهر شدن ستارهها دنباله دار و مقارنه ستارهها
 و هرج و مرج و کسار و غارت بسیار است در دنیا و از هر علامت تا علامت دیگر امور عجبه
 واقع شود و چون این علامات تمام شود بغیر مجموع واقع شود قائم مآ که از اولاد است
 و مروج دین ماست ظاهر خواهد شد و از این کلام مستفاد میشود که وقوع بعضی از علامتا
 کفایت نمیکند و الا بغیر از علامات مذکوره در کتب معتضله واقع شده است قطعا و بغیر از
 و لکن در شهرت جمیع علامات هنوز واقع نشده است یا که دیده است که خود رسید از مفرط طالع
 باشد در حالت که سیاه و تاریک باشد و این مطلبی نیست که خلق ملتفت نباشند با طول کشیدن
 زمانش و یا که شهادت میدهند بر خروج سقیا و جمال و یا که شنیده است صحیح است و ندانند

جبرئیل را و حال آنکه این امور از غایت عجایب است همه مردم باید به پسند و بداند و
و ممکن نیست که واقع شده باشد و اگر مردم ملایمان شده باشند و حکم به شیوه که بنا
این امور مخصوص جماعت باشد و حال آنکه امام جعفر صادق فرمودند عام بمع کل
قوم بلسانهم یعنی آن مفادی که ندانند میگویند خود را همه مردم میسرسانند هر کس را
او حاجت بر همه خلق تمام شود و نباشد کسی که بگوید من از خدا را نشنیدم و مقصودش
تفهیدم اگر میگویند که دلیل بر اشراف و وقوع این علامات نیست براه اخبار بلکه در این
بر این اشراف دارد ضعیف السند نیست بلکه اخبار معتبره نزد کالات بر اشراف بعضی از اعلام
دارد اگر میگویند که ما اشراف و وقوع این علامات را مسلم داریم نه بطور ابرها بلکه تاویلها
یعنی مراد ظاهر اینها نیست بلکه تاویلهاست مقصود است بر آنکه عقل هر کس قبول نمیکند که
اوضاع فلکی تغییر کند پس خورشید از مغرب طالع شود و هر کس قبول نمیکند که خرد جال بان
جسامت که مسامت میان دو گوش او مسامت یکپارچه باشد و میان هر کدام که بر میآید
ثلث فرسخ باشد در این کویچه ها شکر الا ان متعارف است عبور نماید و هر کس قبول نمیکند که هشت
سال گناه نرود و مردم زنده باشند و نمکذا بعضی دیگر از علامات و حال که عقل امثال
این طوهر را قبول نمیکند باید که تاویلها را مراد باشد و تاویلها همه ظاهر شده
مثلا مراد از طلوع شمس از مغرب ظهور نور امامت است از حقیقت قائم و مراد از دجال انکس
که منکر حق باشد و مراد مردم شیعی مرید او باشند و او را در ضلالت متابعت کنند و مرا
از نرو شدن گناه خالی شدن دلهاست ایمان و هکذا سایر علامات هر یک باشد
اینها تا ویلی دارد و همه ظاهر شده است لکن منکرین که از نور معرفت بهره نداشته اند
این مطلب تفهیم را غرض میکند و اگر بهر میباشند میدانند که همه علامات ظاهر
شده است قائم نیز ظهور کرده است بلکه قیامت باشد و مراط و میزان نصبت شده و جنان
خلق تمام گشته اهل ایمان به بهشت و اهل کفر بدوزخ رفته اند چنانکه سحران بسا

مجهت ظهور و بغير بعد علاماتی قرار دادند و هیچیک در زمان ظهور از سیم ظاهر نکشت
مثلاً علیه از برای ظهور محمد گفته بود که شمر و قمر نور بخشید و ساهما قضا شوند و امینان
مضطرب شوند در بحال خلالت بر ایشان در میان ظاهر شود و به بینند مردم او را که بر اثر سوار
و ملائکه با او همراه هستند و حال آنکه هیچیک ظاهر نشد پس مراد تاسریک مشق قمر و سقوط انجم
ضلالان علما و دفع شدن احکام شریعت سابقه است زیرا که در هر ظهوری بعد از ظهور و احکام و احوال
و نواهی که در ظهور قبل بود است و اهل انصر و رطل انصر و قمر و غایب و او را در نواهی مهتد
تاسریک مایشو یعنی حکم در اثرش تمام مایشو و مراد از آنکه استقامت مضطر مایشو بر هم خوردن
و در شریعت سابقه است و بعضی از این طایفه در بیان حدیث الصوفیاء و الصلوة نور میگوید مقرر شده که
خبر نباشد و بشمر و قمر نامید شد اند هیچکس شهادت ندهد و نیز مقرر گشته که صوم و صلوة باشد
فلا سلام سما و الصوم ناس ات چنانکه میگوید افکلاً جائزاً رسول بما لا یلهو انفسکم استکرم
مثلاً از قبل بغير احکام و تبدل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادی به نجام تغییر مایشو و این است
غامیکه سموات علم و عرفان کل منه فی الارض را با و میسکانند چنانکه میفرماید یوم یسوق السما
بالغمام همچنانکه غمام ایضاً ناس را منع مینماید از مشاهده شمس حقیقه و این معلوم است که تغیر
و تبدلات که در ظهور واقع مایشو همان غامیست که حایل مایشو بر عرفان عباد را از معرفت
الشمس الهی که از مشرق هویت اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید ابا و اجداد با هشد
و باداد طریقه که در اشرفیت مقرر شده تربیت یافته اند بکریته که شخصی که در میان ایشان
و با ایشان میآورد بوده این جد و دات شرعیه که قرنهای متواتر بان تربیت یافته اند و مخالفت
انرا کافر و فاسق دانسته اند همه را از میان بردا و البته این امور حجاب و غمام است از برای
انها شکه از سلسل انقطاع نمیشد اه و انصفاً میگوید که مقتدر از ملائکه نفوس هستند که
بقوه و خاصفات بشریه را بنابر محبت الهی سوختند و بصفات غایبه گردین متصف گشتند اه
و در رساله مشارالیهما مذکور است که اذن فانصف ثم فکرت تلك العبارات المتعاليات ثم

در بیان این که در ظهور و بغير بعد علاماتی قرار دادند و هیچیک در زمان ظهور از سیم ظاهر نکشت
مثلاً علیه از برای ظهور محمد گفته بود که شمر و قمر نور بخشید و ساهما قضا شوند و امینان
مضطرب شوند در بحال خلالت بر ایشان در میان ظاهر شود و به بینند مردم او را که بر اثر سوار
و ملائکه با او همراه هستند و حال آنکه هیچیک ظاهر نشد پس مراد تاسریک مشق قمر و سقوط انجم
ضلالان علما و دفع شدن احکام شریعت سابقه است زیرا که در هر ظهوری بعد از ظهور و احکام و احوال
و نواهی که در ظهور قبل بود است و اهل انصر و رطل انصر و قمر و غایب و او را در نواهی مهتد
تاسریک مایشو یعنی حکم در اثرش تمام مایشو و مراد از آنکه استقامت مضطر مایشو بر هم خوردن
و در شریعت سابقه است و بعضی از این طایفه در بیان حدیث الصوفیاء و الصلوة نور میگوید مقرر شده که
خبر نباشد و بشمر و قمر نامید شد اند هیچکس شهادت ندهد و نیز مقرر گشته که صوم و صلوة باشد
فلا سلام سما و الصوم ناس ات چنانکه میگوید افکلاً جائزاً رسول بما لا یلهو انفسکم استکرم
مثلاً از قبل بغير احکام و تبدل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادی به نجام تغییر مایشو و این است
غامیکه سموات علم و عرفان کل منه فی الارض را با و میسکانند چنانکه میفرماید یوم یسوق السما
بالغمام همچنانکه غمام ایضاً ناس را منع مینماید از مشاهده شمس حقیقه و این معلوم است که تغیر
و تبدلات که در ظهور واقع مایشو همان غامیست که حایل مایشو بر عرفان عباد را از معرفت
الشمس الهی که از مشرق هویت اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید ابا و اجداد با هشد
و باداد طریقه که در اشرفیت مقرر شده تربیت یافته اند بکریته که شخصی که در میان ایشان
و با ایشان میآورد بوده این جد و دات شرعیه که قرنهای متواتر بان تربیت یافته اند و مخالفت
انرا کافر و فاسق دانسته اند همه را از میان بردا و البته این امور حجاب و غمام است از برای
انها شکه از سلسل انقطاع نمیشد اه و انصفاً میگوید که مقتدر از ملائکه نفوس هستند که
بقوه و خاصفات بشریه را بنابر محبت الهی سوختند و بصفات غایبه گردین متصف گشتند اه
و در رساله مشارالیهما مذکور است که اذن فانصف ثم فکرت تلك العبارات المتعاليات ثم

من انصف

عن الذين يدعون العلم بربوبية من عند الله ولا يخبرونه من لدنه وغفلوا عن تلك الامام التي
 اشرفت من السجدة العظمى من احسن الاكويته وتطهر كل يوم حقه وكل ذي مقدار مقداره ومنا
 ما يقولون في هذه الاشارات التي في تلك العقول غرارها وحارث النفوس المقدسة عن عرفان
 ما سر فيها من حكم الله الباطن ان يقولون هذه الكلمات من عند الله ولم يكن لها من تاويل يكون
 على ظاهر القول في ظاهر الظاهر فكيف يعترض على هؤلاء الكفرة من اهل الكتاب لا يفهم ما شهد في
 كتابهم ما ذكرناه لك وفسروا لهم علمائهم على ظاهر القول لزاما اقرؤا بالله في مظاهر التوحيد
 ومطالع التفريد ما امنوهم وما اطاعوهم لانهم ما شهدوا بان تظم الشمس وتساقط
 الكواكب من السماء ووجه الارض وشمل الملا تكة على ظاهر الهيكل في الارض ولذا اقرضوا
 على النبيين والمرسلين بل لما وجدوهم مخالفا لدينهم وشرائعهم وردوا عليهم ما استيجان اذ كرك
 من الكذب والجنون والكفر والضلال فارجع البصر القران ليجد كل ذلك وتكون فيه من
 العارفين ومن يومئذ الى ح ينظرون هذه الفسحة لظهورات ما عرفوا من علمائهم وايقنوا من
 فقهائهم ويقولون في يظهر هذه العلامات انا لا امنون ولو كان الامر كذلك كيف انهم يد
 حجتهم وتطلون برهانهم ويحتجون بحجة امر دينهم وما عرفوا من كنههم وسمعو من صناديد
 وان يقولون هذه الاسفار التي تكون بين يد هذه الفسحة وليستونها بالاجل وليستونها
 ما نزلت من عند الله يلزم تعطيل الفيض من مبدأ الفيض ولم يكن الخيرة من عند الله بالغة على عباده
 ولا العناية مشرقة ولا الرحمة واسعة لانه لما رفع عينه الى السماء ورفع كتابه بما شئ من محج الله بهم
 يوم القيمة ويعذبهم كما هو المكتوب في عمدة الدين والنصوص من العلماء الراشدين اه وحاصل ان عا
 انستكه اكرحل عذرا ما استكه از برای ظهور قائم مقرر شده است اكر بر ظاهر شود پس محج باشد بر علم
 كه حل علامات ظهور محج را بر ظاهر كردند واز ايمان با دختب شدند و چون از علامات
 تاويلاتش مراد توان علامات ترايد جنين باشد ميگويم اولاه شهيد در اين نسبت كره الفاظ
 اولاد بالذات محجوا ميشوند بر حقايق وظواهر اينها و اين مطلب در ميان اهل لسان مسلم آ

بلکه در جمع محاورات این طریقه جاری و مستمر بوده است الی الان بخدا که اگر خدای تعالی این محاورات
 جاری او کند بدین اینکه قرینه بر این معنی اقامه کرده باشد اهل لسان بلکه هر کس که نشو و نما و اینها
 نمایند و همچنین در مقام تکلیفات باین معنی که اگر مکلف ما را تکلیف فرماید یا مؤرخند و لباس العا
 چند که از برای اینها حقان و طواهر باشد لازم است اما که این الفاظ را بر همین طواهر حل کنم و تکلیف
 همین طواهر بدانیم که اگر عمل عجز از آن خلاف ظاهر کنیم عمل بتکلیف خود نمیکردیم و امثال او امر را ننمودیم
 مگر آنکه قرینه اقامه کند که مراد من از این الفاظ این طواهر نیست بلکه مجازاً و تاویل آنها مقصود است و این
 مطالب مشق علیه از مشایخ محققین و علما و انکار میکنند این را مگر کسیکه هیچ رشته از علم و محاورات ندانند
 باشد و حال میگویم از برای آنکه کسیکه احب است بر عباد ما امور را تاویل میکند و حل بر معنی مجازی می نماید
 آیا قرینه اقامه شده است که مراد از این الفاظ تاویل است یا نه اگر میگویند که نیست میگویند پس چگونه میگویند
 این است و حال آنکه حل بر طواهر باید بشود و اگر میگویند که قرینه بر این حل هست و از استبعاد حق است که ذکر
 و لازم نکرد است که قرینه لفظ باشد میگویند که این استبعاد در هر علامت نیست بلکه در همه آنها
 استبعاد نیست بعد از ملاحظه قدرت خداوند و ملاحظه آنچه مستغنیست و از اخبار که در این زمان او
 عالم تغیر میکند پس چه ضرر دارد که خورشید از مغرب طالع شود و خرد جال از کوهها عبور کند و آ
 و ستیکه خداوند در این اقرار دهد و هفت سال بکاه نرود و هیچکس غیر دایا این طلبها از حقان و در
 و امثال اینها که قطعاً ظاهر شده و زمان معصومین بعد تر خواهد بود مگر آنکه انکار آنها نیز نیکو
 اینکه مطالب قطعی و ثابت است و تو نیز اینها را در اول قبول داشته باشی نظر تو مقصور بر امور فانی و موقوت
 متعارفه است خلاف آنرا بعد میثاری و قدرت خدا را انکار میکنی فرار همین است که اهل عجز غالباً منکر
 امور براه که از اهل قدرت ظاهر میشود مثلاً اگر امثال تو خلقت زمین و آسمان و غایت آنرا ندیده بودند
 و از آنها بجز اسم شنیده بودند بآلش میگویم که خداوند در حق خلق فرموده بفلان وصف آیماد است و
 وصف هرگز باور عنکر دید و اگر چاره نمیداشتند آنها را عمل همین تاویلات مذکور تاویل میکردند و
 استبعاد می نمودند و بالجمله تاویل طواهر به مشد قطعی معنی ندارد و مجرد استبعاد مذکور بشود تاویل

و اگر ما تاویل نکیم خدا را بر مآچه مؤاخذه خواهد بود اگر چه نماید که مراد م از این الفاظ تاویلات
 آنها بود چرا شایه نظر بظاهر کردید و انکار حجت نمودید و او اھم گفت که پس ما را از اعلام باین تاویل
 نفرمود و از اراده آنها ما را خبر نکرد پس را بنصورت خدا را بر مآچه سخن خواهد بود و انصافاً
 چون راه تاویل بلاد دلیل باز شود و خواهد شد که مادر هر زمان تکلیف تاویل کنیم مثلاً بگو
 که مراد از نماز فلان و از روزه فلان چیست و هکذا و خود را از کشیدن این بارهای کثرت استود
 چنانکه جمیع از ملاحظه صوفیه کرده اند علاوه بر این که این تاویلات که در باره این علامات
 منحصر زمان بروز باب نیست بلکه در هر زمان از امنه متواند که شخصی برخیزد و ادعا کند و جمیع
 علامات را در حق خود تاویل کند پس چه خواهد بود در انحال ضابطه شناختن حق از باطل اگر چه بگویند
 که ما بکلمات آیات آوردیم که دیگران از آوردن مثل آنها عاجزند و بهین محقق او ثابت شد
 میگویند که کذب این مطلب است بر توان پیش محقق کردیم و اگر انصاف داشته باشیم اقرار میکنیم باینکه این
 مطلب کلام پیچیده است که امثال اسکلات و مملات معجزه باشد و باینها حق از باطل جدا شود
 یا خدا عاجز بود که آیات صحیح مضبوطه بر زبان او جاری کند و اگر بگویند علامتیکه مثلاً
 برای ظهور محمد^۳ قرار داده است و یلا آنها ظاهر شدند بطواهر و حال آنکه هیچ قرینه بر این تاویل
 اقامه نفرموده بود پس قیاس میگویم حال این ظهور را بظهور محمد^۳ و میگوئیم که در این ظهور علامت
 مفرد و تباریلا آنها ظاهر شد و اگر این مطلب را بر این ظهور قبول نشود در ظهور محمد^۳ نیز باطل خواهد
 و دعوی او ثابت نخواهد بود و احتجاج بر اجماع سابقه ممکن نخواهد شد پس هر چه در ان ظهور گفته شود
 باید در این ظهور گفته شود میگویند که اولاً آنکه شاید قرینه بر اراده این تاویل از بر اظهور محمد^۳
 بوده است بلکه قطعاً قرینه بود است الا خداوند را بر اجماع سابقه نیز بجهت در ایمان بیاوردن محمد^۳
 نخواهد بود پس ما الان کار بانرمانها نداریم بلکه تکلیف برای ما ثابت شده است حال ما خلوات
 باید بدلیل قطعی با ما محاربه کند و از امثال این قیاس قطعاً قطع کنیم و کفر حاصل نمیشود اگر
 این قیاسات عدله ایشان است در اثبات مدعیان و ثانیاً اینکه به شبهه در کتب سابقه و علامات

از برای ظهور محمد تعریف تبدیل شده است چنانکه بعضی از اخبار دلالتهای بر او دارد و از تواریخ
 نیز مستقفا میشود و در خصوص ^{علامه} آنکه از برای قائم مقرر شده است در شریعت ^{مات} خریفه در آنها علو
 پس وقوع شرط است ^{مثلاً} آنکه علامه آنکه در کتب سابقه ذکر شده است از قبیل اضطراب اسمان
 مکرر شدن ماه و خورشید بان و امثال این امور که میفرماید وضع عالم است شاید بر اظهر ^{باشد} قائم
 همانا در همه کتب از ظهور آنحضرت نیز خبر داده شده است و از این جهت است که اهل ملل در این مطلب
 و لعل که مراد از پسر اسان که در انجیل مسطور است همان حضرت باشد و علامه مات ظهور محمد امور
 دیگر بوده که لا محاله واقع شده است و راجعاً اینکه ثبوت نبوت محمد منحصراً بر ظهور این ^{علامه}
 نبوت ^{است} شهدان حضرت را معجزهای بسیار بود که از انجیل قرآن است که کل معرفت شدند باینکه مانند
 و سوره از آن شواهد آورد و این معجزه ^{نبوت} باقی است و تا قیامت خواهد بود پس تمام حجت ^{این} خواسته
 معجزها شد است این مرد مدعی معجزه ندارد و خواهی آنکه سلیمان که همه این ^{علامه} با و بنا و بنا
 ظاهر شد و لکن میگوئیم که از کجا آن شخص معهود قائم باشد شاید بعد از این ظاهر شود و این
 ظاهر شود و این شخص از آن شصت نفر باشد که باید قبل از ظهور قائم دعوت نبوت کند یا از آن
 دوازده نفر که باید دعوت نمایند نمایند پس اگر بگوئیم که این شخص ادعای مقام کرد و معجزه که بنا
 او باشد او را گوئیم ^{راست} ادعا کرد و لکن معجزه نیاورد بلکه مکرراً و مکرراً چند بر هم ^{آید}
 که قلم از تحریر آنها میگذرد این معجزه من ایاد را بی صورت ما مکلفیم که بچنین کسی که هیچ دلیل
 ندارد ایمان بیاوریم و دست از کتب سابقه نایست برداریم و یا هرگز نشیند که خدا
 واجب کند اطاعت کسی را که هیچ برهان از جانب او نیاورد باشد و اگر اطاعت چنین کسی لازم شود
 هر چه و مرج در عالم پست شود و در شبه نظام عالم از هر کس ^{کرد} حیرت شد و مردم آنها و شریکها
 زیاد کرد پس معجزه از آن جهت عالم ضایع شود فصل سیم بنا آنکه علماء رضوان الله علیهم
 حضرات بسیاری از برا خود قائم و از برای ایام ظهورش ذکر کرده اند که چون شخص با بصیرت
 در آنها تأمل نماید و در اخبار یک دلالتهای بر این امور دارد بنظر انصاف نظر کند از برای او

علم فطری حاصل میشود که در امثال این از منتهی انحضرت بخود ظهور فرموده اند چنانکه عیسی که
 دعوی ظهور کرد و حال آنکه در اوایل ظهور انحضرت میسر شده نفران صحابه کبار همراه او ^{شدند}
 بود که در باب با اسم او و اسم پدرش و اسم بلدش در روایتی که صاحب غایه المرام ایراد نموده است
 مذکور است را و ابو بصیر و روئے عن الصادق ال عجل است ذکرش در اینجا موجب طول است و اینها
 همه در باب ثبوت سر مکه بمنزله انحضرت جمع میشوند و بطریق الارض نرسد و حاضر عیسی نیز پس ما اینها را
 که دعوی ظهور میکنند میگوئیم که آیا این میسر شده نفر در هنگام ظهور بآب ریزان بودند اگر میگو
 که با او بودند میگوئیم هیچکس تا امروز ندیده است که جوهر بن طرخان و شاه بن برزج و غیر اینها
 و سید بن علی که از اهل سند میباشند و باید همراه قائم بنایند همراه این مرد مدعیانند و با شهادت
 صهیون عباس و جعفر بن حلال و ضراب بن سعد و حمید بن قدوس و مالک بن عقیل و بکر بن خرو
 حنان و جابر بن سفیان که باید از اهل روم با انحضرت باشند و هکذا صحبت از این اشخاص ^{موسو}
 باین اسماء را که در روایت مذکوره مذکور است در این زمان کسی ندیده و نشناخته و دعوی
 و شناختن ایشان نکرده و ظاهر است که چون ثابت و مکرر رفت چندان کسی همراه او نبود و مردان او
 هیچکدام ^{مست} با شما مذکور نبودند و اگر میگویند که مراد خصیصه این اشخاص بود میگوئیم اولاً که پس
 حضرت صادق العیاذ بالله بهیچکوی و لغوی نبود است بر آنکه او را چه ضرورت افتاده بود
 که این همه اسمها را با تفصیل مذکور ذکر نماید و ثانیاً اگر مقصود اسم نیست بحال اشخاص باید با
 که از بلاد مذکوره با آن حضرت باشند و ما هنوز نشنیده ایم که از جنس و قلم و سرانند و
 و ایدار و امثال این بلاد مذکوره معهود بلکه اثری از آن بدست و اگر میگویند که این مطلب
 تاویل دارد و تازیانش با باب بوده است جواب تو خواجه و بی حاشا نیست بر آنکه بطلان این
 ما در پیش رو شنیدیم و اینها چگونه تواند کسی دعوی ظهور نماید بحال آنکه باید از بر سران
 حضرت شنیده اند و شد از او ظاهر شود که همه خلاف آن بشنوند که بر آن فصیح میگوید این
 مهدی ال محمد است که زمین را بر از عدل نماید چنانچه بر از ظلم و جور شد با ثباتی که هست که مگر

ان باشد که دیده است بر برادر بالاسر میرزا علی محمد مذکور از همپس نشینیم که چنین خبر بد
 پس این شخص چگونه تواند دعوی قائم کند اگر میگویند که مراد از ابرنه ابر طاهر است بلکه ابر مرتضی
 و غایت خداوند با غیر ذلک است میگویم که این تاویل است و دلیلی بران نیست که دانسته و ایضا چگونگی
 تواند که دعوی ظهور کند و حال آنکه از جمله خصایص قائم است که زمین در زیر پا او و اصحابش
 بچیده میشود بطریقیکه مشاهده را در اندک زمانی میکند و در مدت قلیله همه عالم را میگرداند و حال
 آنکه بقیاس شمس و انوار الهیه قیاس این مقام بوده پس دعوی قائمیت را شاید و ایضا چگونه توان دعوی ظهور
 کرد و حال آنکه از خصایص انحراف است که برابری سوار میشود و بهشت آسمان عروج میکند و هفت زمین را
 مینماید و هر یک که بان ابر کند اطاعت میکند و بهر جا که بخواهد او را به برد برد ایا ان شخص مشار الیه را
 که چنین مشاهده کرده است و ایضا چگونه دعوی ظهور ممکن شود و حال آنکه از خصایص نفس است که
 چون بر لوح ابدش سایه ندارد و این شخص بالقطع چنین نبود و ایضا که تواند که دعوی ظهور کند
 و حال آنکه جمیع موارد پیغمبران اوصیا و اولیا از حضرت خاتم در نزد انحضرت خواهد نمودند
 عصا و نعلین و پیراهن و تاج و شمشیر و امثال اینها و ظاهر است که با این شخص هیچکدام از این موارد نبود و تاویل
 دلیل ندارد و ایضا شواهد که دعوی ظهور کند زیرا که از خصایص عمر است که جمیع امراض و افات
 و غاها و ضعفها برکت و جو انحضرت بر طرف میشود و با اینها رخت میپارد و انواع گیاهها و میوهها از
 میرود و در عمر این شخص چنین شده است قطعاً و هیچ فرقی با سایر عمرها نکرده است و تغیر در اوصاف
 سابقه نشد است تاویل یا اینکه مراد با امراض شکوک و وهوم است بکیاها و کلها تازه شواهد
 متعارف و حقایق است دلیلی بران اصلاً و در رساله از اینطایفه مذکور است که مقصود از امراض
 آیه و الارض جمیعاً مقتضیه آنکه از معرفت و علم است و از سموات سموات بیان حال ملائکه که چگونه
 علم و معرفت که از قبل ملبس شده بقتضیه قدرت قبض نمود و از منبع تازه در قلوب عباد ملبس فرموده و
 جدید و کلها بدیده و اشجار و صنایع از صد و بر منزه انبیا نموده و همچنین ملائکه کن که سموات
 مرتفعه و قبل و چگونه در عین قدرت بچند و ستمایان با مرالله مرتفع گشت و لشمس و قمر و نجوم

مدیج جدیدترین یافت است سبحان الله سلیمان که مراد تاویل باشد و لکن کوان معارف و حقا^ق
 که دیگران نمیدانند و از پیش ندانسته اند بلی بعضی از عقاید فاسده را که ملاحظه فیض نیرایش
 مکرر اکتفه اند اسم آنها را حقایق و معارف میگذارند و بعضی تاویلات پیش خود بر اسرار الهیه پیدا
 کیست که نمیتواند از پیش خود اینگونه تاویل کند که نه خدا را با شدم اعظم خدا و رسول و امام اما
 و کل ما خلق الله لعش میکند کسان را که میخواهند باین فرخ و آیه و ترهات باطله طریقه مستمره^{جبهه}
 فقهای اثنی عشریه را با مال کند و شریعت باقیه رسول را ضائع نمایند و ایضا چگونه تواند
 دعوی ظهور کند و حال آنکه باید در نزدان حضرت جمیع معجزات و کرامات خوارق عادات و علوم و
 و اسرار و حقایق همه پیچیدگان و ادویا و اولیا باشد پس زجا تواند این شخص محبط مدعی مقام نبوت^{کند}
 و حال آنکه با قرار و اعتراف خودش و راهی معجز خرایات و کلمات و انیس پیش ما برآورده شدن کردیم که
 این ایات و کلمات که پر است از غلطات معجزه شواهد شد و چگونه او را رسد که بگوید من دارا علم و مقام
 و اسرار همه انبیا و مرسلین و حال آنکه او هیچ سر رشته از هیچ علمی نبوده مگر پاره از مطالب که از
 سید کاظم استغفار کرده بود و اعطای بجهت کم ظرفی او مایه ضلالت و گمراهی او شد قرار حسن
 که شخص عامی بفهمید انداخته خود را کسی گمان میکند و خود را از علما محققین مقدم میداند و گمان
 می بینم و اگر در این سخن شبهه داری عوام طائفه شیعه را ملا حمله کن که با وجود اینکه هیچ نمیدانند
 و نفهمیده اند چه قدر ادعاهای میکنند و در حق علمای سابقین چه حرمیتها میکنند و ایشان را نسبت
 مجهول و شعور می دهند و علم و معرفت را منحصر در خود و در میان خود میدانند و حال آنکه علما الشیخ^{ان}
 نیز خوشه چنین علما سابقین و مع ذلک خود دعوی معجزه در بارند از بندگان و فائده طریقه ایشان خدا
 علما و صلحا و بر طرف کردن طریقه مشرک است و ایضا چگونه رسد که دعوی ظهور کند و حال
 آنکه باید عیسی بن مریم در زمان محضر از آسمان فرود آید و در عقب آنحضرت نماز کند و در واپس^{طول}
 مشارالیهام مذکور است و نزل عیسی علیه خاتم ابراهیم و قیص سمیع و بر ناء هر و هو شبهه لباس
 الله و بكون نام الفامة اسوال الشرحه شامته سودا فیلقوه و محمد بن الحسن المهدي في الطوائف

کل منهنما ضاحیه ان قال فمن عیب الرجال فندبحه من اذنه الى اذنه ثم یقع جرسه علی عکر الدخان ^{صحة}
 واحد فموت ربحوا الفارس ثم یصلط العسا کر حتی لا یفر المؤمن الکافر ثم یطوق الله الحجارة والحسا
 والا ما کن فیقول لا یخف هذا هو الکافر فاقوله ثم یفصل عکر الرجال جمیع یعلق باس الدخان فی ارض الفرس
 ویسیر المهد مع عیب الی البلدان فیعمونها ویتشر العدالة فی الارض یجمع الذب السبعة فی مکان واحد
 ویقول الحق للیب بالیک فی زنا ناکح بر ما عوفیه من العداله ویزوج عیب بامراه فرغان ویدله ^{لله}
 ویمکن فی الارض اربعین سنه ثم یقبض ویدفن الی جانب سراة الله ایا که شیده است تا امروز که عیب
 از آسمان فرود آمده باشد و دجال را کشته باشد و از طائفة غسان زن گرفته باشد و در دوازده سال
 شده باشد و ایا کی بد شب بفتح بلاد شد و کی امر عدل داد در میان عباد طاهر شد بفریب که کون با شتر
 بل مکان با هم زیست ده باشد و تاویل در این امور خلافاست و ایضا حکونه دعوت ظهور است
 و مثال اینکه انحضرت چون وارد مدینه شود و نزد قبر رسول الله حاضر شود امر فرماید که عمر و ابوبکر را از قبر برد
 و ایشانرا بدرخت خشک او بزنند و مرد مرا مرده بزاری از ایشان فرمایند تا مؤمن از منافق ممتاز شود اما
 میرزا علی محمد مدعی که چنین کار کرد و کی او را چنین تسلیم بود که توانند این دعوت را از قبر بردن و از مردگان
 قائمیت خبر بدروع نکرده است و تاویل به دلیل صحیح است و ایضا حکونه دعوت ظهور کرد و
 آنکه در عمر انحضرت رجوع میفرمایند بدنیار رسول خدا و امیر مومنان و جمیع امامان و جمیع کل سعادت
 و دشمنان ایشان پس انعام میکند خداوند عالم از برای مظلومین از ظالمین و غاصبین و حکومت
 می بخشد معصومین و شیعیان ایشانرا چنانکه میفرماید و نریدان عن علی الذین استضعفوا فی الارض
 و یجعلهم ائمة و یجعلهم الوائین و ینکحهم الارض و ترثهم و شامان و خود هان منهم ما کانوا یحیدون
 و از بعض اخبار مستفاد میشود که مراد از فرعون و هامان ابوبکر و عمر است و از خودشان سر و ان ایشان را و با
 میفرماید که ولقد کتبنا فی الزبور بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحین و مراد از عباد صالحین
 معصومین و شیعیان ایشان است و باز میفرماید ثم ردناکم الکره علیهم و امدناکم باموال و جملناکم
 فقرا و باز میفرماید اذا وقع الواقعة لیس لواقعها کادبة و اقع را بعض تفسیر از ان رجعت کون و اقع را

نفس را سبقت ندهد و در بعضی از خطب امیرالمؤمنین است که میفرماید انما فی الارض کرمه
 بعد کرمه و دعوه بعد دعوه و رجعت بعد رجعت و ما کانت قد یما و اعتقاد بر حقیقت الله جل و
 و جمعی از ابواب و اضرار از مرد و پادشاهان آمده است یا در زیارت جامعیه کبریه خوانند که
 استشهد الله و استشهد که انما المؤمن یکرم و انما الشک به کافر بعد و کم و بما کفرتم به تا انما که میفرماید
 مغفرتکم مؤمن یا یا کم مصد بر حقیقت شطر لایم که بر تفسیر و لنکم و باز میفرماید و قلبکم مسلم
 ویرا لکم مع و نصیر لکم معده حق بحیر الله دینه یکم و بر دکم فی ایاقه و بظهر که بعد له و میکنم
 ارضه و باز میفرماید و جعلتم من یقصر انار که و ابلت بیلکم و کانت بهداکم و بحشره و مرتکم و
 و بکرمه و رجعتکم و بملک و دولکم و شرف عامه کم و میکنم یا انکم و تفرغینه عدا و بینکم و بالجماعه
 و فقرات زیارات الله الهیاء و بترین است از ذکر رجعت و تفصیل این مطلب در کتب مفصله مذکور است
 و مراد از رجعت اشیاء ظاهرا باقی ماندن خود ایشان باشد و بقیه هیئت و صورت و حقیقت
 که در زمان پیش بوده اند شاد و بجزید نیاید گردند بطریقیکه اگر فرضا کسی در آن زمان ایشان
 دیده باشد حال چون ایشان را بدیدند باطل باشد بعد از چون سخن با پنجا رسید میگوینم که در این
 عصر که دید که رسول خدا با آن صورتی است و بقیه همانان و صالحان شیعیان رجعت کردند باشند و که
 دیده که استقامت با عین بصورت هم و بقیه هم بدیدند نیاید گشته باشند هم که این ادعا کنند
 که هر کس را که بگویند که این فلان امام است یا فلان معاند است او را همیشه اسم و اسم او و
 میدانیم پس اینها را بگویند که توانستند که در حال آنکه بر حقیقت که لا محاله باید بشود قطع باشند
 اگر میگویند که مراد از رجعت ظاهر است که اهل ظاهر هستند و اندک مراد است که حقائق
 آن مردمان و حالات و اطوار آنها از سعادات و شقاوات در مردمان این عصر بروز میکند و
 حالت عربیه همان انکار حق و غصب حق و ادب با اهل حق بود و در حالت مغفرت حق و بر عتوبه کل
 و سوز و جود در این عصر که را که غصب حق و حق کرد البته انما لیت عربیه در او بروز کرده است و او را
 که بدینا رجعت عودات و حالت سلیمانیه همان انقیاد تام و اطاعت کامله است از حج الهیه پس هر کس

محض حال است و حال آنکه آن افعال از اهل اعصار سابقه صادر شده است میگوئیم که این و آن
 بران ندارد که معیار رجعت است و بهین قدر اکتفا خواهد شد چه ضرر ندارد که دو نفر که در حال است
 یکدیگر باشد چون از یکی از آنها فاعل صادر شود و فعل را نسبت بیکری میسر میسر میسر میسر
 این فعل از آن هست و یا آنکه یکی از طایفه فعل از او صادر شده باشد و فعل را نسبت طایفه بیکری
 بجست آنکه مجموع این طایفه غلبه شخص واحدند و شر این مطلب از حضرت سجاد است سوال شد فرمودند از اهل
 بلغة العرب فیما طبع فیهم اما نقول لا رجل الیمیة الذی قد افارقومه علی بلد و قتلوا من فی
 علی بلد کذا و فعلهم کذا و مرحوم فیض قد در مقدمه و الله از مقدمات تغییر فی این مطلب با تفصیل داده و تحقیق
 و نفس از آن نیز متعین شده اند پس اینکه این مرد میگوید که احد تا الیوم ادرك این مطلب نکرده کما سابق
 یا اینکه میخواهد و ام - افره پ همد که فهم این مطلبها مخصوص با طایفه است و اینکه میگوید چاره ندارد با اینکه
 میگوئیم که نسبت رفع نمیدهم و قائل یا بهر نیستیم که از اشعیا همان اسقیسا بعضی بودند با عیانم زیرا
 که نسبت مذکوره با اتفاق اهل لسان مجاز است و علاقه مجازیت همان مکرر مذکوره است و الا ایشان
 آنها میشد اگر چه سخت نیست شمار گذشتی تو از کجا ثابت کردی که مراد از رجعت همین معناست لا غیر
 بر این است که اگر مراد از رجعت همین باشد مخصوص باین عمر نخواهد بود بلکه حالا سعادت و شقاوت
 احتیاج مرادها در جمیع زمانها موجود میباشد و اینضا طاهر از اخبار رجعت است که هر یک علی حد
 رجوع کند و حال آنکه اشیا بسیار در حالات مذکوره شریکند پس باید که در یک زمان مثلا هر
 رجوع کرده باشد و حال آنکه یک عمر بیشتر نبود و اینضا میگویند که ایشان در این عمر رجوع کرده اند
 اهل و ام و حال آنکه انکسایر که در این عمر با شما سابقین در میان خود میخواهند هیچ مناسبتی با آنها ندارد
 مثلا یک جاهل فاسق را سلمان نام میکنند و یک فاجر عیبر را که در الجملة از حسن صورت بهره دارد بوی
 و هکذا و کمان میکنند که اینها همان کسانی که در پیش بوده اند و حال بد دنیا رجعت کرد اند پس حالا
 این اشیا را ایضا علی وجه الحقیقه باشد و اینضا این معنی بوی شایع میدهند و بطلان ظاهر است
 ایشان با و قائل شده اند و از برای اثباتش وجوه و کیکه ذکر کرده اند و احقیها علوم را کول زده اند

[illegible]

روایت شده که فرمودند ما این عشر مهذباً اولهم امیر المومنین و آخرهم الناسع من ولد و هو الامام
القائم بالحق بحیة الارض بعد موتها و یظهر به حق الحق علی الدین کلّه و لو کره المشرکون له غیبة مرتد منها
قوم و یشتبه علی الدین فیها اخرون و در ردّ ثمانیه است که ابن بقیه الله التي لا تغلوز من العترة الطاهرة ابن
لقطع دابر الظلمة ابن المنظر لا قامة موج الامه ابن المرتبه لا زوال الجور والعذران ابن الذریر یجند الغرایب و
السنن ابن المجتبی لا عاده الملة و البریة ابن المومل احیا الکتاب حدوده ابن عیبه معالم الدین و اهله ابن قائم
شوکه المعتدین ابن هادم ابیة الشریک و الشقاق ابن مبداء اهل الفسق و العصیان ابن خا صد فروع النعم و الشقا
ابن طامس ابی الزینع و الالهواء الخ و بالجملة اخبار و دعوت مشحون استبداد کو این سلطنت و دولت و دیر
موضع از قرآن نیز اشارت بان شده است و از انجمله است وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیسئلهم الله
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکن لهم الذی ارید لهم و لیسئلهم من بعد خوفهم امنا یسئلهم الذی لیس کرمه
نال من سلطنت و در معرف قائم بالشیان ندهد لا بد خلف و عده کرد است و لا یخلف الله و عده رسوله و لا یخلف الله
و چون سخن بانجا انجامید میگوینم که ایا هیچ صاحب شعور این مطلب را قبول میکند که هزار سال قضا و شمس
ظهور و دلت حقیر باشد و بر بلاها و ظلمها و قتل و هت و امثال اینها برنمایند و شب و روز را کند که عجل
و انصر شیعه محمد و آل محمد و اخذ آل محمد و حال قائم ظاهر شود در حالیکه بر هیچ کاری قدرت نداشته باشد
و در هیچ امری او را اختیار نباشد بلکه در کمال ذلت و خواری و برافروخته بکشد و بر دامن و پیر و زدن او را
در هر مواری که به بیند و بداند کند با کمال احتیاج او را مقبول سازند و هیچکس نباشد که با کسی اظهار دین
اگر اظهار نماید او را از بهر سو مضایق حقیر تر شمارند سبحان الله ایما این بود ان دولت سلطنت که سالها مردم
مستطرا و بودند و این بود ان نصرت که خدا بطلو ما وعده داده بود پس باطل میشود هر چیزی که داده بود و دروغ
هر وعده که نموده بودند و ضایع میشود هر چیزی که کسیده بودند و هدر میرود و خوارها بسیار که در هیچ قدر و استعا
میانند حرمتها سیکه از ایشان هتک شد پس بهره برده خواهند توانکس که حق ایشان غصب کرده و مال ایشان گرفته
و اظهار سلطنت بر ایشان کرده بود و حق خدا و خدا و هر عالمی ظالمتر خواهد بود تعالی الله عما یصفه المشرکون ای غیر من
از روی انصاف و احتیاج که چه میگویم و فریب این کمر اهان که مدّ شدند که برز اعظم ظاهر شد با مقام قائم مجتوب

در آن اعصاب شده است در این عصر اشخاص گشتن و میسوزن فی سبیل این معنی با عصا و سابقه و حال تمام
 بحال صلحا سابقین در شب باشد زیرا که قارق و انجمن معقول است و اگر کسی را در آن سلطنت و دولت
 موعوده نه سلطنت ظاهریه و دولت محسوسه است زیرا که اهل خرد باین دولتها اعتقاد ندارند بلکه مرا
 سلطنت معنویه است که عبارت باشد از غلبه اراده و بر اهلین حجج انبیا بر معاندین پس نباید که شخص
 بر ظاهر مقصود باشد بلکه اگر کسی بظهور بر مال این طایفه نظر اندوزی پندار ایشان را با سلطنت نامیه اگر چه لیل
 باشند در ظاهر و ملاطفت نماید ایشان را با دولت کامله اگر چه در ظاهر فقیر و خیر باشند چنانکه در بگو از
 مرئوسان ایشان مستور است که بهتر باید دانست که این مقوم غلبه کر بر غلبه تر است باشد بر تر
 سازند و اگر غلبه نزدشان باشد بر تر غلبه ظاهرند و در حقیقه در دستشان مبتلا مید بر همین قدر است
 ساکن و در کمال ذلت ظاهر بر عرش عزت محمد اجانب در نهایت غر طاهر بر کس سلطنت و اقتدار و اعتماد این
 که عیسای نیریم رفت فرمود ای مردم قدامن کلاه ارض است که بان سجد جوع میتمام و فراش من سطح زمین است
 و سراج من در شهر است و ما است مرکب نرپاهای فراست کیت از من تر بر و زمین آه میگویم اولاً که عمل
 اخبار مذکور را بر این معنی که ذکر کردی صحیح نباشد زیرا که خلاف ظاهر است دلیل بر آن نیست و ثانیاً
 سلطنت معنویه و غلبه بادله مخمر زمان قیام صاحب الامر نیست بلکه در جمیع اعصار و از من این سلطنت
 سعدا و ملحا هست پس چیست راه انجمن انجمن استقامت و کوه خصو در سلطنت عمر قائم است که در شیخ
 نیست در این عمر حقیقت اهل حق طاهر میشود بر همه کس و با ذلت ظاهریه این مطلب که طاهر میشود بلکه مانند
 پیش در پرده خفا میماند کما لا یخفی علی من انصف و ثالثاً اینکه سلما که مراد همین بادیل است که مذکور شد
 و لکن مدخلی بر شما ندارد زیرا که نیست از شما ها دلیل و حجت تا اینکه بر شما هیچ غالب شوید و این
 و نیز برات دلیلی نمیشود چنانکه بان اشارت کردیم و خواهیم نیز اشارت کرد و بالجمله شخص ذلیل دستگیر که
 امثالش همیشه خائفند شواهد که مظهر دولت حق موعوده باشد و این مرد مختط خون و آبش در سپاس از کمال
 خود و سائر اظهار بر و مسکنت شکایت از ظلم و اذیت کرده اند و شخصیکه شواهد دفع ظلم از خودش نماید
 اشخاص مظلومین از ظالمین خواهد گشت و از جمله کلمات ایشان در این خصوص این است و کل الناس لما

بعثوات انفسهم ما عرفوا الحان القدس ما شئوا راي الفضل فما سئلوا اهل البيت بعد ان اكرمهم الله
 بذلك قال وقوله الحق فاستلوا اهل الذكر الخ بل عرضوا عن اهل الذكر واتبعوا السائرين باهوتهم وبذلك بدلت
 سائر رجة الله وما فازوا به بحاله يوم لقائه بعد ذلك كل انظر وايوم ظنوا ودعوا الله في السما والارض
 بان يحشرهم من يديه ليتشهدوا في سبيله ^{ليشهدوا} وابعدا ^{ليشهدوا} ابته ويسيروا ابته فاما جانيهم بايده من عند الله
 حجة من لذه كفره وسبوه ونفلوا به ما فعلوا الا انا اقدر ان اذكر ولا انت تقدر ان تسمع والقائم بيني والدا
 بيني وبينك وانك لو توجهت لسمع الغفرة فوالله لسمع ضيق اهل السموات وله يكشف الحجاب عنك لتسجدوا للحق
 مغشيات بالارواح مصحفا ويصرون على وجوههم وجلس على وجه التراب آه عجا ورد على منظره نفس الله
 وما فعلوا به وابعادهم بحيث ما فعل احد الى احد لا فضل في نفس لا كافر الى مؤمن ولا مؤمن لا كافر آه
 جلس هيك البقاء في التراب السوء وناحت روح القدس رفارفا لا على وتهدمت اركان العرش لا هو
 وتبدلت عيش الوجوه اجفان الحمراء وخرست لسان الورقاء فخرت الصفراء ان لهم وبما كسبت ايديهم وغر كل
 ما هم كانوا يعملون وكانوا من قبل يستغيثون على الذين كفروا فلما جانيهم ما عرفوا كفره فلهذا الله على الكا
 آه واز انجله است يا قوم لا تفعلوا به ما فعل الابليلس بالله ربهم والنزود بابراهيم والفرعون بموت واليهود
 وابو جهل محمد والسقياء بعل قبل مثل ويا قوم انه اتفق روحه لا امر الله بحيث ما حفظ نفسه ساعة وشهد
 بذلك كل شيء ان اثم من الشاهدين ويا قوم قد ورد عليه ما لا ورد على احد من قبل وابتلى عن المشركين في
 من السنين ويا قوم قد نجا اثر الحديد على رجليه والاغلال على عنقه ان يركب عليه كل من في الملاء العالمين وان
 ابن جلد است يا اكم ان لا تجردوا على اسيا الف الغل والبغضاء ثم ارحموا على واحد من هؤلاء المشركين ثم ارحموا على
 من يد الاعداء بحيث حر مسجون في هذا البحر العميق واز انجله است اي رب فارحم على احيائك لانهم شربوا من
 من ماء قلوبهم وقطع احشاءهم ولا يقدر من ان يتقنوا في امرك من هؤلاء المعانين رب ان تغفر على
 اعدائك فارحم على احيائك فاذن لهم بالطهور في هذه الطلمات الدخورد وانك انت الغفور الرحيم اي رب
 اشتد الامر على احيائك بحيث وقعوا بين الاشقياء ولن يقدر من ان يذكرن بدائع ذكرك الجميل اي رب فارحم
 خلف الحجاب من يذكرك بين السموات والارض لسان الذي لا يقدر من ان يذكرن بمنع احد عما خرج في ملكوت الا

الا انما يكف ما يحرك على الارض من شئ الا المشركين ايرب اصفياك مقهورين في شقنا و بر علمهم
 عن ما سراد عنه فرج المقيمين ان يا اولم دع هؤلاء ثم ايتك على وحد وغريته في ثلاث ايام التي انما
 على اخادي نفس الله و بمكر و نكاح كل من لم يكره فطيم آه ايعز من خوف بران كلمات و فلو باذنها نظر في
 بن چه قدر اظهار ذلت و سكابت از ادب آنها شده است و كلماتشان بان قتل سكابتها مشهور است
 با و ميكنر كه ظهور كنند و بدست سال از است اظهوش ميكنر و و امير بران فضا و اعلاش بان ذلت باشند عينا
 كه عوام تا چند جاهل خواهند بود و چشم بصر نسا تا كي پوشيده خواهد بود و فصل پنجم بدانكه ظاهر
 حضرت قائم نه بسيف سلطنت بل بها باشد بلكه علاوه بر اين مطلب صاحب كتابان و حجت نيز بايد باشد كه تا ولو
 از بر و حقيقت طائفه مطمئنه مصداق باشد و مخبر نداشركه شمر شهاد دليل حقيقتي باشد و الا سلاطین
 كه دعوا اين مقام نمایند پس شد قائميت را از اقامه برهان و دليل گير نباشد و لا تخالف بايد كه مجموع صفات مقرر
 از بر اما متصف باشد كه از اجماع علم بياكان و فايكون است بايمنى كه بهيچ اسرا از و مستور نباشد و بر
 حقائق و معارف و اسرار علوم مطلقا مطلع باشد و هر معجزه كه از و مطالبه شود برا و توانا و قادر باشد
 بحقيقت اين سخن نخواهد دانست بعلم قطعي كه ميرزا علي محمد كوريج و چه شايسته اين مقام را نداشت زيرا كه او
 بود مثل سائر مردم الا انكه مدعي در مجلس در مجلس حاسيل كاظم نشسته بود و الجمله از عطا الب و فرائد بود و لكن
 از علوم ديگر خي از علم خود و منطق و فضا و امثال ذلك سر رشته را و از وضع الفاظ در مواضع انها ربط جدا اند
 و عبارات و راه كس ديده است ميفهمد كه از قواعد اغرا كلمات كه هر يك سر با از طراوت ميل اند بهر ثوابت اگر چه از بر
 اين مطلب غدر بد تر از كاه گفته است و اين است كه اختيار همه امور بديت كل مل است پس هر لفظي را توانست كه در
 كه ميقوا هذا استعمال كند اگر چه مناسب نباشد و هر امر را كه خواسته باشد تعيينند در هر كلمه جاد كند پس
 مرفوع و ماعل را مبعوض و انك نقص بر كامل نباشد و نيز گفته است كه علم نحو بجهت كتابه كه نسبت كرده بود تا اين زمان
 محبوس بود و من و من و خدا شفاعت كردم پس مطلق الغنان شد و ديگر بر هم ميكنر هر چه بنيت در هر طرقي كه خوا
 باشد تفسير كند و قرايت نمايد و بالجمله اين مرد را شايسته است كه دعوى كند كه من مانده يكي از علماء هتم شوه
 انكه بگويد كه من امام و قائم ال محمد ام است كه باشد بعلوم باطن و ناس كجاست علم تو اي كافر خدا شناس

نام

و اين طائيفه از ان ترش حور ميگويم كه انا جاسر و لالت با و در اكناس
 كذا الجمل و هو انما هو اما بايتم ملك و تفتيش بدو باشد

مست که چون بایر ایه تیر از در نذر ناصر الدین شاه که انوقت لیعهد بود مجلس ترتیب داده و علمای شهر را در
 انجا انجن کرده و حاجی ملا محمد نظام العلماء نیز در آن مجلس نویس نابرا احضار نموده بامد و بر صدر مجلس بنشین
 نظام العلماء از وی پرسید که این کتابها که بطریق قرآن است و با ستم شهادت اطراف پراش شده آیا از شماست
 اقرار بسته اند یا نه گفت این کلمات از خداست نظام العلماء گفت که پرده سخن بگو و لغز و معاری بکار نه بابت
 گفت بلی اینها همه از مقالات فرست نظام العلماء گفت که تو خدا را در آن کتابها شجره طوبی خوانده پس در
 قرآن است که در غیر زبان تو جاری میشود کلام خداست گفت خیر این نباشد نظام العلماء گفت یا شما خود را
 بابت نامیده اید که اینها هم در دم نیز شمار باین اسم بخوانند گفت خدا مراد باین نام خوانده است و من بابت علم
 ناصر الدین شاه که در من با تو عهد کردم که اگر تو بابت علم باشی من از این مسند فرودایم و تو را بر جا خود بنیست
 و بتو ایمان او درم نظام العلماء گفت که نیکو سخن گفته علی که بابت علم تو مکرر میفرمودی و بابت ان بقدر
 و هر چه از آن حضرت سؤال میکردند جواب میگفت و اگر تو بابت علم هستی چند خبر بر من مشکلی شده است از تو
 سؤال میکنم و اول از علم طب سؤال میکنم بابت که من طب خوانده ام نظام العلماء گفت که از علم دین سؤال
 و علم دین به هم قرآن و حدیث ممکن نشود و فهم قرآن و حدیث به علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و امثال
 نشود پس اول از علم صرف سؤال کرد بابت که من علم صرف را در کوئی خوانده ام و اگر حال نمیدانم نظام العلماء گفت
 ایه راهو الله یرحمه البرق خونا و طعنا یفسرنا و ترکیب نحو او را بیان کن و شأن نزول سوره انا اعطینا الیک الکون
 بگو بابت ساقی مفکر شد و مهلت خواست از نظام العلماء گفت معنی این حدیث که در میان ما مو و حمر و افع
 بگو که ما مو گفت ما الدلیل علی خلاف حدیث علی بری طالب قال ایه انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا افاضنا یا
 گفت که این حدیث در جایست نظام العلماء گفت که سلیمان که نباشد لکن تو میفرای و را بفرای بگوی با مهلت خواست
 نظام العلماء گفت معنی این حدیث که میفرماید لعن الله العیون فانها طلب العین الواحد چیست ساقی سرد پیش افکند
 و گفت حال چهره نمیدانم باز نظام العلماء پرسید که مگر این کتاب چیست که از داخل بر حل علی الحشر و الخضر علی الان
 و جل الغسل علی الخضر و الوجل و الانی و بگو که تعریف فصاحت بلاغت چیست و نسبت اینها از نسبت
 تو لغز معجزه خور فصاحت بسته و بگو که شکل اول چرا باید بدی الامتاج باشد بابت از جواب آخر شد نظام العلماء

گفت شما که این علوم هر قیل و قال است و خطی بطلند دارد و لکن از تو کرامت و معجزه میخوانم در این احوال
 باب مرید کرد و گفت هر معجزه که میخواهی سوال کن و هر کرامت که خواهی بخوانه نظام العلماء گفت که خدای
 در دنیا صعب باشد اگر چاره او کرد در دعوی خود صادق باشد گفت این شواهد کرد نامرالدین شاه گفت که نظام
 العلماء را بی فرو گرفته اگر او را جوان کنی ما تصدیق تو کنیم گفت این را نیز شواهد نظام العلماء گفت که مرید
 نه از علوم سر رشته دارد و نه کرامت از او ظاهر میشود باب چو بشید بر اسقف گفت من آنکس که هر سال
 اسفار او را میکشید نظام العلماء گفت که تو صاحب الامر گفت که صاحب الامر نوعی بود یا شیعه گفت صاحب الامر شیعه
 گفت اسم تو و پدر و مادر تو چیست و مستط الراس تو کیست و از سن تو چند سال میگذرد گفت اسم من محمد و اسم مادری
 خدیجه و اسم پدرم میرزا عثمان است و شهر من شیراز است و سی سال از عمر من میگذرد نظام العلماء گفت که نام صاحب
 محمد است پدرش محمد بن محمد و مستط الراس حضرت رسول است و از عمرش هزار سال تجاوز کرده
 پس چگونه تو صاحب الامر باشی باب گفت من از خود کرامت میگویم تا شمار تصدیق کنید گفت انکار است گفت در روز
 هزار بیت کتابت میکنم گفت سلیمان که تو راست بگوئی بسیار کتابت کند که زیاده از این نیز بنویسند پس این معجزه
 نباشد چون سخن با پیغمبر رسید ملا محمد که از جمله علمای تبریز بود گفت که تو در قرآن خود گفته که اول نماز من محمد
 پس تو خویش را از ایشان بالاتر میدانی باب متوحش گشت و هیچ نگفت و یکی از علماء گفت که خدا در آیه خمس مؤمن
 فان لله خمسة و ثمانیة گفته اید از کجا این آیه نسخ شده باب از کمال وحشت که ثلث نصف خمس است این
 مجتهدینند گفت سلیمان که ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خمس فرموده است و خدا
 و بعد از زمانی گفت که ندانسته اید که من به ما لخطبه فیج میگویم و بنویسیم پس گفت الحمد لله الذی رفع السمو
 فالارض و تالی سموات این خواند و صد بار فریاد کرد نامرالدین شاه گفت و ما بتا و الف قد جمعاً یکسر در آیه
 النصب معاً پس روی باب کرد و گفت که این سخنان شیوه تاجند و تا چند مرد را بصلوات بکنی و حیرا خود را صاحب
 دانی بحال آنکه چون او ظاهر شود معجزات بسیار با او باشد و بر همه عالم غالب شود و همه دینداران را
 و همگی را شواهد که سر از اطاعت او ببرد و هزار سال از بهران فاش شده بود که چون ظاهر شود گاهی
 نظام الدوله با حق ادرش کند و گاهی محبوس باشد و اما از بسکه محبت قیامت را با ثبات تر تا بساوشهر و کرم

عقبات در برابر اثبات باسربوهنه ایشان در قاضی است چون مرد دیوانه هیچ حکم عقلی
 لکن با چوب ترنجبه میدهم تا مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی پس امر کرد تا فرشتان چوب پستار حاضر کردند
 و هر دو پایش را محکم بستند چوب پستار را باز زدند باب فریاد بر آوردند و از کشته خود توبه کردند و شخص را بر سر او
 مامور کردند تا که با و ملاقات کند که تا بگوید بفید سک و خوک خوردم اگر دیگر چنین ادعای کم و او بهیچین طاق
 میگوشت پس او را باز کردند و محبتش نمودند حال اعریز من نیک در این حکایت تا مل کن و بدین که چه قدر این
 مرد کمال چه قدر عاجز بود استایا چنین کسی با آنچه از او شنید میگویند امام باشد و حال آنکه امامان در حال طفولت
 داری همه کمالات بوده اند و از هر چه از ایشان سؤال میشد میدانسته اند یا نه و او ندانید بجهت تمام بحث
 کسی را بجا نبردیم صغیر است پس میخواهد که مردم را گمراه کند تعالی عز و جل عَلَّوْا کُمْ و بالجمله این طایفه را بر این دعوی
 که موجب طمینان بلکه مظنه بلکه شک شوی نیست با اینکه در اثبات این مطلب هیچ بسا کشیده و فکر نیاورده اند و در هر جا
 کرده اند و دامها بجهت شیخ عوام الناس که از انعام گمراه ترند کشته اند و رؤسا ایشان مسیعد میگردانند خود را امر نمودند
 که در اثبات این دعوی کما بهائوسید و ترا دایم طلبت آمدند چنانکه در بعضی از توفیقات ایشان است که و از این
 بیدیک الواح و رسائل در رد الله و سلطان اذن توکل علی الله ربک و قل بسم الله الا منع الا قدس العزیز الحکیم ثم
 بقوة الله و ارفا من الفراطس اکتبنا لک الله سلطان فی زمین و علی الله للمصدر الغالب القدر ایاک ان لا یأ
 الا و هاهم فخری حیاتنا و الامت من التوفیق فی حین الذی ماخذ الفراطس تا الله روح الاعظم یوئدیک و روح القدس
 فی صدرک و روح البهاء سکون علی سالک و کذلک اقر فی قدر ربک و کن فی الموقن و قد امرنا فی هذا اللوح الا کبرالا
 بان یکتبوا الواح اثبات هذا الامر و یسلوها الی البلاء لعل بذلك لی یحجب احد عن لقاء الله العزیز الحکیم و مع ذلک
 دلیل از ایشان که صحیح باشد و بجهت اینست که امریکه هیچ برهان ندارد اینطایفه او را ظهور من الشمس و سط البها و سدا
 و میگویند که ظهورش مفعول از قائمه دلیل است چنانکه یکی از رؤسا ایشان در جواب انکس که از دلیل جو یا شده است
 که فاعلم بان حضرت یونس کاتب عهد و قرآن و کما من الشاهد و لکن تخرنا عما سئلنا انک لا ینبغی لک ان انت
 العارفین هل ینبغی ان یسئل احد من الشمس ان شعاعک فی لیلک قل فاعلم بک و انما قد اشرت علی العالمین بمحبت احاط
 الاشراف شرق الارض و غیر بها و یشهد بذلك اهل مبادین البقا ثم ملکون الاسماء ثم کل ما کان و ما یکنی ان

من المنصفين وهل يسئل احد من البرايين تموجاً لك قل فامح قيناك ثم ابصر ليكون من الشاهدين فانه تموج في كل حين
 بتوجات لولم يلق عليكم شئ منها ليعرف فيه كل من في السموات والارضين ولذا مكنتنا العلم في جوابك حمين
 سنه او از يدنر ذلك اوانت من العارفين آه سبحان الله اخراي مطلق كجائبات وعجز اين لافها هر كره طلبت
 نميشو نميدانم كه قطع باين مطلب از كجاي را ايشا حاصل شده است نيت باين والله مكر باعو ايشطان را
 واز ملغو از ايشان حكايه شده كه كهشكه اگر يقين كنم كه جواب از اين عقیده بر كشته است من بر ميگردد
 از تصديق اين مقام را او حقايق ناداني را تماشا كن كه بچه حد ميرسد و چون سخن بايچار رسيد لا باس
 مافي الجملة اشارت نمائيم بغيره مرقا كه ايشان انهارا دليل بر مدعا خود داشته اند و علوم را بايها
 داده اند پس ميگوئيم كه از جمله ادله ايشان است ايات و كلمات و خطبتي كه بر زبان بايچار شده و بسطه
 او بر زبان ديكران نيز جاري ميشود و اين اقوال دليل ايشان است بلكه دانستنيكه جواب بقرع كرده است كه جز
 اين مطلب ديگر برهاني ندارم و هر كس من مستبد بحد معجزه غير از اين را بر من اقرار بسته است و جوابي را
 از پيش واضح كرديم و مجلس المسكه معجزه چيست بلكه ديكران از ايتان مثل ان عاجز باشند و انكس كه
 اندك سواد عربي داشته باشد از ايتان مثل اينها بلكه صحيح و مبره از اينها عاجز باشد سئلنا كه ديكر
 شواهد مانند اينها پياورند و لكن اين غلطات و مخالفات مخويه و مرفيه كه هر چه شعور ادراك اينها
 ميكند از كجاست يا صحيح ميتوانست اداء كند يا نه اگر ميتوانست چگونه دعوا قاطع ميكند و اگر ميتوانست
 نياورد تا كس را بر او اعتراض نباشد اگر ميگوئيم مقصودش امتحان تو ميگوئيم كه امتحان با مورچه صحيح است
 و اگر ميگوئيم كه اين طريق صحيح است از آن روز تا بحال كمي نميدانست در نزد قائم مودع بود و حال حاضر
 شد چنانكه در عمار و عوالم از صادق روايت شده كه فرمودند العلم سبعة وعشرون حرفا جميع ما جاء
 به الرسل حرفان و لم يعرف الناس اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الجنة والبشر من حرفا ميگوئيم
 كه ثلث الارض من النش تو اول قائميت ثابت كن و بعد كلام او راحت بدان او كه ميگويد كه اين حرف
 نه من او درم بلي از انحر و فاست و بكي از ان لسانهاست كه مخصوص نر است هر چه سر و پا ميتواند اين را
 بگويد پس نبرد دعوت ثابت نميشود صدمه بلكه بايد اقامه برهان كند و شايد پينه حاضر سازد اگر بگويد

پس این معارضه با قائم حق نیز خواهی کرد میگوئیم که دلیل بر این است که روایات او معتبرند و این را که
معجزات باهره او بر صدق متعالاتی خواه خواهد بود و از اینجهان ظاهر علیه جلاله و عزاله و کبریا که
عوالم از صادق ال محمدی گشته است که ولقد یطهر صریحه داشتیم و یا من الله بینه و عود و کما
جدید یایع الناس کتاب جدید علی العربیة فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه زیرا که اخبرت هر کس را
پیغمبر میکند پس از امامیه بر همان و بعد از نبوت امامت و الهیه هر چه بفرماید محکوم بستی و استقامت است
اگر چه این امر کلام کوشش و هیچکس از هرب هم نشده باشد زیرا که قواعد عربی است همه از لسان عرب و لسان
ایشان مقرر شده است لسان عرب نیز این صحت این قواعد است نه اینکه این قواعد نیز از صحت کلام
ایشان باشد و شبهه در اینست که ائمه اطهار اعرش جمع و جلالات عرب انواع تکلمات عربیه
از وجوه عربیه امور بر آنکه عربی باشند و لهذا چون بان وجوه تکلم نماید بر عرب سمع میشود باشد
اما باب که فیه امامت و ائمت نگردیده بلکه میخواهد که امامت را باین کلمات ثابت کند پس حکومته بدانیم که این کلمات
وجوه محصوه است سلیمان و لکن انوجه مخصوصه این قواعد کلیه و ضوابط مطروقه است نه اینکه بر مذهب و حقا
و هر کس که در کلمات این مذهب کذب میزند که تکلمات و هیچ فرایه ندارد در یکجا لفظ فاعله و منصوبه میخواند
جائی دیگر همین لفظ مخصوصه مجرور و یا مرفوع میخواند احتمال دارد که شدید بود این کتاب عربی بجهت مخالفت
لسان عرب باشد بلکه بجهت تکلیف باشد که در اسلام پیش از ظهور انحضرت مقرر شده باشد و این احکام
الطهر است پس در این حدیث هیچ دلاله بر مدعا ایشان نیست مع اینکه محتسبش نیز معلومست و از جمله ادله ایشان
است حدیث او کان الایمان فی الربا لئلا یرجال فرارس و جوی از این حدیث و الا انکم مصل امت و شد
معتبر نیست و ثانیاً اینکه ادایمان محمد است و الله اهل فارس نیز بدین محمد متدین شدند و آیا این چه کلمات
اینکه از شخص شریف باید قائم باشد و تفصیل این حدیث است که سواء اهل ایه و اخرین منهم لما یحقون و
شخصی گفت من هو الا و فوضع یدیه علی کف سلمان و قال لو کان الایمان فی الربا لئلا یرجال فرارس و این سخن
در اینجه ما کفیم و هیچ دلاله بر مدعا ایشان ندارد و از جمله ادله ایشان است حدیث از اهل بیت بر این لفظ
اهل الشرق و الغرب یعنی چون علم حق که گاه به از قائم است ظاهر شود همه اهل شرق و مغرب او را بکار کنند

و بر او لعنت نمایند جواب آنست که اولاً صحیح این حدیث معلوم نیست با مثال این احادیث صحیح نیست که اثبات
از مطالب بدین سیمادینه که از اصول دین باشد نمود و بواسطه اینها دست از قطعیت نایب و اخبار
صحیح برداشت تا آنجا اینکه انکار اهل شرق و غرب را و ظهور خواهد بود که هنوز از حضرت اقامه بر
نموده باشد و بسطت نامه ظاهر شده باشد و بعد از اقامه همه اهل شرق و مغرب بلسان واحد او
مسئله خواهند بود و حق خواهند گرفت که اینک بیست سال از ظهور او بگذرد و هنوز بر او لعنت کنند و مطلبش
انکار نمایند و ثالثاً آن حدیث دلالت دارد که در ظهور حق چنین خواهد بود نه آنکه هر کس
شود و اهل شرق و مغرب او لعنت کند باید حق باشد تا اول حقیقت را ثابت کن و بعد این حدیث را در حق
بیاد و از جمله ادله اینها خبر دادن باب است از کشته شدن خودش و جواب این دلیل واضح است زیرا که هر نادانی
این مطلب میداند که اگر دعوی ثابت کند و نفع سرائع سابقه نماید و هیچ دلیل هم نداشته باشد البته سواد
که با اهل شریعت معارضه کند و لا محاله او را میکشند تا مردم را اغوا کند سیمادین و قتی که شخص است
ظاهر بهم نداشته باشد پس این خبر کرامت معجزه نیست و سلیماً که این خبر نه از انجمن است و لکن بسیار از
و قلاشانند که خبرها میدهند از ایند و مطابق میشود و حال آنکه ایمان نشان ثابت نیست و این مطلبی است که
مقامی از بر لسان ثابت شود و اعجاب از این نیست که بعضی میگویند او کشته شد خودش را دلیل صد دعویش گرفته
و عبارتش این است یا بقیه الله قدید بکلی و ریت السلف سید و ما عتبت الا القل فی محبت کفر بالله
الیه معتقاً قدیماء و عبارت که در آن خبر از کشته شده است این است که کسی سمع منادیاً ینادی فی شرق
الفداء سید الله قدیماء و لا کث فارتدک التراب واقع فوالله نفسی سید لو اجتمعوا ملوک الایمان
لی یقیدوا ان یاخذوا به خونا فکیف عید الذین لیس لهم شایذک و انهم مطردون لیعلم الکمل مقام جبر و رضا
و قلا فی سبیل الله و مثلاً این عبارت صحیح نیست شخص باید که با سطر لا مقصور را بفهمد و مع ذلك یکی از رؤساء الایمان
بعد از این عبارت میگوید که ای صاحب این بیان میتوان گفت که در غیر مراد الحق میباید یا بفرمان او
طلب کرده و در همین ایه نسیم اتفاقاً مکنون شده که اگر بوز جمع هیاکل و جو جائز اتفاق نمایند و از
در که در بحال ملاحظه نمایند که ما س چه قدر حساسند و بغایت خو با شناس که چشم از جمیع اینها پوشیده

و بعضی مردان چند که او بطلبشان افغان مال سلطان می آید میروند و با او جوانی به نسبتها غریبانه
 که بطالع قدسیه میدهند و از جمله ادله ایشان استقامت باب و محاب و دست که هیچ خونگر دارند
 در اعلان دعوی بظهور میدهند یکی از ایشان در مدعی خود میگوید که دلیل دیگر که چو شمس بین لایل مشرب است
 استقامت انحال اولی است بر امر الهی با اینکه در سن شباب بودند و امریکه مخالف کل ارض از وضع یک
 و غیره و قیود دلیل و سلطان در عین بود بران قیام نمود چنانکه کل اجتماع نمودند و از هیچ کس خوف نکردند
 ایامیست و این بغیر امر الهی و مشیت ربانی استقامت بر امر حق است و بر کمالها است عظیم آه جوا
 میگویند که اولاً اینکه هر استقامت بر امر حق است از اهل بدعت و سلافت بودند که در مدعی باطله
 مستقیم بودند بلکه از مال و فرزندان و غرت کن شدند و این مطلب مخفی نیست بر کسانیکه اندک متبحر دارند
 ایامی بود و نصایب دارند یکدیگر در دین خوچکو متعلقات مستقیم بود و همشده و یا خلفا نشسته اند که در
 خلافت هر قدر سخت شدند بلی مدتی مستقیم است و اگر هر مستقیم بعد هر متصلت مرد و خو خو حق باشد
 خواشد و شاید باطل و پس از مشیت که خود شخص هم یقین بطلان دعوی نموده دارد و لکن از روی هوا
 و هوس و خیالات فاسده و ادغام کامد خود را در این دعوی بکشتن عید دهد و ثانیاً اینکه از یکجا میگویند که
 باب در دعوی خود استقامت بود و خاندان نشسته و خال آنکه مکرراً ادعا کرد و در زیر چوبه با کلاه دار بود
 کرد و از جمله ادله ایشان کشتن باب و دلیل کردن از محاب و دست و یکی از مرعانی ایشان مذکور است که ایام
 نبود از قبل که امر سید الشهدا را اعظم امور و اگر دلیل بر حقیقت انحضرت میسر دهند و میگویند که در این
 امری اتفاق نیافتاد و حقیق باین استقامت ظاهر نشد با آنکه امر انحضرت از صحت تا بظهور بیشتر نبود و لکن این
 انوار مقدس هیچد سبب میگرداند که بلا یا از جمیع جهات مثل باران بر آنها مارید و اگر این همه محاب با ایشان
 عینه و افعال عریضه باطل باشد دیگر که سرور است که دعوی حق نماید قسم بخوراهمین فعلشان را جمیع منکر از
 حجت کافی و دلیل وافی است جواب میگویم اولاً که این دعوی دلیل حقیقت نباشد همانا از اخبار معتبره ثابت است که
 احد را در عمر قائم نبرد معارضه با انحضرت نباشد و خوا و و اصحابش در کمال حکومت و سلطنت و حرقت باشند
 پس این قلت اجلا دلیل است بر بطلان مذهب ایشان و قیاس با مر سید الشهداء باطل است چنانکه از پیش

ملی و چه قدر

و ثانیاً اینکه بی شبهه چه بسیار ملحدین که کشته شدند و ذلیل گشتند پس اگر مجرد ذلت ذلیل حقیقت باشد
باید همه آنها حق باشند باری این امور کلیت ندارد پس بران حق و باطل نشود و از جمله ادله ایسا اینکه
بسیاری از زهاد و علماء و مجتهدین بیابان ایمان آوردند و از اصحاب او گشتند و در راه او کشته شدند
در یکی از رساله ها ایسا مسموع است که جمعی از علماء را شدند و فضلا کاملین و فقها کاملین بالغین
از کاش قریب وصال شرب شدند و بغایت عظمی فایز گشتند و از کون و مکان در سیل خامان گذشتند
از اسامی ایشان ذکر میشود که شاید استقامت انفس مضطر به و نفوس غیر مطمئن شود از انجمله جانب
که محل اشراق من ظهور شد لولا ما استو الله علی عرش رحمانه و ما استقر علی کرسی مدینه و جانب
سید محی که و جد عمر و فرید زمان بود و ملا محمد علی زنجانی و ملا بسطامی و ملا سعید باقر و ملا نعمت
زندی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خونی و ملا سید حسین ترش و ملا مهدی گندی و برادرش ملا باقر و ملا
الحاق یزدی و ملا برقانی و امثال ذلک قریب چهار صد نفر بودند که اسامی آنها در لوح محفوظ الهی ثبت شده است
همه آنها مهتد شدند و مدفن شدند و از سر جان برای جانان برخاستند بستمی که سینه هاشان هدایت
مخالفین گشته و سر هاشان زینت سنان مشرکین پس ای شهادت این نفوس قدسیه که با این طریق جان را در
دوست دادند کفایت نمیکند برای عباد که هستند آه جواب میگویم که اولاً این اشخاص مذکورین بنوعی با سبب
سلطنت حکومت شاید این همه کوشش کرده باشند آنجا که معتقد بطلب شده باشند سلمنا که هواست بریاست
و از مرد و افتقاد این کارها کرده باشند لکن چون باب ایشان را فریاد بود که شمارا اگر بکشند بعد از چند روز
زنده خواهند شد و سلطنت حکمران شما را خواهد بود لهذا چندان از کشته شدن باک نداشتند و میفکند که
چون کشته میشویم ثواب جهاد خواهیم داشت چون زنده شویم حکمران خواهیم بود حکایت کرده اند که چو ملا حسین
جراحه سید و دانست که از این جراحه جان خواهد برد زبان بوصیت کشو گفت ای مردم چنان ندانید که من مردم
جهاد دهم روز دیگر زنده خواهم شد بنابر آنکه شما از این دین که بشما اموشام بر گردید و چو مرد او را اسلحه
داشت من کردن بجان آنکه چون زنده شود میقاتی باشد بجان الله این مردم چه قدر احمق و نادان تو
اگر میگویند که چه شد که این جماعت با آن دیانت و فهم و کجاست از دین برگشتند و در راه ضلالت شدند میگویند



علم لدنی که احاطه نموده جمع نمکات را با آنکه در هر بلد و مدینه جمیع علماء و ائمه بر منع و ترغیب
 برخواستند و مگر غفلت و ظلم بر نفس ایشان آید جواب میگویم که مراد از این غلبه و اقتدار حقیقت
 مردم بسیار از جمیع اقطار میروا و شده اند و روز بروز زیاد میشوند میگویم که از اول عالم تا بحال
 این قرار مقرر بوده است که هر کس که در امور ایشان میکرده است مردم مخصوص این عوام کالاً انعام و
 او را میکرده اند و با اظهار ارادت میکرده اند و مخفی نیست که هر یک که معارض او امثال پادشاه
 و علماء باشند و هر روز در صدد قلع و قمع او شوند شهرت او زیاد تر میشود و مردم فضول پیرامون
 او بیشتر میگردند یا انشیده که الا انسان حریص علی مانع منع چه بیند حریص تر شود انسان و خدا
 شاهد است که اگر این مرد را کسی از علماء و حکام و وزراء طالب یدارش نمی شد و امتثال با امر و نهی
 و اصلاح بر سر نمی نمودند تا همه کس او را میدید و با او سخن می گفتند امرش باین شهرت نمیشد و مردانش
 ایستاد که حال هشتاد نمیشدند بلکه کم کم من تقدم امش تمام میشد و مردم روز بروز ایشان را
 کم میشد و لکن چون شیطان خواست که مردم را بضلالت اندازد این وسوسه در دلها کرد
 که شاید قائم موعود باشد پس برویم و او را یداریم و چون ضعیف الايمان بودند باندک خبر
 فریب می خوردند و بعضی تا دیارات که از روی هوا می پنداشتند و با جمله کثرت مریدان
 بر حقیقت ندارد و اگر میگویند که ایشان صاحب کرامی و سلطنت ظاهر شدند دروغ گفته بلکه خوشان
 بذلت و خوف خود مقرر شد و اگر میگویند که معارف و علوم و محققان ایشان صادر شده بود در
 عالم منتشر شد بطریقیکه در هیچ شهر و دیه نیست مگر اینکه کتابی و صحیفه از ایشان هست میگویم
 اولاً که این دروغ است بسیار شهرها و دیها هست که هیچ از کلمات ایشان ندیده اند بلکه هنوز
 ظهور چنین کسی را هم نه فهمیده اند و ثانیاً اینکه این چه دلالت دارد بر حقیقت بسیار کاههاست
 و حکایات کاذبه است که در انراف بلا منتشر میشود و ثالثاً اینکه در هر حال احواله کردن و اجماع
 که لمالب این گونه فرزندان میشود و از جمله ادله ایشان حدیث است که از کتاب کافی نقل کرده اند که علیه
 علی امانت کمال مؤدبها و عیسای و جبرائیل و لیسانه فی زمانه و یهادی و سهم کاتبها و یهادی

چون

مردن آنرا و الذی لم یقتل و یجرتون و یکرنون خائضین مرمرین و جلیین یضیع الأثر عن بلد ما یهم و یغشوا
 البویل و الرقة فی نسا بهم اولئک اولیا حقاً یغیر دوستان قائم در عمر او دلیل و کشته میشوند و سرهای
 ایشانرا چون سرها ترک و دیلم از بدن جدا میکنند و برسم تهدیه لبهرها میزنند و ایشانرا با تش میسوزانند همیشه
 ترسان میباشند و زمین بخونها ایشان رنگ میشود و صدایه و وادیلان آنها ایشان بلند میشود ایشان
 دوستان من از روحیت ندر رساله از ایشان منقوش است که حال مرا خطه فرماید که خراز این حدیث باقی
 نماید مگر آنکه ظاهر شد چنانکه در اکثر اماکن دم شریفی رخیه شد و در هر بلد ایشانرا اسیر نمودند و عیالها
 گردانیدند و بعضی را سوختند آه جواب میگویم اولاً که من عنون این حدیث را در کتابی ندیده ام و عقیدتم که من
 صحیح است یا نه و عقیدتم که این اوصاف بر قائم است یا نه سنا که حدیث در خصوص قائم باشد و در کتاب است
 مذکور باشد و لکن این حدیث معارضه با آنچه در پیش اشاره بان شد از اخبار و غیرها میگذرد و بعد از ملا
 آنچه همه شیعه اتفاق کرده اند بر او از اینکه در زمان ظهور قائم امر دیگرگونه خواهد شد یعنی دولت و سلطنت
 آل محمد ظاهر خواهد شد و شیعیان و دوستان ایشان در کمال رفاهیت و امنیت خواهند بود و در آن زمان
 که با ایشان شده است خواهد شد و قلت ایشان بکثرت و در آن زمان بغیر و فقرشان بدلت میبرد خواهد شد
 در کتاب از امیر مومنان روایت شده که در خطبه خود میفرمودند اللهم انی لا علم الا بالعلماء یا ذکله و
 یقطع موده و انک لا تحل ارضک من حجه لک علی خلقک ظاهر این بطایع او خائف مغمو و کید و تبطل حجت و لا
 اولیائک بعد از هدایتهم بل این هم و کم اولئک الاقلون عدداً و الاغلبون عند الله ذکر المبعوثون لقاده الذین
 الاثمه الهادین الدین یثابون با دایم و یجبرون یجبرون فغیر ذلک یجبرون بهر العلم علی حقیقه ایمان فیه اورا
 لقاده العلم و یستلینون فرج یثبهم ما استوعروا علی غیرهم و یانشون بما استوحش منه المکذبون و اباه المترفلون او
 اساء العلماء صیحو اهل الدین با طاعة الله و اولیائه و دانوا بالقیمة فریبهم و الخوف من عدوهم فامر واحمد مخلصه
 الاعلی فحما بهم و انما هم خوس صحت فی ذلک الباطل مشطرون لدوله الحق و یحق الله الحق بکلماته و یحق الباطل
 ها طوبی لهم علی غیرهم علی دینهم حال هدایتهم و یا شوقا الی ربوبیتهم فی حال ظهورهم و ولهم و یجبرنا الله و یا
 فی جنات عدن و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریایه و اگر دولت موعوده همین ذلت محض است و استوار

دیگر چه معنی دارد این دولت در ان زمان می بود و این عنایت طویل و عکس چه خواهد بود سنان الله لها
 مردم را مشطر ظهور دولت حق کند که تا بی تئیه عامل بدین حق شوند و همان که ظاهر شود دولت و تئیه
 زیاد تر شود پس معنای فقرات عجا اقتراح که از صاحب الامر رسیده است که در هر شب ان مصاحبه
 چه خواهد بود اللهم اظهر به دینک و سنه نیک حتی لا یستقیم شیء من الحق غماحه احد من الخلق اللهم
 انا نرغب الیک فی ذلک کریمه نرغبها الا سلام و اهلله و ندل بها النفاق و اهلله الخ اللهم المسموع
 و اشعبه صدقنا و اذنی به فبقنا و کرم به قلنا و اعز به ذلنا و اغنی به غائلنا و اقض به عن معرنا
 و اجر به فقرنا و سد به خلینا الخ ایا کدام امر مشرق شیعیان جمع شد و کدام قلت و دلشانش بکرت
 و غرت می شد اگر شده است پس این همه شکایت و اظهار دولت که در کلمات و آیات خود میکند
 حیثیت دین فقرات که از جمله آیات ایشان است یعنی چه قدا شد علی الامرشان ضیعت خرا
 بین الناس لعل یرفع بذلك ایدى البغضاء عن راسه و لو انهم ما یرضون شیء الا بان لیسفکوا
 علی الارض و یحترقوا فخریات علی غرقات قدس صنع و بلغت فی الذل الی مقام الدی جلست
 الینت و حیداً فریداً و ترا جیث را در رئیس المذنبین میفرماید العلام و جدا باب مغلوته و اذ انما
 الباب علی وجهه ما کان عندنا من احد یجذمه و بذلک مکتبنا لاشیاء کلها و تقطعت کما بالمقرین
 و چون امر چنین باشد که دوستان خدا دلیل باشند در هر اعصار و زمین و آسمان علیه بر کمال
 باشد و پیام نباشد الا بالآ و یل چنانکه اعتقاد شماها بران است پس که ایشان در این وقت هنگام
 در این صورت ایشان از همه کس نادم اند و احقر خواهند بود بعبادات شاقه و تر لذات و شور و غلبه
 میدهند و تمکین قتل و غارت و اسیر میکنند و دشمنان خدا را از آنها ماکل خواهند بود که الذی
 فروغی کار دارند و همیشه در امنیت راحت هشد اگر میگوئید که لذتهای دنیای و غرتها مضیق ایشان را
 کفایت میکند میگوئیم اینها محض خیال است که هیچ حقیقت ندارد عین دل خود را با اینها خوش مکن لذتها
 سر و مانده دخل باین مخرقات که اشمس عارف گذاشته ندارد و دوست خدا را هم لذت رو مانده
 باید هم لذت جسمانیه خدا صیر نماید و فیها ما تشبهه الا نفس و کلن الا عین این تا و یل بی معنی را

کلمات حکیمانه

در این وقت



کما رکذار و با مثال این چیزها بهشت و ذر او کتاب حساب میزان و ضابطه خدا را یغیر مده و حدیث است
 لعباده الصالحین بالاعین رات الخ مناما باطوا و مقررند ندارد اخراکی پیوده خواهی گفت و مردم را فریب
 خواص داد و عوام کالانام را در سنت و حیرت خواهی افکند و بالجمله حدیث مذکور دلیل مدعا باب شوال
 سلما که ظهور قائم هم بدلت باشد چنانکه این حدیث دلالت بر آن دارد و لکن میگوئیم که این در حدیث
 ندارد زیرا که امر و زهر کس که این دعوی کند اگر چه باطل باشد او را چنین خواهند کرد که در حدیث مذکور
 توال قائمیت خود را ثابت کن و بعد این احادیث را برای خود فرآورده و از جمله ادله ایشان است حدیث
 که در بخاری الا نوار مذکور است ان لقائنا اربع علامات من ربه من مؤد و عیسی و یوسف و محمد اما
 العلامة من مؤد فانحرف والاشطار و اما العلامة من عیسی فماذا لو انی حق و العلامة من یوسف فماذا لو انی
 والبقیة والعلامة من محمد فینظر بانار القرآن جواب میگوئیم که اول حدیث مذکور سندش معتبر نیست
 و لکن این علامات نه در زمان ظهور است بلکه بعضی اینها پیش از ظهور است سلما که در زمان ظهور
 بهین وصف مذکور باشد و لکن از کجا که این شخص معهود باشد و از جمله ادله ایشان است حدیث
 در روضه کافی در بیان زوراء و ارد شده است عن معویة بن وهب عن عبد الله قال اتروا
 قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد قال لا قال دخلت الکوفة قلت نعم قال ایئت سوق الدواب قلت نعم
 قال رايت الجبل الاسود عن یمن طریق تلك الرواء یقبل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للحمل
 قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم و در رساله از این ایشان مسطور است که این اصحاب را در عکا
 به ترین عذاب یقتل رسانند و نیسیان مکر از اعراض فقهاء عمر و علماء عهد صادق فرمودند و فقهاء
 الزمان شرفقهاء تحت السماء منهم خرب العشة و الیهود یعود آه جواب از این حدیث بعد از تسلیم صحیح
 است که مرع در مد نیست از کجا که این هشت نفر را اصحاب قائم باشند و از کجا که اصحاب این شخص معهود
 و معلوم نیست که مراد از ولد فلان چیست شاید که این مطلب بعد از این واقع شود و مقولین در رد
 عدد مذکور نبودند و از جمله ادله ایشان است حدیث مغضل که از حضرت صادق سؤال کرد قال ذکیف
 مولای ظهوره فقال فی سنة المستین یظهروا و یعلو ذکره زیرا که مراد از ستین نه سال شصت است

زیرا که در زمان صادق پیش از این گذشته بود و نه سال فرادست است زیرا که در اترمان که مدتی
 نشد بلکه مراد فرار و دو تیس شصت است که مطابق ظهور میرزا علی محمد بود جواب میگویم که این حدیث
 منافاة دارد با اخبار بسیار بلکه منع از توقیت در آن فرموده اند و گفته اند که ما اهل بیت و محب
 قرار نمیدیم وجه یقین از این ظاهر تر که مذکور است بر این حدیث علاوه بر این آنکه ما این حدیث را
 هنوز ندیده ایم بلکه در اول حدیث مفضل است که از آن حضرت سؤال میکنند که فدا تو شوم آیا وقت
 از برای ظهور قائم آل محمد هست آنحضرت فرمودند خداوند آباء و امتناع فرموده است از آنکه شیعیان
 بدانند که وقت ظهور که خواهد بود و هر کس دقت از برای ظهور آنحضرت عین نماید خود را با علم غیبی
 نموده است و ادعا اطلاق بر سر او کرده است و ایضا میگویم که کوان ظهور امر و علو ذکر یک از این شخص
 معهودشان بلی جز بلیست در نزد علماء و اعیان مشربده نمیشود و ایضا میگویم که ظهور امر و علو ذکر هر
 در ظهور کلی موثر نیست بلکه احتمال دارد که مراد از زیادتى مظهرین فرج او باشد که در هر صبح و شام
 بجهت مشاهده این طائفه تمام از خدا سؤال ظهور آنحضرت میشود و لکن این احتمال بسیار بعید است و باجماع
 امثال این ادله معارضه با امور قطعی نکند زیرا که قطعاً قطع از آنها حاصل نمیشود مگر از بر ادله
 ضعیفه که سریع القاطعند حتی با مؤداهیه چون بعضی اشعار حافظ و پیغمبر و امثال ذلك از امور
 غیر استدلال میکنند و لکن قطع این ادهان هیچ اعتبار ندارد اما اگر معارض اینها را بشنود
 بر میگردد و در باب اصول و بنیاد علم قطعی که متشکیک مشکک زایل نمیشود کفایت نکند پس این طائفه چه
 قدر احساس که طلب بان بزرگ را میخواهند با امثال این احادیث ضعیفه و تاویلات ترکیب و اشعار
 و امثال ذلك که از هنر زینت العنکبوت است ثابت کنند سبحان الله خود باب مکرر در دعوی خود بگویند
 و از کفار خود توبه کرد پس چگونه مریدین او مدعی اعتقاد کاملند در خرد و خردت امام جعفر صادق فرمودند
 که در زمان پیش شیخ طلب دنیا کرد از راه باطل مقلد درش نشد و از حرام نیز طلب کرد و پیشش نکست
 شیطان بر او آمد با او گفت که طلب دنیا کردی از راه حلال و حرام تو امیست نشد میخواهی ترا دلالت
 بخیر که دنیاى تو باز بسیار شود و تا بغایت بسیار گردند گفت اری شیطان گفت نه بد کن

و مردم را باین دین دعوت نمایند پس آن مرد بخدمت کرد و غذای ایشان را فرستاد و مردم او را اطاعت کردند
و مالی بهر سنانید و من بعد از این کار ایشان شد نزد مریدان آمد و گفت این دین که من شما را بآن دعوت
کردم باطل است شما از آن برگردید مریدان گفتند که این دروغ است که میگوئی آنچه گفته بود حق بود و لکن
تو در دین خود شک بهر سنانیده و از مذهب خود برگردیده چون ایشان را امید شد رشت و ریخته برگردان
انداخت و گفت این ریخته را خود نکشایم تا خدا توبه مرا قبول کند پس خداوند به پیغمبری و فرستاد که بفرست
پس فلان بگو که قسم بفرستم که اگر مرا چندان بخوانی که بندهای اعضایت از هم جدا شود دعا ترا منجا
مینماید تا آنکه برگردانی هر که او مرده است از آنچه او را بان دعوت نموده ای غیر از من ایای هیچ عاقلی راضی میشود
که اختیار نماید ازین مذهب مدعی را که هیچ برهان و حجت ندارد و متابعت نماید مرد مجنون را که هیچ کمالی
ندارد هرگز پیش چنین کمره بود کی مریدش را بجهت ده تو همین در بطلان من بگو که از هر چه از دسترسند
و هر چه از خواستند شواست بزبان ترکی با وی حکم کردند گفت که من ترکی نمیدانم بجز با وی سخن گفتن
عهد بیرون نیامدا بویصر از حضرت سؤال کرد که بم یعرف الامام حضرت فرمودند بحضال اما اولها فانه
بشیر قد تقدم من ابيه فیه و اشار الیه لیكون علیهم حجة و لیسل یحیی و ان سکت عنه ابتداء و یخبر عانی
و یکلم الناس بکلم لسان یغیر یخبر خیر امام شناخته میشود یکی آنکه پدرش رض بر امامت او کند و دیگری
آنکه هر چه از دستوال کند جواب گوید اگر چه در ابتدا ساکت باشد و دیگری آنکه از آینده خبر دهد و
آنکه بهر زبان با مردم تکلم کند پس در احوال شخصی از اهل خراسان نزد آنحضرت آمد و با حضرت بزبان عربی تکلم
حضرت او را بزبان فارسی جواب داد آن شخص خراسانی عرض کرد که جعلت فلان مرا کمان ایستود که تو زبان را
را عید آنحضرت فرمود اگر من ندانسته باشم پس مرا بر توجیه فضل خواهد بود و چگونه من امام تو خواهم
بعد فرمودند که ان الامام لا یخبر علیه کلام احد من الناس ولا یخبر ولا یخبر ولا یخبر فی الروح فلی
یکرم هذه الحضال فی لسان هو امام یغیر امام کلام ولغت همه مردم را میداند و زبان مرغان و سایر حیوانات
میفهمند و هر کس که این مقامات در او نباشد امام نیست پس چگونه اعتقاد میکنی با امت که بگوید و بگوید
صفات در او نیست و او از هر کمالی و علی حشوم و بهره است عصما الله من شرور الانفس و در حدیث

مذکور است که چون حضرت قائم بمکه آیند پشت بکعبه میدهند و میفرمایند که هر کس خواهد از نظر غایت عجل
و علی و حسن و حسین و سایر ائمه پیاید و بمن نظر نماید و آنچه خواهد از من سؤال نماید که علم همه در نزد من
و آنچه ایشان مصلحت نمائسته اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابها نازل از آسمان و صحیفه
پیغمبران را میخواهد پیاپی از من بپوشانم حضرت شروع فرماید بخواندن صحف حضرت آدم و شیث و نوح و
حضرت ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و بلغت زبان ایشان که همه علمای ایشان و
و ملتها اقرار نمایند و گویند که اینها همان کتابها اسمانی است که انبیا عظام نازل شده است بعد از
آنکه خرافات آنها تغیر و تبدل یافته باشد و آنچه از آنها فوت شده است بمان رسیده است الحال بما رسد
حضرت شروع فرماید بخواندن قرآن چنانچه بر حضرت رسالت نازل شده است بدو تغیر و تبدل قصص
در اول این رساله از برای تو مکشوف استیم که شریعت حضرت محمد مصطفی شریف است بامیه دایمه که نسخ
زوال هرگز بر آسمان او نخواهد گشت و تغیر و تبدل هرگز در آن راه نخواهد یافت همانا بعد از رحلت
انحضرت از این عالم وحی الله منقطع شد و چریل که امین وحی بود دیگر بوحی بر هیچکس نازل نشد
بلکه حکم الله الی آخر الدهر همان حکم بود که بر آن حضرت القاشد و کتاب الله الذی یحب العمل الی آخر الدهر
همان کتاب بود که بر او نازل شد حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد حرام الی یوم القیمه یعنی احکام
تا روز قیامت که مفسر عریان معتقدند باقی است منسوخ نشود و تاویل قیامت و بعضی خرافات
و علی هذا هر کامل غایب و هر فاضل عالمیکه بعد از انحضرت ظاهر شود او را از متابعت شریعت ستم
انحضرت چاره نباشد بلکه هر کمال و فضل که پیدا کند جز این متابعت اگر باشد و ذرو ببال است بلکه
کرامت کمال همان متابعت آن نور منیا است و هر مدعی که ادعا کند که عملش مطابق شریعت شریفه محمد است
کاذب مفسر است و هر کون و ارادت با وجاثر نباشد همانا این شریعت غیر از حقیقت حق و بطلان مبطل
غیر موافق آن حق و مخالف باطل است پس اگر شخصی فرضا صاحب کلمات علیه بلکه کرامات قطعی
و لکن عملش را و لونی الجملة مخالف این شریعت به بیزمبادا که دستار دت با و ذرا که همین مخالف
او واضح دلیل است بر نقصان و عصیان او و ایاک ایاک که چون عوام بی ناله عجز مشاهده

بعضی شجره ها و چشم بند یها و نبال هر چه دینی که از رسوم شرعی خرد ندارد بلکه ندارد و بیتی و خود را
بدست بعضی از ملاحد صوفیه و قلندران او با ش بدهی و خرقه و کلاه سالوسه ایشان فرست
و دین و دشا خویش را بر باد دهنی ای سبای ابلیس آدم رو هست پس بهر دقت نباید داد دست
ایگزین من بعد صوفیه هر صافی بخش باشد ای بنا خرقه که مستواتش باشد و حضرت امام علی
فرمودند که صوفیه کل ایشان از دشمنان و مخالفان ما هستند و طریقه ایشان غیر از طریقه ما
و نیستند ایشان مکر و نیراز و مجوس این است و ایشانند کسانی که اجتهاد میکنند در خواص و
نور خدا لکن خدا تمام میکند نور خود را اگر چه کافرین کاره باشند و ما در رساله توضیح المسائل
فرق صوفیه و بطران مذنبان را داده ایم و با جملة متابعت شریعت محمد بن جمیع اصناف خلایق
الی اخر الذکر لازم است حتی آنکه ائمه هدی با آن مقامات عالییه که بعد از جد امجد کس از ائمه ائمه ائمه
بنوده و نیست و نخواهد بود و متابعت آنحضرت را شیوه خود ندانستند و مشایخ و تلامذی و تلامذی که
بلکه فضل خود را خود در ترویج شریعت آنحضرت ندانستند و شایع میکردند و فرمایند و این
برای خود ثابت نکردند و بنسبت خود نسبت آنحضرت را افکار نمودند و این بود طریقه ایشان امامان بعد از
تا آنکه فرقت امامت را باست بجز صلاح الامر رسید و چون از زمان مقتضیان نبود که آنحضرت ترویج
از شریعت بشود نماید پس تا آخر امامت آنحضرت را این ترویج و مفوض شدن روح حق بعد از آنکه
که خدا مصلحت دانند ظهور آنحضرت را و چون آن نور با هر کس که در جملة تلامذین تمام عالم را روشن کند
چون دیگر ائمه او نیز جز از برای ترویج دین جانش کوشش نماید بلکه هر حکمی از احکام منزل علی بن ابی طالب
که مبطلان و معاندین بشیر داده اند یا آنکه از میان برداشته اند یا آنکه چنانچه از آن فرود اند یا از آن
کرده اند آنحضرت همین حکم را بهمان طریق که در اول برسوال الله ما زال شده و طاهر خواهد فرمود و غلبه را
بان امر خواهد نمود و هر حکمی را که ائمه سابقین بجهت تقیه از مخالفین و معاندین مخفی داشته اند و
که بجهت منعفا استعداد مومنین مستوفی فرموده بود آنحضرت همان حکم را بجهت تقیه و در احوال و جمیع
خواهند ساخت و هر امری که در دنیا از منکر است که امینا شرع شوالسته اند که بجا آورند آنحضرت ترویج خواهد

و هر چند از نزد و در هر چه که بخار شده است بجهت موافقی شدن آن حضرت بهما از اخبار و مواضع
 و هر چه در قرآن که برین خدای نازل شده بود کم یا زیاد شده باشد آنحضرت تغییر خواهد داد ^{ناشد} و
 خواهند افزود و زیاد را ناقص خواهند کرد و دست خواهند فرمود در این عمل و این ظاهر خواهد
 بود از اخبار قرآنی را که علی بن ابی طالب جمع فرمودند و بردای خود پیچیده و بمسجد در حضور ^{آن} ایشان
 و فرمود این مردم این همان قرآن است که جبرئیل از جانب رب حلیل بر رسول الله آورد و همه آنها را من جمع نمودم
 و تاویل و تزییل و تفسیر و تامل هر یک را که برکی و در هر چه موضع دار بر این نازل شده غیر کتب که
 یا ابا الحسن قرآنیکه عثمان جمع کرده است یا اراکفایت میکنند زیرا که او نیز از کاتبان و حواری است پس علمود
 که هر کس این قرآن را نخواهد دید مگر در زمان ظهور قائم ما و تمام این حدیث در کتب معتبره مذکور است
 و باجماع مدعای قاضی و از سده که دعوی دینی کند غیر از دین محمد و مردم را بجهت دعوی کند غیر از احکام که بر
 حضرت نازل شده است و گویند که مدعی دفع احکام سابقه شود و در این باشد از برای آنکه احکام
 و قطعیه را از میان بردارد زیرا که صاحب الامر عی ایما لا یجوز ترویج دین رسول الله و ما
 جماعات مشککات کلام الله المنزل علی رسول الله پس اگر کسی مدعی قاضی شود و حکم بنسب دین حضرت
 رسالت فایده را غیر شود و بتدیل شریعت آنحضرت شبهه معر علی الله و کاذب خواهد بود بلکه
 همین حکم در میان او واقع خواهد بود بر بطلان و فساد دعوی او و علی هذا پس میرزا علی محمد معرو
 فی شبهه در دعوی خود کاذب بود و خود را گمراه شد و مردم را گمراه کرد زیرا که او بالقطع حکم بنسب دین حضرت
 سابقه نموده و گفت که دین محمد در نور ظهور من برقع چنانکه دین موسی در ظهور عیسی و دین عیسی در ظهور محمد
 برقع گشت در بسیار مواضع از بیانات خود باین مطلب تصریح کرده است چنانکه بعضی از آنها اشاره شد
 و در رساله جواهر الاسرار معارج الاسفار که ضمیمه از نوار است ست مسطور است که یا اخی طهر قلب و نور
نوارک و حمد بیک لثغرات الحان طهور الهویه و نقاشات القدسیه ملکوت البقائیه لتعرف تاویل
الکلمات و اسرارها و الا لوقی فی ظاهر العباره لن تقدر ان تلبث امر من جاء بعد عیسی و تستطیع ان تلبث
و تفرق علی المعانی من عز و لا و المشرکین لان بهذه الایه ای قول عیسی لتلا من قرا علی ابان السموات

والارض يمكن ان يزولا ولكن كلاهما لن يزولا ابدا يستدلون علماء الانجيل بان الانجيل ما ينبغي ابدا
 ولو يظهر تلك العلامات التي كانت مكتوبة في كتبنا ويظهر هيكل المعهود لا بد له ان يحكم بين العباد باحكام
 الانجيل ولو يظهر كل العلامات المكتوبة في الكتب ويحكم بغير ما حكم به عيسى ما تقر به وما ينبغي لان هذا المطلب
 مسلمات مطلبهم مثل ما اثم يشهد اليوم من علماء القوم وجهلا بغير ما يعترضون و يقولون بان السموات
 اشرقت من المغرب ما صاوح الصاوح بين السماء والارض وما غرق بعض البلاد وما ظهر الدجال وما
 السبيا وما ظهر الهيكل في القدس والى بهج سمعت عن واحد من علماءهم يقول لو يظهر كل تلك العلاما
 ت ويظهر العالم المامول ويحكم بغير ما نزل في القرآن فيما يكون بين ايدينا من الفروع والكذب وتقلد وما
 ابدا وامثال ذلك مما يقولون هو الا المكشوف بالامامة القية ونفخ في الصور وحشر كل من السماوات والارض
 والميراث نصبت المطر صنعت والايات نزلت والشمس اشرقت والنجوم طهست والنفوس بعثت والروح
 نفخت والملائكة صفت والجنة ازلقت والنار سعت وقص كل ذلك والى ما عرف احد هم كانوا في عرشا
 ميتون الا الذين امنوا ورجعوا الى الله وكانوا اليوم رضوان القدس يحرون وفي رضى الله يسكنون
 اه وحاصل مقصود اين مرد كراهه از اين عبارات است كه چه ضرر دارد كه دين محمد چو سائر ادیان نسخ شود
 زیرا كه انچه كه داده است كه دلالت ميكند بر اينكه شريعت هر كس نسخ نخواهد شد و تا روز قيامت
 باقى خواهد بود بمثل ان مؤيد عيسى نيز خبر داده اند و علماء امت ايشان مانند اين علماء استدلال با
 حجت الله اند و لهذا از مقام ايمان محمد و متابعت شريعت او محروم مانند دعواى ايشان تا باين زمان بجهت
 اعتماد بىكه بعلما خود داشتند شريعت محمد نكوشد بلكه خود را حق و محمد و امت او را باطل اعتقاد كردند و
 در اينصورت بفقير علماء و عوام چه خواهد بود زیرا كه ايشان تكيه بر خبر بغير خبر نكرده اند اگر كوتاهي كه خبر
 ايشان را بايد تاويل كود تا منافاة با ظهور محمد و نسخ دين فرسابق نداشته باشد چرا اين سخن را در خبر
 نميگوئى تا منافاة با ظهور ميرزا علي محمد و نسخ شريعت محمد نداشته باشد پس جميع علامات كه از برا
 ظهور قائم قرار داده شده همه را تاويل كن و چو تاويل كرد خواهى دانست كه شمس از مغرب طلوع شده و
 و سقيما خروج کرده و صبحه اشما ظاهر شده و هكذا سائر علامات بلکه قيامت نيز برپا شده و

و صراط و جسا و جمیع آنچه خبر داده اند که در قیامت خواهد شد همه شده است و حال که قیامت باشد
 نسخ درین مجلس خبر داده اند و همه را خبر داده اند که درین ایام الیوم الیه باقی است و اگر این تاویل را در خصوص کلمات
 موسی و عیسی که انصاف نباشد و اگر اصول و اوایل نمیکند چگونه بر اینها مجتهدان است و درین مورد اجماع میان
 و جواب از این کلمات واهیات است که اولاً مغیر ندارد که امام ناسخ دین پیغمبر باشد یا پیغمبر شنیده که
 در میان اینها و اوصای ایشان و چه آمده باشد و ناسخ شریعت پیغمبر کرده باشد نسخ دین هیچ پیغمبر
 هر بامدن پیغمبر دیگری ممکن نباشد زیرا که حکیم که بر حق خدا ثابت شد جز بونی پیغمبر نمیکند و چون پیغمبر
 نشود و این مطلب از ضروریات دین است احدی در آن شبهه نکرده است پس قیاس امر امانت با امر
 نبوت واضح البطلان است پس اگر میگویند که یزید علی محمد مذکور پیغمبر بود میگویند که او پیش بطلان این مطلب
 ثابت کردیم چگونه باطل نباشد و حال آنکه خداوند او را خاتم النبیین خوانده است و فرستادن
 پیغمبر دیگر بعد از او ممکن نباشد و اگر چه خواهد بود البتة با الله خدا و دروغ نمیکند و مشافقت غیر ما
 پس باید که مدعی پیغمبر از بعد از کاذب شد و تفصیل این مطلب گذشت و ثانیا آنکه سلمنا که
 امام تواند که ناسخ شریعت شود و یا آنکه قائم موعود پیغمبر باشد و لکن این مقام را تو از کجا بر آری
 علی محمد مجتهد ثابت کردی بلی اگر در دست حجته می بود که دیگران از ایشان مثل او عاجز بود بعد نبوت که
 تواند حکمی بر این مردم و شیخ دین نماید چنانکه حجت در موضع دیگر از این رساله امت میگویند که
 اعلم ایها الناس ان یوم القیمه حین عقلت عن ذلک لا بد لمن یرید ان یقطع الاسفار فی معارج الاسرار
 بان یجاهد الدین علی قدر طاقته و تدبره لیظهر له السبل مناجح الدلیل و ان یجد نصایح امر
 من الله و کان فی بلده حجه نوره و لا اله الا الله یرفعه العالین لا مغیر له الا بان یقبحه کل قایم و یقول
 و یحکم و لو یحکم علی الماء حکم الارض حکم السماء او فذلک او تحت ذلک و او یحکم بالبحر و البدر
 لانه اطلع باسرار الهی و موزات العینة و احکام الهیة و لکن کوان حجه که اهل عالم از آن عاجز
 یا خیر بیان حجه دیگر داشته و یا حاجت او را ما بهتر میفهمیم که از نکات پادشاه و قواعد عریضه
 داریم یا هر دو پائی که از لسان عرب هیچ خبر ندارد چه چگونه است که ما پیغمبر بودن

فی دینهم و او سید و مدد و ناسی این که اینچه بود و نصایر ادا عا کردند که پیغمبرشان فرموده است که
 بعد از ما نخواهد بود و شریعت ما دنیا صیقل یافته است و لیا بران ندارند زیرا که خواهی که خداوند علم نیست و توان
 تر از ایشان ثابت نیست بلکه این خیر از ایشان بطریق احاد هم معلوم نیست زیرا که بحث النصر که بهود ^{صیل} است
 و جمیع ایشان را کشت و کتابها ایشان را حرق و توریه خدا را در جای پاش با آتش بسوزید بطریقیکه هیچ نوشته
 کتابی نماند و در اینحال ^{حت} افساده کلام آنها را تاویل کنیم زیرا که ثابت نیست که از پیغمبر آنها ^{شد}
 بگذشتند و اما ایشان این دروغها نوشتند و عوام را فریب دادند که مباد از شر ایشان پرهیز روند
 چنانکه بسیار تحریف و تبدیل در کلمات خدا کردند و اوصافیکه از برای محمد ^{لور} ماذل شده بود تغییر دادند
 و عوام ندانسته این مطالب را از ایشان قبول کردند قال الله فویل للذین یکونون الکتاب یاید بهم ^{یعقوب}
هم من عند الله لیشر و ابه عنا قلیلا امام حن عسکری میفرماید که قال الله تعالی هذا القوم الیهود ^{سقا}
صفه ما زعموا انها صفه محمد و هی خلا صفه قالوا لستضعیفین منهم هذه صفه النبی المبعوث اخر الزمان
طویل عظیم البدن والبطن اصهب الشهر و تخرب بجلا منه و هو یحیی بعد هذا الزمان نجم سنة و انما ارادوا ^{بذلك}
لیتقی اهم ضعفا بهم ریاستهم و تدوم لهم اصا بایهم و یکفوا انفسهم خدمة رسو الله و خدعة علی
اهل خاصة فقال الله فویل لهم عما کتبت اید بهم و ویل لهم عما یکسبون من هذه الصفاء المرات المخالفا
لصفه محمد و علی الی ان قال قال رجل للصادق فاذا کان هؤلاء القوم الیهود لا یعرفون الکتاب الا بما
یسعونه من علمائهم لا سئل لهم الغیر فکیف منهم بتقلید هم و القیوم علمائهم و عوام الیهود الا
کما من یقلون علمائهم فان لم یخرلا ولیک القیوم علمائهم حاصل منه انکه مره از حضر صادق پرسید که عوام
چاره در اردن نیست الا انکه تقلید علما ی خو کنند پس چرا خدا ایشان را در این تقلید مذمت میفرماید و جفر میا
عوام یهود و عوام امت محمد در تقلید کردن علما خود چه تقصیر دارند عوام در صور تیکه علما تحریف کما خدا و تفسیر حکما
او کرده باشند قال ان عوام الیهود کانوا قد عرفوا علمائهم بالکتاب المرح و باکل المحرام و الرشیع و یغیر الاحکام
عن واجبها بالسفاغات و الحانیات و الصانیات و عرفوهم بالعصب الشدید یذلک یفارقون به ادبائهم و
اذا تقصروا له من اموال غیرهم و ظلوهم من اجلهم و عرفوهم بقارن فون المحرمات و اضطر و المطارف قلوبهم الی

فعل ما يفعلونه فهو فاسق يجوز ان يصدق على الله ولا على الوسايط من الخلق ومن الله فذلک
لما قلد ومن قد عرفوا ومن قد علموا انهم لا يجوز قبول خبره ولا تصديقه في حکایة ولا اهل بما يؤدیه^{الهم}
عن له شاهد ووجه علیهم النظر بانفسهم امر رسول الله اذا كانت لا تله او ضعیف من ان محقق^{شهر}
من ان لا يظهر لهم الحق حاصل مع انکه حضرت فرمودند که خداوند از ان جهت عوام^{ست} را بر تقلید^{ست}
فرمود که فسق و حیثیات علماء خود را نهی شد بودند و یقین کرده بودند پس نباید که شیخان ایشان را در امر خود
قبول کنند بلکه باید خود در دین اجتهاد نمایند تا حق را ادراک کنند و بالجمله این مرد کراهی بر این
که با ما معارضه کند و بگوید که خبر تاسد شریعت و سنی نیر داده شده است زیرا که این مطلب^{ست}
نیست بلکه بعضی گفته اند که در تورات و انجیل خلاف این مطلب مسطور است و حال که سخن با بیچار^{ست}
میکویم که خبر تاسد شریعت محمد^{ست} ثابت و محقق و قطعی است زیرا که بتواتر و قرآن معلوم شده^{ست}
و شبهه انحراف و غیر نیست پس چگونه رسد کسی با که دعوی نسخ و دفع این شریعت کند و تاویل در
ثابت چه لازم و مترتب شدن تکلیفاتیکه هیچ دلیل ندارد چه حاصل اگر میشود بلکه جمله از اخبار^{ست}
دلالت دارد که چون قائم ظهور نماید المهارک با جدید خواهد نمود و احکام تازه خواهد آورد و در
نیست مگر اینکه احکام سابقه رافع خواهد فرمود مردم را با حکامی دیگر دعوی خواهد نمود علاوه بر این
است که اگر بهمان احکام سابقه ظهور نماید باید احدی را با او مجادله و مناقشه نباشد پس چرا
باید علماء با او معارضه کنند و قال و جدال واقع شود و در یکی از رسائل این طائفه مسطور^{ست}
که اگر جمال رحمن بهمان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را آنچه با و مشغولند دیگر
چو این همه اختلافات و فساد در ملک ظاهر شود و مصدق این بوم تدعو الداع الی شیء نکر است^{ست}
چون مناد احد از در اجنبات قدسیه مردم را با انقطاع تمام میخواند از آنچه در دست دارند و اینند
الهی چو مخالف هواست لهذا انسان و امتحان رو بدهد و حال مردم را ملاحظه نماید که هیچ ذکر این احکام^{ست}
محکم که جمیع ظاهر شده غی نماید و لکن اتحادی که تحت دستم ان معلوم نیست ان تسلط جسته اند که چرا
ظاهر شده با اینکه چه قدر از آیات قرآینه و روایات تحقیقه که جمیع دال است بر شرع و حکم جلند

غناکات عمل بعلم خود خواهد فرمود و شاهد و پینه طلب نخواهد کرد و اینها شاید که مراد از احکام جدید
امور است که هر یک از آنها در زمان خود بان امور با خلق بحسب مصالح متجدد و بحسب اوقات و الازمه و الا
و غیرها معامله میفرمایند چنانکه روایتی است که دلالت میکند بر اینکه امام بعد از خیر از امام پیشین یا
تجدد دارد و این امور است که تعلق مصالح خلق دارد و در بعضی از روایات است که اینها حکام که رحلت فرمودند
نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند و از ده صحیفه سر عمر طلا و از پیش او برد که هر یک از آنها با سمر
از ائمه بود پس عرض کرد که خداوند امر میفرماید ترا که این صحیفه ها را بده بدست کسی که از او بازدهد
او میباید که امنای مرها و مشاؤون در روز زمین و هر یک از ایشان باید در اول امامت خود صحیفه را
او میباید باز نماید و آنچه در او نوشته است قرائت کند بدو و زیاده و نقصان و چرمان و دعا و میباید
ها را بدست دهد تا همه را میباید بعد از او میباید که با سمر و دست باز نماید و با عمل نماید و هر که از آنها
صاحب الامر پس شاید که مراد از احکام تازه همان تکلیفات خود حق باشد نسبت بخلق از کثرت و کثرت را
معروف و نهی از منکر و غیر ذلک از خیرهاست که سایر امامان بجهت تقیه مرتکب آنها نشدند و بالجمله
پس کتابیکه قائم می آید در مخالف و مانع کتاب محمد نیست و حکمی که اظهار میفرماید منافع با حکم محمد ندارد بلکه
کتابهایان حکم همان حکم است که در سابق بوده است اگر چه ظهورش مانع داشته است و قصر
دشمنند بر است که این الفخر لا عادة الله و الشریعه دلائلش بر عدم نسخ ظاهر تر است زیرا که معانی
انست که خیریکه آمده باشد و باره او را بیاورد اعاده نمیریند و این واضح است و اینکه آن
مردم که در رساله مذکوره گفت که اگر قائم ظاهر شود رسوم و ادب سابقه پس چرا اخلاص و انکار پیدا
میشود جوابش میگویم که مراد ظهور است با احکام اولیه و با قیل که بر سر سوزنازل شد و لا محاله مخالف
این بار رسوم و ادبیکه سالهاست که مردم بآنها مکلفند بحسب مصالح الهیه و چون امر چنین باشد البته اخلاص
و انکار واقع خواهد شد یا نشود که در زمان خلافت علی خود شواهدی است که بعد از او عتقا عمر را بر زمین
شواهدی است که خیران عثمانی عمل نماید پس چگونه بعد از این همه سال که میگذرد و مردم بقرآن مذکور عمل
و سنن ان تعالیمای از بعد از او واجب میدانند اخلاص نشود و با انحراف معارضه نکند بلکه ظاهر

سماوات
و
سماوات

از منشا شیعه که کسی منکر قائم شود و بر احکام او خدش کرد زیرا که این اعلامات مقرر شده بر ظهور ^{دارند} و پس چون این اعلامات ظاهر شود و شخصی مدعی قاعدت شود با حجت برهان لابد او را قائم دانست و چون عصمت
 او را ثابت کنند در جمیع احکام میگوید از رسول الله است و را تصدیق کند پس براد فقها بیکه صادق ^{بود} و
 فقها را که از زمان شریفها تحت السیاح همان فقهای اهل سنت باشند که حکم الله را منحصر در احکام ^{کنند}
 که مانند شافعی راجی خیفه میباشند اند و اجتهاد را بر دیگران جایز ندانند و همچنین است مراد از علماء در حدیث
 و اکثر ائمه العلماء و مؤید این مطلب است که میفرمایند فی دعوی الناس فلم یجد احداً ^{است} زیرا که شایع است
 اخبار استعمال الناس را در اهل سنت علاوه بر این است که بسیار از شیعه ایمان بخبر خواهند داد
 نه آنکه احداً ایمان نیاورند و علی هیچیک از اهل سنت را دل ظهور با ایمان نخواهند داد و در جهت آنکه حکم
 منحصر در اشخاص مخصوصین میدانند پس فلم یجد احداً قریه شود بر اینکه مراد از الناس اهل سنت و قریه دیگر
 بر این مطلب فیقولون هذا خلافاً من ائمة الدین است زیرا که مراد از ائمة دین همان اشخاص
 مخصوصینند نه ائمة هائما املنا قائم باین احکام مذکور از ائمة معصومین ثابت شده است پس چگونه
 شیعه میگویند که این حکم مخالف ایشان است و شیخ محمد الدین رباب میصد و شصت و شش هزار فتوا میگوید
 ولو لا ان السیف بیده لافتر الفقهاء بقتله و ان الله يظهره بالسیف و الکرم فیطمعون و یخافون و یقلون
 من غیر ایمان بل یضرون خلافه و یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما یجتهد فی العلم ^{حکمه}
 و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احداً له درجه الاجتهاد یعنی اگر ظهور قائم بشیخ نباشد فقها فتوا
 او میدهند و لکن چون بغلبه و جو ظاهر میشود حکم از هر دو ترس و طمع قبول میکنند در ظاهر و
 ایمان عمیقاً دارند با او در باطن زیرا که اعتقادشان از سنکه زمان اجتهاد گذشته و مجتهد ^{منجور}
 در علمای اربعه و خداوند بعد از اینها دیگر رتبه اجتهاد بکسی نخواهد داد و این کلام مثل مرغ ^{ست} آرد
 منکرین قائم در زمان ظهور او اهل سنت خواهند بودند نه شیعه و مراد از ربکه فرمودند علی العز
 شد یکدیگر اینها خواهند بود که مسبوق باینکه قائم تجدید فرائض و سنن میکند بر وجهیکه ذکر شد و بنسبت
 لهذا این مطلب بر ایشان سخت خواهد بود و اینکه این مرد گمراه میگوید که مصداق این یوم یوم ^{الداء}

میگویم اولاً که این در خصوص قیامت است چنانکه بعد میفرماید حَسْبُكَ ابْصَارُهُمْ مخرجین من الاجا^ث
 کانتهم جراد تُشْرِمُهُ طِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ نَكْرَهُانَ هُوَ لَمْ يَمُوتْ است
 که نفوس او را نمیکند یعنی معهود نبوده است ایشانرا چنین هولی و در کتاب کافی از امیرالمومنین روایت شده
 که فرمودند فَلْيُسْرَفِ الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِمْ مِنْ فِتْنَةِ عَرْشِهِ فِي نِزَالِ الْإِسْلَامِ و امر ملکای الملک^{که}
فَيُنَادِيهِمْ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ انصتوا و اسمعوا منادی الجبار قال يَسْمَعُ آخِرُهُمْ كَمَا تَسْمَعُ أَوَّلُهُمْ قال
صَوَاتُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَتُشْعِشِعُ ابْصَارَهُمْ وَتُضْطَرِّبُ قُلُوبَهُمْ وَتَفْرَجُ قُلُوبَهُمْ وَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَى
نَاحِيَةِ الصُّبُورِ مُطِيعِينَ إِلَى الدَّاعِ قال فبعد ذلك يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ که مراد از این روز
 روز ظهور قائم باشد چنانکه در تفسیر قمی مذکور است که الامام اذا خرج يدعوه^{و لكن} هم الى هاهنا فيكون
 انكار ایشان بجهت همان مطلب بود که ذکر شد و شاید که مراد انباشد که میخواهند ایشانرا بجهتیکه از
 معهود ایشان نبوده است از احکام و افعاله و کتاب حقیقه پس این ایه هیچ دلالت بر آن ندارد که قائم
 ناسخ احکام و کتاب محمد خواهد بود و اینکه میگوید که حال مردم را ملاحظه نماید عَالِمُ جَوَابِ الْمَطْلُوبِ
 از پیش واضح کردیم و دانستیکه هیچ روایتی دلالت بر مدعا ایشان ندارد و دانستیکه در اخبار علا^{مات}
 اخبار است معتبر و لو با ثبات اهل مذاهب چه چگونه میگوید که ان اخبار محکم است و این اخبار مستقیم^{ست}
 و اینکه میگوید که باینکه چه قدر از آیات قرآنی در روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید
 میگویم سبحان الله یا این آیات قرآنی کدام است که بر این مطلب دلالت دارد و آیا این روایات محققه در کدام
 کتاب است که مانند ایه ایم اگر منحصر است باینها میگوید ذکر کرده آنها هیچ دلالتی بر مدعا ندارند زیرا که شرع
 جدید عبارت است از آنچه ما بیان کردیم بعد از ملاحظه اخبار معصومین و مقتضای جمیع بین آنها دانست^{لال}
 باسلام علی الحق المجید هیچ مغفرت ندارد زیرا که بی شبهه انحضرت حق جدید است و این چه کار دارد باینکه حق
 ناسخ حکم رسول الله است و خراب کردن قائم آنچه پیش از او بوده باشد دلالتی بر این مطلب ندارد زیرا که بر اد^{اد}
 بر دشت امور است که خلا احکام رسول باشد که لا محاله باطل است و در تشبیه خراب کردن رسول امر جا^ل
 دلالتی است بر اینکه مراد احکام و بدله باطله است که از جانب خدا نیست اینکه میگوید که مقصود از هر طهر^{تغیر}

و تبدیلی است آنچ میگویم که این در هر ظهور نیست بلکه در ظهور هر پیر است که صاحب شریعت باشد در
ظهور امام زیرا که مقتضای ظهور او قریع دین سیم است نه نسخ آن سیم است که مقتضای غیر باشد چه غیر از
ظاهر تر که احکام باطله و امر و حد و الله که مانع از چنان داشت جابر بکند و ذات و قلمت و نحو و قیمة و
ذالک را بغیرت و کثرت و امتیث و امثال ذالک بدل فرماید و علی هذا پس چگونه مظاهر کلیه لغو خواهد بود
سلمانا که قائم نسخ احکام تواند کرد و لکن میگویم که قاعیت میرزا علی محمد از کجا ثابت شد اگر بجهت این بود که نسخ
کرد این چهره لیل میثو هر چه ایما میتواند که از اینگونه بدیهه و محال بر هم بیافند و اگر بجهت امور دیگر باشد
ما از پیش ثابت کردیم که هیچ مطلبی دلالت بر دعوی او ندارد پس اینگونه سخنان از او دلیلیست واضح بر آن
شیطان او را همراه کرده بود و متابعت آنکس که شیطان بر او مسلط باشد چگونه جابر باشد و اگر میگوید
او نیز نسخ قرآن و احکام سرور سیم را حکم نکرده است بلکه این کتاب که آورده و این احکام که او مردم را
بانهاد عمو موده همان کتابی است بعینه که بر محمد نازل شد و همان احکامی است که با نعت و وحی شدیم
زیاد میگویم اولا که خودش و جمله اصحابش تصریح بفسخ احکام محمد و رفع کتاب محمد نموده اند چنانکه
از پیش دانسته و ثانیاً اینکه شبهه در این نیست که اکثر احکام مرقوم را غیر من دهد و حال آنکه این
مخط در اول امر و رفع جمیع احکام نمود باین معنی که گفت هر کس هر کار که میخواهد بکند بر او حرج نیست
افزون اکثر احکام را تبدیل کرد با حکامی دیگر که بان اشارت خواهد شد و در این احکام امور نیست که تقیاً
از احکام منزه نیست یا قائم کی چنین کار خواهد کرد و ثالثاً اینکه به شبهه ان قرآن که قائم بنا و در ناید و
نسخ این قرآن باشد و طور و سیاقش با این یکی باشد و لا محاله باید مغیره باشد که خلق از ایشان مثل
عاجز باشند و هر کس کلمات این مرد را دیده است مثل ظهور شمس و وسط النهار بر او ظاهر است که اینکلمات
هیچ مناسبت با آیات قرآن ندارد و بعلم قطعی میدانند که آیات قرآن از خداست و این کلمات از مخلوقی که هیچ
از مقامات را ندارد و جمله از کلمات او را در مطاوی این رساله دانسته و لا باس که جمله دیگر از اینکلمات را
نیز ذکر کنیم تا کذب و عجز و ضعف شود و از انجمله است سور سیکه در بصر سور یوسف که خداست المعبر
یا عباده الرحمن استغفروا ربکم الرحمن الذی لا اله الا هو باللیل والنهار علی سبیل الباب الرحمن علی الحق محمود

وَلَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُتَعَدِّينَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْمُؤْمِنُونَ صَوْمُوا شَهْرًا قَدِيرًا الْكَبِيرُ بِمَا قَدْ تَعَدَّى اللَّهُ لَكُمْ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ ^{الْحَقِّ}
 بِالْحَقِّ تَمَامًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بَنِي كَرَاهٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذُنُوبِكُمْ وَإِنْ كَانَ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ مِنْ حِكْمٍ أَوْ
 فَسْقَةٍ مِنَ الشَّيْطَانِ مَكْتُوبَةً فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ تَدَرَّى الْفَقْرَاءَ خِفَافًا أَمْوَالَهُمْ الْأَمْوَالُ الَّتِي كَانَتْ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ ^{مَقْصُودًا}
 اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ الْقُلُوبَ قَدْ رَأَتْهُ بَيْنَ أَسْجَادِهِ وَقَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ مَقْصُودًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ أَحْكَامَهُ
 فِي هَذَا الْكِتَابِ لَعَلَّ النَّاسَ يَتَّقُونَ اللَّهَ وَيُؤْتُونَ اللَّهَ مِنْ حَيْثُ رَزَقَهُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَالْحَقُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا ^{لَيْسَ}
 بَعْدَ أَنْ غَلَتْ شُؤْرًا كَانَ بِالْشَّمْلِ وَالنَّارِ وَقَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ مَقْصُودًا وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ تَوَارَوْا
 الْحَيَوَانَ بِأَذْنِ اللَّهِ ذَاكِرًا مَسْلُومًا مَقْبُولًا إِلَى الْكَعْبَةِ بِقَوْلِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ الْبَابِ بِمَا قَدْ تَدَرَّى اللَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ
 مَقْصُودًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَلَّ لِلنَّاسِ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ بِمَا قَدْ كَانَ لَهُمْ فَلَاحُ كُلِّ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْحَيَوَانِ غَيْرَ مَسْئُومٍ ^{بِرَأْسِهِ}
 فَقَدْ كَانَ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ لَا لِبَعْضٍ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ مَقْصُودًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ بِالزَّكَاةِ ^{لِلنَّاسِ}
 أَخْرَاجَهَا مِنَ الْمَاءِ فَلِذَلِكَ حُكْمٌ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ مَقْصُودًا وَقَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ
 فِي ذَلِكَ الْبَابِ مَكْتُوبًا وَإِنَّا قَدْ فَضَّلْنَا عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْكِتَابِ أَحْكَامَ الْكِتَابِ لِيَكُونَ بَدَلًا لِلَّهِ فِي ذَلِكَ
 الْبَابِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ نَصِيرًا اقْتُلُوا بِمَا قَدْ جَعَلَ اللَّهُ مِنَ الْحَيَوَانِ نَصِيرًا إِلَى الْإِنْسَانِ حَتَّى مَا وَجَدْتُمْ مِنْ صَفَا
 الْأَرْضِ أَوْ مِنْ السَّيِّئِ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعِلْمُ مَقْصُودًا فَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ الْوَاحِدَ مِنْ دُونِ الْأَشْجَاءِ
 غَرَبَ بِهَا وَقَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْبَابِ الْعِظِيمِ مَقْصُودًا وَقَدْ مَوَّلَا نَفْسَكُمْ مِنَ النَّوَافِلِ فِي كُلِّ
 وَبُيُوتٍ مِنَ الصَّلَاةِ خَمْسَةً وَثَلَاثِينَ رُكْعَةً عَلَى سَبِيلِ خُطِّ الْأَسْتَوَاءِ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ مَحْمُودًا وَاتَّقُوا اللَّهَ
 صَلَوةُ الْجَمْعَةِ فَمُؤْتَرِكُهَا بَعْدَهُ قَدَرُ اللَّهِ لَهَا سَبِيلًا فَلَنْ يُقْبَلَ اللَّهُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ قَدْ
 كَانَ الْحُكْمُ فِي الْقِرَاءَةِ حُكْمُ الْبَابِ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ هَذَا عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ مَحْمُودًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْأَمَامِ خُطْبَةً عَلَى
 الْبَابِ بِالْحَقِّ الْعَلِيِّ مَشْهُودًا يَا أَهْلَ الْجَمْعَةِ الْأَحَدِيَّةِ امْعُوا نَدَارَ نَقْطَةِ النَّارِ الْمُتَجَلِّدَةِ غَيْرَ فَوَادِكُمْ مِنْ هَذَا السَّرِّ الْمُسْطَرِّ
 الْمَكُونِ الْمَحْرُورِ الَّذِي قَدْ نَهَى عَنْكُمْ عَلَى سَرِّ الْبَيْتَيْنِ وَمُسْتَرِّ الرِّصَيْنِ فَإِنَّهُ تَأْتِيهِ الْحَقُّ فِي لَيْلَةِ الدَّهْرِ عَلَيْهِ فِي
 الْأَبْوَابِ فَيُجَانِ اللَّهُ الْعِلْمُ وَهُوَ اللَّهُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا قُلْ لِي لِسَانُ رَبِّكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فِي هَذِهِ الطُّورِ السَّيْنِ
 عَلَى ذَلِكَ الْعِلْمِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْعَلِيَّةِ وَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَدْ خَلَقَ الْآيَاتِ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

على هيكلا الاسمين من ذلك الكلمة الاكبر العلي وهو الله كان على كل شيء قدير اطر ولا يترن المشركون
الا وقد وجدتم على الشرك في هذا الباب الذي قد كان في ام الكتاب بطورا ومادا جدا اكر العباد
على كلمة الباب لله سبحانه وهو الله كان على كل شيء شهيدا واز انجمله است سورة ويذكر او كنه در اس
كهنه است المع الله الذي لا اله الا هو انزل الكتاب للناس فيه بديان كل شيء رحمة ودين لقوم
بالله وبآياته على الحق الاكبر وكان الله على كل شيء قدير اوان الله قد خلق لكم ليله القدر على سرائر
حول النار مقصدا اليه كانت في ام الكتاب خيرا من الف شهر الذي كان بالحق من حول الباب مكتوبا وان الله
جعل يوم القدر تخرير المحب حول النار من لذة الذكر مذكورا وان الله قد كتب عليكم صلوة القدر في
بالحق الاكبر وقد كان العمل في ذلك اليوم على حكم الدهر على حكم الباب في ام الكتاب مكتوبا يا اهل المشركين
اخرجوا من دياركم لزيارة بيت الله الاكبر على حكم محموم من ربكم لكم على العهد الاكبر في ام الكتاب حول الباب
مكتوبا يا ايها المؤمنون فردوا جدينا الحين في ارض الطيف فان الله قد قبل من زيارته بزيارته على الحق
لنفسه وذلك هو الفوز الاكبر وقد كان الاذن في كل الاوامر على ايدي الرحمن مكتوبا وان الله قد حرم
دخول الحرم الا من قبل الباب ذلك الحكم حق في كتاب الله وقد كان الامر في ام الكتاب حول النار مسطوحا
يا معشر الجن والانس اسرعتوا امر الله الاكبر من لذة عبيدنا هذا الغلام الغريب الذي قد كان في ام الكتاب
العلي عليا واطلبوا الفرج من الله ربكم الحق فان الله قد كان على كل شيء قديرا يا ايها المؤمنون ان الله قد
عليكم الصلوة مع الذكر في يوم الجمعة على الحق بالحق الاكبر لكم في ام الكتاب في كتاب المصلين حول الباب مكتوبا
واذكر الله في ليله الجمعة ذكرا على الحق بالحق حميدا يا عباد الرحمن ان الله وملائكته ورسله يصلون
شيعتنا فضلوا عليهم عند مطلع ذكروهم وسلموا امر الله العلي حميدا يا ايها الذين امنوا لا تجعلوا انفسكم
نما قد كنتم على الارض من غير المذرة في الحق من غير الحق وحيدا وان الله قد حكم على الطلاق في الكتاب الذي
يحجون النساء على غير طاعة الرحمن وان الله قد كان بعباده المؤمنين خيرا يا قرة العين قل للمؤمنين ان
طلعت النساء من قبل المس فما قد قدر الله عليهم نعمة فتعوهن يحكم الكتاب على حكم الفرقان حمدا
واعلوا ان غناكم الله ولم يسهله ولله في القرب خمس على حكم سر الهاء في ام الكتاب قد كان حول النار

بالحق علی الحق مکتوباً یا یا کز الحکای کلمه الا نوافسمع ندائی من حول الباب علی ذلک البلد الحرام فی
 انا الله الذی لا اله الا هو و ما فی الا و قد خلقنا له مثلاً فی السموات و الارض لیسهل الخلق بان
 مولهم الحق لیسو کلمه شیء و هو الله کان سمیعاً بصیراً ان ذلک القیر من ابناء العلماء علی و رقة
 الفؤاد باذن الله العلی قد کان حول النار مکتوباً و ان الله قد اوحی الیک من ابناء العیب و انک لد یأم
 الحق الا کبر اذا فرق کلمهم علی الکذب الباطل ان الله قد کان علیک بالحق علی الحق شیعیاً ای غریباً یا
 این کلمات هیچ سنجه باقران چید دارد تا کیم کان کند که اینها ستمه قران است حاشا حاشا که کلام غلو
 با کلام خالق سنجه باشد بخصوص کلام غلو که از وجوه صحت کلام هیچ سر و شده نداشته باشد
 سبحان الله این آیات اوست که سنجه قبل اینها را بلکه بهتر از اینها را آوردن از سنجه بسیار سهل
 خواسته باشند ان آیات که خود در مقابل این آیات انشا کرده ام سرعاً له تعول می کنند ویر جمله
 از بدعتهای او را در باب احکام که در کتاب خود که ستمه کرده است از راه پانی در این
 ذکر میکنم تا اینکه اهل دانش عبرت گیرند و از غیالات و پیچیدی ایمن بکراه مطلع شوند و بر پشانی
 دماغ او واقف گردند پس میگویم که در باب سابع عشر از واحد ثالث از این کتاب ذکر کرده ام که
 اذن داده نشده که احد حرفی از حرف بیان بنویسید الا با حسن خط و احسن از برای هر نفس در حد
 نه در حد فوق او و نه در حد دندان و در باب ثامن عشر از واحد ثالث است که هر کس نفس
 بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کای در علی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخ
 بر داشته و الا داده میسید و بعد نزد خود حفظ عوده و انوقت بد بکری داده شود که
 آثار هر نفس در نزد خود ان نفس باشد و بعد بد بکری برسد اگر و ان شود حفظ عمل او میگرد
 دره واقع که با مر میسر نکرد یا در عطا از برای خود نسخ بهتر انجام دهد که انوقت از برای او
 هست که قبل الا ششخ بدهد که نسخ خوب از برای او تمام نموده راجع سازد نه مثل داب عطا
 این عصر که نسخ هزار خطی که در هر نسخ چندین حکم میکند همین قدر که نسخ اصل است حفظ می
 بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سواند در غیر محل ان بهر مد لا یق حفظ نیست فلنطفن کل

خطای بسیار

ان یا اولی البیان ^{علیه} ما اتم علیه عقدر و ان قل ان الله الطف فوق کل الطف ^{نور} بقدر ان تمسح
 عن ملک سلطان ^{نور} لطف من احد ^{نور} لا یستوان ^{نور} الا الارض و لا ما بینهما ^{نور} الله کان لهما ما لطفنا لطیفاً
 و در باب ناسع عشر از واحد ^{نور} است که اذن داده است خدا که هر کس هر قدر تواند در بهایان
 صرف نماید اگر ممکن بود که کل ماعلی الارض را بهای یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای
 او بوده و در باب عاشر از واحد رابع است که تدریس غیر کتاب بیان جایز نیست و نبی شده است
 انشاء ما لا یمن و لا یغیر مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر متعمله و نا
 قد فصل ^{نور} الصرف و الخوریا که کل انها از برای فهم امر الله است در کلام او و کسی که مراد او را
 و کلام او ^{نور} کلام است چه احتیاج است او را باین شئون و در باب ثانی عشر از واحد رابع است که باید ان
 قوریکه در فوق الارض است ^{نور} محو کند حتی بقور رسول الله و ائمه معصومین و انبیا سابقین و
 از ایشان هیچ علاوه نباشد و در باب ثالث از واحد خامس است که خداوند عالم خلق فرموده کل ما
 را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سالی را عدد کل شی و انرا نوزده ماه قرار داده
 در ماهی نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطه تحویل حل تا منتهی الیه سیر او که بجو مشی میگرد
 نوزده مرتب حروف احد سیر نمایند و ماه اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد
 و هر یو را بهار یکی قرار داده که متولدین در این خبت با علی ممکن در امکان متولد گردند در سه شهر
 که شهر تبع است خلق نازا فخره موجودات میگرد در چهار بعد که شهر حمید است خلق ارواح ممکن
 میگرد که در آن رزق داده میشود و در شش ماه بعد که شهر توحید است میسر اند خدا موجودات را
 موت حبس بلکه موت از نفی و حیات را ثبات و در شش ماه بعد که شهر تکبر است حیات مبدل
 اشتباه را که از حبه و ن آن مرده اند و در حجاب و ثبات مانده اند و سه شهر اول ناز الله است و حها
 ماه بعد هوا ازل است که او ممد است از ناز الله و شش ماه بعد متعلق به تراب است که آنچه ظاهر
 از غنا مرئیه در آن غنر مستقر گردد و ثمر اخذ شود الخ و در باب خامس از واحد خامس است که در هر
 آنچه ماعلی الارض است ظهور بعد واقع شود مثلاً در ظهور رسول الله لانی بوده که کل ماعلی از

ظل او مؤمن شوند آنچه که نشاء از ضعف مسلمین بوده والا لیاقت از برای ان دین بوده و یوم ظهور
 بر رسول الله بر هر صاحب نفس و بر او حلال نبوده چگونه و ان یفرج علی الحیوة مکرانکه داخل ایمان
 با و بسو که انوقت بر او حلال میشود آنچه را که خداوند با و عطا فرموده از جو خود و همچنین در ظهور
 بظهور الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا با ایمان با و و کل از کل گرفته میشود الا انکه داخل شوند
 ظل دین او و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمن بحق آنچه ما یغیب ایشان است الا انکه داخل
 در ایمان کردند که انوقت حلال میکرد از برای ایشان آنچه خدا با ایشان عطا کرده است از خود
 و این حکم بر سزا همین صاحب اقتدار در دین هستند بر هر و در بلادیکه باعث خزن نفس یا ضرر
 شود اظهار از اهرام خداوند اندازن نفرموده مثل تجاریکه در بلاد فرنگ تجارت میکند که بر ایشان
 که عملهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای ایشان واقع نکرد دائم و در باب
 سابع از واحد خامس است که اگر کلی بردست یکی از نصاری باشد همین قدر که بموفی از مؤمنین
 بیان دهد فی الفور ظاهر و پاک میکرد و اگر رد کند مادامیکه در دست اوست حکم اول جاری میکرد
 و عجز استمال ظاهر میکرد اگر چه بی فضل هم بهم رسد که یک نفس دوزخ مؤمن هدیه از برای مؤمن
 نفرستد ازین که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میکرد اگر چه سنین معدود بگذرد
 انکه بان نفس مؤمن برسد و در باب تاسع از واحد خامس است که از آنجا یکاه اهل بیانرا خداوند امر فرمود
 که کل شیء را بمهاکل خود ظاهر گردانند از آن فرمود ایشانرا که هر شیء را بجز و با سماء الله
 شود که هیچ نفسی در هیچ نه بیند الا طلعت ظهور مشیت که در او دیده غیثوا لا الله مثلا منتهی الیه
 رتبه جماد سنک است و سینا و نه بیند الا سبوح و در نون او الا نور و در کاف او الا کریم را چه
 کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا انکه الثقات کند بر او بخرانکه بلیسان گوید یا انکه بقلب
 خطور و خدا اگر شواند بدو کریم الله الاضع الا قدس فر کند الخ و در باب جماد عشر از واحد خامس
 که خدا اذن فرموده در نزد هر مولود چه ذکر چه انی صلواتی رقع کرد به پنج تکرر تا انکه اسم الله
 بران ذکر شود لعل اگر بماند و یوم قیامت را در آن کند از مؤمنین بمن بظهور الله گردد و باید بعد از تکرر

اول نوزده مرتبه انا کل بالله مؤمنون و بعد از دوم انا لله کل بالله مؤمنون و بعد از سیم انا کل
 بالله عتقون و بعد از چهارم انا کل بالله عتقون و بعد از پنجم انا کل بالله راضون بگوید و از بر او صلوات
 میت شش بگوید بعد از اول نوزده مرتبه بگوید انا کل لله عابدون و بعد از دوم انا کل لله ساجد
 و بعد از سیم انا کل لله قاضون و بعد از چهارم انا کل لله ذاکرون و بعد از پنجم انا کل لله شاکرون
 و بعد از ششم انا کل لله صابرون بگوید و در باب ثانی عشر از واحد خاص است که چون این جسد را
 عرش جسد با طری است امر با عظام و احرام از بنایت شده و اذن داده شده که در بطور باجر مصقل
 شود و در دست اموات انکس تحقیق کرده شود که اسم الله بر آن نقش شده باشد و در باب ثالث عشر
 واحد خاص است که خداوند اذن داده که در وقت موت کتاب میت نوشته متضمن بر اقرار بوحید
 خدا و اقرار بنقطه الهیه و حق او و اظهار رجب عظام اسماء و استعاذه از آنچه دوست داشته و بد
 و امر نماید که کتاب الله را رسانند عن بطیره الله و حفظ او با وراثت اوست که بداید الی فر بطیره
 برسد بر احسن خط و الطیف حسن الخ و در باب رابع عشر از واحد خاص است که مظاهر یکده مطهرات است
 اول ایمان بیان است که مبدل میفرماید جسد او را بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین مبدل
 تلقاء ایه از آن واقع شود شینه که صفت در او نباشد ظاهر میگردد و ثالث اسم الله است که صفت
 مرتبه الله اظهر بر شی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل با اهل بیان
 پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او شجره نام دارد بعد است که آب هوا و آتش و خاک باشد و ششم
 شمس است هشم مابدل کیبوتنه و کل اینها در حق است که غیبت در آنها نباشد و خونیکه از دهن بیاید
 بواسطه یا مسواک عفوشده است یا بر نیست و نفس مصیل اگر شعر جزا نرزد او باشد مثل اسبیا بیکه از
 فرنگ میاورند و دستها علاج و امشخوان و امثال آنها کل آنها از برای آنست که مردم در سحر و جت حد
 لعل یوم ظهور حق لعل یوم ظهور حق مصدق شوند و بر احکام قبل او نه اینکه از بر انکس احتیاط
 و نماز خود را اعاده کند و حین فتو بر تحقیق دین بر و انکس الخ و در باب خامس عشر از واحد خاص است
 که اب فاک است و در باب شابع عشر از واحد خاص است که از طلوع شمس تا غروب با زخرا و نذر آن
 شود

هر نضی را که نود و پنج مرتبه بگوید یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا الله
این نوع کلمات ممثله لعل در یوم قیامت از بרכת تلاوت این اسماء الله بشرف هدایت نیر اعظم
و طلعت قدم فایز گردد و تواند در این روز به هدایت خود حق مهتد گردد و در باب ثامن عشر
الواحد الخامس است که خداوند اذن فرموده در بیع و شراء محقق رضاء بینها و اذن فرموده
و کس و حرو و مملوکر که همین قدر که استعلام رضاء شود از طرفین بیع و شرا صحیح میگردد و اذن
تجار در امر بیع که داب است امروزه عاقلانها و برانکه شافعی و ثرایند با جمل در معامله خود را
دهند الخ و در باب ناسع عشر من الواحد الخامس است که مقال ذهاب نوزده نحو دست و قیمت
نمود طلا هزار دینار است و قیمت نوزده نمود از نقره هزار دینار است و هرگاه یکسال گذشت
مقدار مالش از پانصد و چهل مثقال گذشت از هر مثقال طلا که نوزده نمود میباشد یا نصف
و از هر مثقالی نقره که نوزده نمود است پنجاه دینار عیال بیان داده شود الخ و در باب اول من الواحد
السادس است که اذن فرموده خداوند در نایم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاد نکرد و در
بامشهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در اخوان یک حرف از اول آن زیاد
نه این است که این قسم امر شده ولی امیر در مینها اعتدال است بلکه اعدل از این هم در علم خداوند کند
که ملاحظه اعداد و روفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست و باید سه جلد در آیات باشد
چهار جلد در مناجاه و شش جلد در ثواب و شش جلد دیگر در کلمات علمیه و مناد است که در نوزده
یک مخفی که اقل هزار بیت است از شئون بیان و هر یک حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد
و در باب نایم من الواحد السادس است که حکم کرم رفع است بلکه هر اب مادام که بغیر نکرده است اگر چه یکبار
که باشد ظاهر و مظهر است و در باب خامس من الواحد السادس است که باید مردان بگویند یا سلام کنند بلفظ
و جواب دهند یا الله اعظم و یا الله اظهر و یا الله انور و یا الله اکبر و در باب سابع من الواحد
السادس است که خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن و شهرها که زیاده از نود و پنج مثقال
مهر نکند و از برای اهل قریبها که زیاده از نود و پنج مثقال نقره مهر نمایند و اقل آن بر نوزده مثقال

واحد و تر و شتر و اسد و اسد از مزید میشود یا بعضی میشود که از پنج حد تجاوز میکند که احدی یک واحد باشد
 و ثانی دو واحد و ممکن است تا پنج واحد پس اگر قرطبی از اکثر زیاده یا از اقل کم شود باطل میگردد و طریقه نکاح ^{نسکه}
 عربیت بگویند این آیه را اِنَّهُ اَنَا اللهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْاَرْضِ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَرَبُّ مَا لَا يَرِىُّ رَبُّ الْعَالَمِينَ
 و ذکر مهر کند و بر او حقیقت شود و مشاهده باشند بران خویشان ایشان و در باب ناسخ من الواحد السادس
 که خوانند فرموده و اذن داده است بطبع هر چه در هر نفس را در هر شیء و همچنین در استعمال ذرات فضله تا آنکه
 مگر در این حجت با آنچه سبب سکون عباد است سیده و مثلاً شکر الهی را در یوم ظهور با ایمان بمن بظهره الله طاهر
 سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را اتفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند اما در باب عاشر
 من الواحد السادس است که بر هر نفسی فریض است که او را انگشت باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد
 این آیه علیه قل الله حق وان مادون الله خلق و کل له عابدون و در باب خادش عشر من الواحد السادس است
 که طاری نیست زدن طفل را پیش از یکسال و چون باین سن برسد پیش از پنج ضرب خفیف او را بزنند انهم نه
 بر محرم بلکه بر لباس و اگر کسی از پنج خوب بپوشد بزند یا آنکه بر گوشت بزند کفار است که تا نوزده روز
 دیگر باز و جبهه نوزد یکی نکند و زوجه اش در این مدت بر او حرام میشود و اگر او را زوجه نباشد یا باشد
 و در نوزده او حاضر نباشد نوزده فقالت طلا دیه از او بگیرند و جائز است از برای اطفال که در ایام عید با
 کنند بهر چه در دست ایشان است و در باب ثانی عشر من الواحد السادس است که طاری نیست طلاق مکرر بعد
 آنکه زن یکسال صبر کند شاید میان ایشان اصلاح شود و اگر اصلاح نشد بعد از این مدت طلاق حلال شود
 و چون طلاق داد تا نوزده مرتبه تواند که رجوع کند و از حین افراق تا حین رجوع نوزده روز صبر کند
 باب رابع عشر من الواحد السادس است که خداوند عالم در میان ایام یوم میرا منبوج داده و انوار یوم الله خوانند
 و ضامن شده که هر که حرمت این یوم را شناسد مثل کل سال اجرو خدا و او را و یکسال ذهب صرفه را مثل
 سید و شصت و یکسال است که در سبیل خدا صرف کرده باشد و ان یوم نیست که شمن مشعل میکردند از برای
 حوت مجمل در حین تحویل چه لیل واقع شود چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد الاء نباشد و در
 مستغاث و در این سن هر کس هر چه تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیبت این یوم در بیان

داده نشد مله بالاء و نعاء متعلق در حین واحد تا آنکه شیء کامل گردد نزدان نفس و هم چنین در نماز
 محبوب است که بربك تحت شود و تعدد الاء و نعاء را متعدد بحال قرار دهند و اذن داده شده که در
 بطرد کل حول این ایه را تلاوت نماید شهادته الله لا اله الا هو المهيمن القيوم و در نماز برای شهادت
 انه لا اله الا هو العزيز المحبوب الخ و در باب ناسم عشر من الواحد السادس است که خداوند اذن
 کل را که در نزد اجتماع ذکر من بظهره الله هر نفی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعدا گردد اجلا
 من کتاب الله و اعطاه من نقطه الاولى لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارثاء در نزد او میکند که
 کل اعمال نیت از برای یوم شهادت است الخ و در باب سادس عشر من الواحد السادس است که جائز نیست
 سفر کردن مکرر بوقت النقطه زیارت مقاعد حج و تجارت و تصرف نفسی اگر خواهد و مانند در سفر
 زیاده از دو سال اذن داده نشده و این در سفر بر است و اما بجز زیاده از پیمال اذن نیست و بعد
 حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول در آن و اگر از این مدت تجاوز کند و نیست و و شغال طلا یا
 بدهد و امر شده است از برای کسیکه داخل خانه کسی میشود بی اذن او یا آنکه بکند او را در سفر محبوب
 حرکت دهد یا آنکه او را از خانه خود بی اذن او برون آورد اینک فوزه روز باز و وجه خود نزد یکی میکند
 و اگر از این حکم تعدد کند بر شهادت بیان فرض است که جز اعتدال و نود و بیست و شغال طلا یا بدهد و امر شده است
 عالم شود بجز نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تعافل در نزد فوزه روز باز و یکی میکند و
 بعد از انقضای این مدت فوزه شغال طلا اگر تواند و الا نقره بدهد و اگر شغال فوزه مرتبه اشعفا
 پس زوجه و حلال شود و در باب سابع عشر من الواحد السادس است که آنچه صحیح شده بود بر مؤمنین اند
 ما يخرج من الغارة او ما يطر بالليل اذا شباه ذلك بامه نیست بغير فضلات موش و امثال آن پال است و در باب
 تاسع عشر من الواحد السادس است که واجب کفایه در این ظهور که اگر کسی بسو کسی خطی بنویسد بر اینکه او را
 جواب دهد بخط خود یا بخطیکه امر کند و همچنین اگر کسی سوال کند بر مستمع واجب است جواب با آنچه و لالت کند
 لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگ اعظم محبت نکرد در حینیکه نازل میفرماید من قول الله الت بربکم کل
 بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینها شده و سرایت میکند تا مشاهد الیه ذکر و جود الخ و در باب

من الواحد السابع است که در هر ظهور خداوند دوست پیدا کند و دوستی بدو از این جهت امر فرموده
 که هر دو سالت و سوال یکدیگر هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ملاء عبد بریزد یا
 بنحی عطا کند در باب ثانی من الواحد السابع است که هیچ عملی نمیگردد الا آنکه لله واقع شود و از
 این جهت امر شده که هر عاملی چنین عمل نکند انی لا یملک هذا الله رب السموات والأرض ربنا ربنا ربنا
رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند خیر است در باب سادس من الواحد السابع است که استیلا
 نفسی از نفس خائف گردد و محبوبیت عند الله الا در حین ضرورت یا وقت حوب سرا و امر است بر عبد که
 مراقب باشد امریکه سبب خوف نفس باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بر هیکل انسانیست باشد
 و در باب ثانی من الواحد السابع است که بر هر نفسی امر شده که در هر ماه یک واحد در واحد بکند از اسماء خدا
 مثل الله اکبر و اعظم و اطهر و محوره و اگر از او فوت شود بر وراثت او لازم است که بر او بجا آورد
 و در باب ثانی من الواحد السابع است که بر هر پادشاهی از اهل بیان لازم است که دو خانه بسازد
 باسم منظره الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نو و پنج صفا و زینت و یا از خود را
 و در باب سادس عشر من الواحد السابع است که نهی شده از صعود بر منابر و امر شده است باستواء بر عرش
 یا سر بر یا کرسی تا آنکه کل از شأن و قریون نموده و اگر محل اجتماع است بر محنتی گرمی گذاشته که
 تواند اسماع نمود کلمات حق را در باب سادس عشر من الواحد السابع است که واجب است بر هر پاد
 شاهی از اهل بیان که زنده نگذارد در ارض احد را از کسانیکه ایمان به بیان ندارند و همچنان است
 هر کس از اصناف ناس که قادر باشد بر این مطلب مگر کسانیکه از وجود ایشان نفی حاصل باشد
 که مؤمنین بان مشفع شوند پس کس ایشان لازم نیست و در باب سابع عشر من الواحد السابع است
 که لازم است در روز حجه در مقابل شمس این آیه را بخواند انما الالهة من عند الله علی الملک یا انما
الشمس الطالعه فاشهد علی ما قد شهد الله علی نفسه ان لا اله الا هو العزیز المحبوب و در باب ثانی عشر
 الواحد السابع است که هر کس نفسی را فروز کند باید نوزده شمال تلاوت بکند و اگر شود نوزده و الا
 نوزده مرتبه استغفار نماید و طلب عفو نماید از آنکس و در باب ثانی من الواحد السابع است که واجب است

نفسی که از برای ارث خود و اگر آمد نو نوزده ورق از گامد های لطیف و نوزده انگشت که مشغول باشد
 اسماء الله و ارث نمی برد از میت مگر پدر و مادر و زن و برادر و خواهر او و در باب ششم از الواحد الثامن است که
 امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که عقدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه نعل اسفر
 شش قطعه زرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر که در نزد خود نگاه دارد و در روز ظهور منظره الله با و تمام کند
 و در باب هفتم از الواحد الثامن است که اذن داده شده به لطیف نطافت و اگر در چهار روز یک مرتبه حمام سرد و
 اطعمه و شعر نماید محبوب بود و اگر در هشت روز یا چهار روز و در چنین کند نیز خوب است و استعمال خاک بکل بدن
 محبوب است و مردان پسندیده یا خود را بخرن بنویسند و زنان اللهم و نظر در آینه در هر شب و در روز محبوب است و در
 ثامن الواحد الثامن است که اذن داده شده بتجفیف شعر یا سواد خزان از وجه لاجل آن که بر صورت حسن ظاهر شود
 اندک شارب و حال امر شده الح و در باب نهم از الواحد الثامن است که هر کس که در طایفه تربیت داده شود جایز است
 از برای او نظر کردن و تکلم کردن با زنان این طایفه و از برای مردان جایز است تکلم کردن با زنان اجنبیه بعد از کفایت
 و ضرورت و زیاده از بیست و هشت کلمه تکلم کردن جایز نیست و در باب دهم از الواحد الثامن است که غسل
 میت یک دفعه لازم است باین ترتیب که اول سرش را بشویند و بگویند یا فرد و بعد شکر را و بگویند یا حی و بعد
 طرف راست او را و بگویند یا قیوم و بعد طرف چپ را و بگویند یا حکم و بعد پای راست او را و بگویند یا عدل
 و بعد پای چپ او را و بگویند یا قدوس و با نچه در حیات او از هر فضل معتضی بوده از سر و آب یا گریه آن
 است که بهمان نحو غسل داده شود بر آید اعتقاد بعد از فراغ بماء و دود معطرش نمایند یا بیست یک بار اذن داده
 در کفن به نفع ثواب از حریز گرفته تا مشهور در حیات قلم مشغی گردد و بران زیاده از نوزده اسم جایز نیست که
 نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدر تربت از قرا و اول و آخر با او دفن شود و برید عین از خاک
 اذن داده شده در رجال که این آیه در آن نقش باشد و الله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله
شی علیما و در نساء این آیه نقش شود که و الله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدا
 و تغلب میت یا در حال بستانی عوده که دون و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام خست
 مؤمن احترام مؤمن است الح و در باب رابع عشر من الواحد الثامن است که اگر کسی تواند هر روز و شب هفصید

از بیان تلاوت نماید و اگر شواهد مقتضای مرتبه الله اظهر بگوید و در باب نهم عشر من الواحد الثامن است
 که بر هر کس لازم است که زن بپوشد تا متولد شود از آن کسی که توحید خدا نماید و باید در این مطلب جهل کند
 و در اول نیست علاج کسی را که ایمان نیامده است و در باب سادس عشر من الواحد الثامن است که بعد از آنکه
 چیزی به قیمت صد شغال طلا رسید بر مالک آن واجب است که نوزده شغال بخرد و واحد صد بهر خرما
 و در باب سابع عشر من الواحد الثامن است که طلا و نقره چون بیش از پنج شغال برسد نوزده شغال مال بقطعه
 و در باب ثامن عشر من الواحد الثامن است که در آخر هر سال نوزده مرد و دو کودک بکشد و بپوشد و در باب
 ناسع عشر من الواحد الثامن است که وقت ذکر شستن بظهر الله صلوات بر او و فرستید و چون ذکر شود خود خسته
 برایشان نمایند و ذکر کنید خدای محمد و مطاهر اهرام خدا را در هر شب در روز جمعه و ولایت و در مرتبه و چهار هر
 یا الله بگوید و در باب دهم من الواحد التاسع است که هر کس که صاحب خط باشد که در زمان خود بنظر برسد
 باشد واجب است بر او که هزار دین بر قرطاسی که انهم بلا عدل باشد بنویسد از برای خدا و بپوشد و بر او
 نگیرد و وصیت کند که این صحیفه را بنقطه برساند و در باب رابع من الواحد التاسع است که ذکر
 بر هر مردم واجب است و در باب سابع من الواحد التاسع است که نهی شده از تنباکو و اشیاء آن و آنچه
 از سمت خراسان حمل میشود که راجع غریبه دارد و در جواب آنکس که از قلیان سوال کرده بود این عبا
 نوشته است که بسم الله الرحمن الرحیم ذکر کتاب من لدننا ان استمع آیات الله و کان الیوم من الله من الخلیف
 ان یا خراف الکاف قبل الضاد اتقوا الله و لا تکن من عباده العافین و لقد حرمنا علیکم ان لا تقرنوا الشجر
 المنهه ان کنتم برضاء الله فاطمین فان الشجر الجنبیة من حر و النبی و طایفه بمثل ذلك و اتقوا الله و
 من عذاب الیم و لا تقرنوا هذه الشجرة فی اللیل و النهار الا ملت مرات فی بکرة و عسیا اما حدنا
 فی الکتاب تذکرة و موعظة للمؤمنین من یعمل بما حد الله فلیمنه و من یرض عنها فاولئک فی ناد
 البعد لحدین من یعمل بما امر الله و لا یعتقد حد و الله اولئک اصحاب الرضوان و هم فیها المجلد
 و ادخلوا یا اهل الجنة فی جات ثمان و اشر بوا فی هذه الماء العذب و حیوان و عن کاس القنا
 سارین حتی لا ترجو شیء الحق و لا شطر و غیر و جبر الله و لا تلتفتوا الی سواه و عنده حاله



و جلا له فاحصين كيف اهل البیان لا شهوا ولا تنقلوا فان الشمس في فواد الكل طالعين ولكن الكل لا يعرفون ولا يفتقون ومثل الخفاش فافق غر ظهور الشمس في فوادكم وليس حاله الخفاش الا سكر بن امي غريز خوبه
 اين عبارات نظر کن تا حقيقت امر بر تو ظاهر شود و در باب ثامن من الواحد التاسع است که تمام است خوبتر
 تر يا له و دواء مطلقا و نوشيدن مسکرات و در باب التاسع من الواحد التاسع است که نماز را بجماعت کرده
 مکروه ازيت که اجتماع در آن جائز است و لکن قصد فراد ميشود در نماز بدانکه اين مختص بود از احکام هر
 او که از پیش خود و سلیقه غیر مستقیم خود بر هم باشد است و کما آن کرده است که بان نسخ احکام سابقه که
 انقض واکل حکمهاست ميشود و هر کس را اين احکام تامل کند يقين ميداند که اينها هر از پیش خود ميشود
 است و محکوم آنها حکم خداست و هر کس را رسد که از اينگونه کلمات بر هم بيايد و احقا نرا بر تامل
 ميدانم انکسان که با و مؤمن شده اند چه مردمان احمق بوده اند و چه قدر شیطان اديشان را فریب داده
 و لا باس که بعضی از مطالب اصولیه او را نیز ذکر کنیم تا بدانکه چگونه اين مرد در وادی ضلالت و گمراهی
 غرابت بوده است و چگونه ادعاهای بی فایده کرده است پس ميگويم که در اول بيان چند باب ذکر کرده
 و در هر يك تصريح کرده باینکه محمد و علی و هریک از امامان بدنيا رجوع کردند با کسانیکه با ایشان ایمان
 آورده بودند تا انجا که ميگويد الباب الخامس عشر در اینکه حضرت حجت ظاهر شد بايات و بیانات بظهور
 نقطه بيان که بقیه ظهور نقطه فرقان است و در باب سادس عشر و سابع عشر و ثامن عشر و ناسع عشر
 کرده است که ابواب اربعه ان حضرت بقیه و کلای او بدنيا رجوع کردند و در باب سابع من الواحد الثانياد
 کرده است که مراد از يوم قیامت يوم ظهور و شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احد از شیعیان
 قیامت را فهمیده باشد با کلام موهوماً امری را که نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله و
 اهل عرف حقیقت مقصود از يوم قیامت است اين است که از وقت ظهور شجره حقیقت و هر زمان
 الحی حین عز و بیان يوم قیامت است مثلاً از يوم بعثت علیه یا يوم عروج ان قیامت موسی بود که ظهور
 الله در آن زمان ظاهر بود بظهور ان حقیقت که خداداد هر کس که مؤمن بود بقول خود و هر کس
 مؤمن نبود خداداد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله في الانجيل بود و بعد از يوا

در باب سابع من الواحد الثانياد
 در باب سابع من الواحد الثانياد
 در باب سابع من الواحد الثانياد

بعثت رسول الله تا يوم عروج ان قیامت بحیث بود که شجره حقیقت ظاهر شد در عین کل محمد و خزاوا هر کس
 که مؤمن بعینه بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بان نبود و این چنین ظهور شجره بیان الی ما یفرز
 قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول ان بعد از دو ساعت و یازده دقیقه
 از شب جماد الاول سوره که سوره هزار و دویست بعثت میشود اول قیامت قرآن بوده و آن
 شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شی تا بتمام کمال نرسد قیامت او نمی شود و کمال دین اسلام
 الی اول ظهور مظهری شد و از اول تا این غروب شمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت
 در ظهور من بظهر الله است زیرا که امر و زبان در مقام نطفه است و در اول ظهور من بظهر الله
 آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجار بر یکدیگر کرده به جفید چنانکه ظهور قائم ال محمد همان
 رسول الله است ظاهر میشود الا انکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در آمده مردم غرض
 نمایند و اخذ عمره اسلام بنیت ایمان با و و صدق با و و حال که عمره بر عکس محسوسه در محسوسه
 ظاهر و کل نسبت با و اظهار اسلام میکند و او را بر حق و رحیل ما کوسا کن میکند و در باب ثامن
 من الواحد الثاني میگوید که بهر اطلاق که عند الله موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مکلف هستند
 اقرار با سبکه ان حق است نه این موت معرّف نزد خلق است بلکه ان موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما
 ان وان ثابت نمیشود الا در پنج مرتبه یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله
 انت یا بلا اله الا الله کل به موشون و حقیقت موان است که در جن ظهور شجره توحید که این مراتب
 مراتب است کل میت شوند با سبکه نفی نماید و اثبات اثبات الخ و در باب ناسع من الواحد الثاني میگوید
 که از برای هر دو قبر در حد امکان خود مقرر است و کل منتهی میشود در جن ظهور من بظهر الله بنفسی که
 بعثت او بعثت کل میشود و خسر و خسر کل و خلق و خلق کل و خروج او از قبر خروج کل از قبر چنانچه در نقطه
 حینیکه مظهر الوهیت بعثت رسول الله را از نفس او فرموده بعثت آنچه در ظل اوست محسوس میشود چنانچه در
 فوق الارض آنچه حکم کرده میشود امر و ذم من اسلام میشود و همینکه حکم بعثت بر رسول الله شد بمقتضای
 او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتد بیان میشوند راجع میشود بنفس او و لیه که

در یوم قیامت هر ذوال اثبات امر الله میکند و کل ارواح در حق داجع میشود و بجزیره نفع در دنیا
 ظهور او چنانچه آنچه ارواح در حق قرائتیه بود چونکه او معرشد کل در ظل او و معرشدند و ارد
 حق چون بجزیره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع شد و در این است که روح ذاریج بود و دیگر مقبل
 کرد بلکه کل در امکان مقامات خود هستند الخ اه و در باب ثانی عشر میگوید که مراد از مرابط در هر
 زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مقرب بوده بر مرابط حق بوده والا پیرون از مرابط و مثل مرابط مثل
 ظهور نقطه بیان بود که از برای اثنا صیکه ایمان با او آورده از سماء و ارض و وسع بلکه از سماء مقبول
 و ارض قابلیت اجلی و ممرین بر این مرابط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد اسماع کعبه
 بلی در بنا هدا هو الحق من عند الله لا ریب فی شری من رب العالمین ایشان از مرابط گذشتند اقرب از اول
 بنفس و صل و بعضی بدون اسماع کلمات با و ایمان آورده ایشان از مرابط گذشته اقرب از کاف کن بنون
 ان و بعضی ایات را شنیده و بقدر ما بطلق علیه اسم الله تا می غوده ایشان بر مرابط حیران مانند الخ اه
 باب ثالث عشر میگوید که از نقطه مشیت و آیه الی ما لا نهایه در هر ظهوری میان همان نقطه حقیقت است
 و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل شود در میزان ناز
 داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت شود و در حقیقت محقق میشود الا بولایت ابواب ناز و در حقیقت
 محقق میشود الا بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی منتهی میشود یک جزیره و کل اثبات منتهی میشود یک جزیره
 چنانکه گفته خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله از حقیقت بعثت انحصار
 تا امر و الی ما لا نهایه در کف مدل او بنا و رفته و الی ما لا نهایه در کف فضل او بعثت رفته و امر و
 میزان بیان است هر کس منفر از ان نیست در جنت و در میزان فضل است و الا در کف مدل بنا و رفته و در
 زیرا که مبدء خلق ناز و جنت هر دو از نقطه حقیقت محقق میگردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود حکم
 غیر مقبل میکند خلق ناز میگردد و خداوند عالم خالق ناز و نور است بحیث که ان نقطه باشد و ملک
 مدل و فضل است الخ اه و در باب رابع عشر میگوید که حساب کل بید الله است و غیر الله مقتدر بر حساب
 کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کل شیء را با آنچه عذاب میفرماید بجزیره حقیقت مراد هر زمان

بظهور او در حین مبلون حساب میفرماید کل مرادلی حکم ظاهر نمیکرد والا در حین ظهور و جسامت میفرماید
 کل مراد در یوم قیامت سبک کلمه واحد و آن این است اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء هر کس تا مل
 نمود در اوان نبی بعد از حساب کرده شد و هر کس مقتدی شود بنور اثبات بفضل حساب کرده شد
 آه و در باب خامس عشر میگوید که مراد از کتاب این چیست که از قبل بقطر حقیقت ظاهر میشود زیرا که
 از برای ذات ازل ام نزل و لا یزال تبدیل و تغییر نیست بلکه کتاب بقطر بیان کتابی است که مدلل علی
 است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لا نهاییه ذکر میشود چه از
 بقطر حقیقت مشر کرد ذکر کتاب میشود و آنچه من بظهره الله کتاب بخط خود نویسد کتابیست که بخط
 نوشته شده زیرا که منبر الی الله بوده و هست ای ارجح متعلق بکلمه حق در کلماتی که نازل میشود باید
 هر شان که باشد سواء اینکه آیات باشد که مآء غیر من رضوان است و مناجاة که این لم تغییر و تقاضا
 که خرم بود و اجوبه که عمل مضاعف است در کتاب الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است
 زیرا که کل از بحر حقیقت جابری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسیه بعین فواد نظر کند فصاحت آیات را
 بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام ننوده و نیست و چه بسا اشخاص که
 کردند که کتاب حق است ولی از محقق حق محجوب ماندند از آنجمله و در باب سادس عشر میگوید که در علم الله هیچ
 از ظهور و الله در بقطر مشیت عظیم نبوده و نیست چنانچه از هر ظهور و رخت او ظهور بوده در آن ظهور تا
 آنکه کل ظهورات مشیر شد بقطر قرآن از حین بعثت هیچ جبهه در علم خدا از آن نفس متعبر عظیم نبوده
 آن ظهور و بعد هیچ جبهه در علم خدا عظیم را از امر المؤمن نبود و همین قسم درجه بدرجه ابواب حبش متعبد
 و در باب هفتم عشر میگوید که در هر ظهور مشیت ساعت حقیقت اولیه اوست الا آنکه شرل مینماید تا آنکه هر
 ذکر حق که مفسوب و شوا از قبل او نزد کسی ذکر شود لا ینقی است ذکر آن الساعة ایتیه لا رب فیها زیرا که
 بر علو اوست و امروز ساعت نفس بیان است که میاید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی یوم القيمة و مردان
 نیست الخ آه و لا یخفی که این مطالبیکه این شخص بخط ذکر کرده است و بان افتخار نموده است و کمان کرده است
 که هیچ کس پیش از آن نفهمیده بوده است بسیار از اینها و هو ما عند به اوست که هیچ ندانند و



از اینها حکما و عرفا ذکر کرده اند و او را حاجی سید کاظم یا غیر او شنیده است و حاصل اینها آنست که اینها
 که مستلزم هرج و مرج در دین میشوند پس تکلیف سبکیفات و تقنین بدین از دینها بر طرف
 مثلا اگر اکثر مردم را اعتقاد آن شود که بهشت نیست مگر قربت الله و عرفان بمظاهر الله و دور
 نیست الا بعد و جهل البته هیچ تکلیفی را بر خود سر و انخواهد داشت و در زیر بار هیچ حکمی
 و حد نخواهد درفت و از هیچ قوا و انقضی نخواهند گذشت پس لا محاله نظام عالم بر دین خواهد بود
 و گوشتهای انبیا و اولیا و علما و اولیاد صلوات الله علیهم خواهد درفت و مقصود از خلقت عالم
 که عبادت حضرت یزدان است که موجب سعادت جاوید است حاصل نخواهد شد و بنا ما خلقت
 هذا باطلا ذلك ظن الذين كفروا انهم لا ينطقون الا بما نزلناهم من قبلنا و لا يسمعون الا امرنا و لا ينظرون الا امرنا
 همه آنها بران متفق شده باشند بلکه هر کفر از ایشان مذهبیه گرفته است غیر از مذهب دیگر بلکه
 اکثر ایشان بجهت حیرت و برکشت از شریعت لا مذهب صرف شده اند بطریقیکه هیچ جز و هیچ کس
 ننشد و در جمیع اقسام فسق و فجور و باکند مجریم یک بعضی از رؤسای ایشان از ایشان تر جسته اند و
 در رساله خود گفته است و لكن استكروا اليك يا اخي عن الذين يفتنونهم الى الله و فظاهر علم و
 الخواش و ياكلون اموال الناس و يشربون الخمر و يقتلون الارض و يسرقون الاموال منهم و يعينون
 بعضا و يفترون على الله و يكفرون اقوالهم و يرجع الناس كل ذلك اليها و انهم ما يستحيون الله و
 ما امرهم الله و يرتكبون ما نهوا عنه بعد الذبح يعني لا اهل الحق بان يظهر آثار الخضوع و جودهم
 انوار القدس عن ظلماتهم و يعيشون في الارض مثل فرشتگان پس يك الله و يكون ممازعا من كل من على الارض
 بجميع الحركات و السموات حيث يشاء و انما التدرية يعينونهم و يذكر الله بالسنة و قلوبهم
 و يحشون الى ايمان القريب باساليبهم و ياتون بالحكام الله بايديهم و لو عصى على واد الله
 و معاذن الغنصه ما يشعرون بهما و لا يطيعون اليها و ان هؤلاء عرضوا عن كل ذلك و
 الى ما نهوا به هو انهم في واد الكبر و القرد و يميون و اسهدح بان الله كان يرحمهم
 ونحن برؤاء عنهم و نسئل الله بان لا يجمع اراياهم الا في الدنيا و لا في الآخرة اه فويل من كفر

زود و لکن کل در سلوک و ادب و ملائت و کراهی شریکند و در سفر و حج هم فریدند و این اختلاف مذهب که بعد
 و لا تخصی است نیز واضح دلیل است بر بطلان دعوی باب زیرا که قائم چون ظهور فرماید همه مذهبها
 دین واحد کنند نه آنکه اختلاف را زیاد کنند حتی آنکه مریدین او نیز چند گروه شوند و هر یک دیگر را
 لعنت کنند بلکه قتلش را لازم دانند چنانکه مکرر آشپیده شده است و با تحمل بطلان مذهب با سه
 جمیع فرقه هم اظهار من الشتم و سخط الهی است بلکه ایشان حاجت بردند دارند و مرد ایشان بشتر
 شریعت است و لکن مع ذلك بر همه علماء لازم است که در مفرها و مجلسها مباحثه در رد و بطلان
 این مذهب نمایند تا عوام فریب این ایطافه را نخورند پس خداوند مواخذه عمل ایشان را از
 علماء نماید همانا علماء بمنزله چوپان و خلق بمنزله گوسفند اند اگر گراهی در حفظ گوسفند گویا
 کند تا گوز او را پاره نماید البته مواخذه از گراهی شود همچنین است حال علماء نسبت بخلق پس علماء
 لازم است که هر یک در رد این مذهب رساله نویسند چنانکه رؤسای ایطافه خفته بر لازم
 کرده اند بر مستعدین مریدین خودشان که در اثبات این مطلب رساله ها بنویسند آخر غیرت
 بکار بسته است که بعضی علمای فاضل در این خصوص امتیازی ندارند دارند و ملاحظه حال عوام غیره
 و جمیع هم خود را در آباد کردن دنیا و خود را باستغنی میکنند و در امور دینیه و انصاف
 میکنند باین معنی که باندک تواضع و تعارف از هر مذهب بی مله که باقیست او بر ایشان ثابت است او را
 حومت میکنند و بهر از تدبیر خلاف شرع او را از حکم شرعی رها کرده او خلاص میکنند و مانع از جرایم
 شدن حکم خدا در حق او میشوند و باندک بی تواضع و تعارفی از هر متدین متشرعیکه دایست و خدا
 مسلم و قاطعی است و هر کز احد از او خلاف شرعی ندیده و نشینده او را بغصبها بد مذموم میکند و
 مجالس از او غیبت میکند و از بی احترامی او پروا نمیکند عینا آنکه این گونه اشخاص چگونه از خدا
 نمیکند یا اعتقاد بمعاد و حساب و مواخذه خداوند ندارند که بجهت دنیای موهومه خود سستی
 آخرت محقق بر میدارند همانا ایشانند مصداق شر الناس العلماء اذا مسدوا ای غریز من این مذمت
 نه من از روی هوای نفس میکنیم بلکه اخبار ائمه اطهار و عبادت اشرار علماء که در حقیقت جهالتند



مشهور است چنانچه بدح و فضل اختیار و تدبیر از ایشان کثر الله امثالهم و اگر خوب نام دل کج
 میدانیکه عده امریکه باعث خروج عوام عیسوی از شریعت محمدیه همان اقبال اشرار و علمای سب
 دنیا و پشت کردن ایشان است از امر حق و اجرا حدود و احکام خدا و اگر ایشان طریقت و
 و صریح و دوستی با فقراء و مساکین و کوشش در امر دین داشته باشند لابد عوام را با ایشان و
 کامل پیدا میشود و هرگز دیگر عذاب باطله الثقات نمیکند و فریب نرخی و ترهه شیاطین انس را
 که مهبای فریب عوام شده است و دامها گسترده اند بر اضرال ایشان میخورند ایا غیبه که این
 شیاطین اول در نزد عوام معایب علما را ذکر میکنند پس ایشان از شریعت سست میشوند ^{الله} ^{لهم}
 قال العسكري يا اباهاشم شيئا زمان على الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة و قلوبهم مظلمة
 منكورة السنة فيهم بدعة والبدعة فيهم سنة المؤمن بينهم محقر والفاسق بينهم موقر و هم جاهلون
 جابرون و علمائهم في ابواب الظلمة سائرون اغنيائهم يسرقون زاد الفقراء و اصغارهم يتقدمون
 على الكبراء كل جاهل عندهم خير و كل محمل عندهم فقير لا يسهون بين المحلص و المرتاب و لا يعرفون
 الضان من الذئب علمائهم شرار خلق الله على وجه الارض لانهم يميلون الى الفلسفة و بنا الغون
 حب فخا الفينا و يضلون شيعنا و مواليينا فان اصابوا منصبا لم يشجعوا من الوشي و ان خذلوا عدا
 الله على الرياء الا انهم قطاع طريق المؤمنين و مادعوهم الى مله المجددين فمادرهم فليخدرهم
 ليسر دينه و ايمانه و هو من اسرارنا فاكتم الاغراضه و بائعهم علماء الكاهن سدار خواهند شد که این
 ملاحظه اکثر عوام را گمراه کرده باشند و دیگر جاره نخواهند داشت و لکن الحمد لله که شریعت مقدسه
 قویست که جمع ملتها را مضحک میکند و اگر خلا و رد شریعت کند این طایفه البته صاحب شریعت نخواهد
 گذاشت که اعداء دین مبین غلبه کنند بر دین و لطفوا نور الله باقواهم و الله مقيم نوره ولو كره الكافرون
 و از کرامت این شریعت بود که غم گشتن پادشاه اسلام را در دل این طایفه انداخت که پادشاه را
 از شر ایشان ایمن کرد و لکن عداوتش با ایشان پستار شد و لهذا احد از ایشان را میسور که اظهار
 مطلب خود کند و اگر این امر نشده بود لا محاله اهل این مذهب چون سائر مذاهب باطله افشای



باطله خود میگردند و بزود عوام را فریب میدادند و آنکه چاره از ایشان مشکل میشد و لا اله الا الله
که احوال ایشان از جمیع فرقهای باطله و سواترند بحدیکه اگر کسی را با کسی عداوت میشد یا

و خواسته باشد که او را نزد مردم اعتبار کند او را این مذهبیت میدهند و ما

ان شاء الله بتوفیق الله رساله دیگر در رد این مذهبیت میفرستیم

که جامع جمیع عقاید فاسده ایشان باشد و در آن رساله ان شاء الله

بطائفه مختلفه ایشان خواهیم کرد و لکن بشرط آنکه خداوند

کتب ایشان را از برای زمینها کند تا با پیرت دانیان

و در این رساله با اعتقاد و کوشیدم زیرا که

چندان اسبابیکه بکار این مطلب میرسد

ممكن نشد و لهذا بر اینچه نوشته شد

مجدداً تصدیق کردم

الحمد لله اولاً و آخراً

و ظاهراً و باطناً

والی اللہ التوفیق

مینق

بر حسب فرمایش جناب مستطاب فضایل مهابت محمد بن صاب سلیل لاطیفات سلالة الانبیاء

قدوة المحدثین آقای اقامت بر سپید علی کبر شمس الواعظین ابو الله

مجله طبع و زیور انطباع بشارت بیستم شهر شوال المکرم

سنه یکم هزار و سیصد و بیست و دو زامد



